به نام خداوند بخشاینده مهربان

پیشوای مذهب

حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام)

پیشوایان هدایت

۸

پیشوای مذهب

حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام)

گروه مؤلفان
(سید منذر حکیم با همکاری سید عبدالرحیم موسوی)

مترجم: کاظم حاتمی طبری

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

● **پیشوایان هدایت ـ ۸، پیشوای مذهب، حضرت امام جعفر صادق**(علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری سید عبدالرحیم موسوی)
مترجم: کاظم حاتمی طبری
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری وبازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغـدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸٤ ش. / ۱٤۲٦ ق. / ۲۰۰٥ م.
تعداد: ٥۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابك: ISBN: 964-529-018-X

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود وبراندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یك باردیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت(علیهم السلام)معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به **ام القرای** این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم وکارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمّی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر وبالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی **و مکتب عرفانی و اسلام ولایی** بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قراردهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفّان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از این مجموعه با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچك، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم)و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خِرَد و اندیشه بخشید; با خِرَد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خِرَد را حجّتِ بر بندگانِ خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش برآنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخورِ وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ ا لْهُدَی)؛[1]

بگو: هدایتِ واقعی همان هدایتِ خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَی صِرَا ط مُّسْتَقِيم)[2]؛

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ)؛[3]

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(ومن يعتصم بالله فقد هُدي إلی صراط مستقيم)؛[4]

هر کس به خدا تمسك جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قل الله يهدی للحق أفمن يهدي إلی الحق أحق أن يتّبع أمّن لا يهدّي الاّ أن يُهدی فما لكم كيف تحكمون)؛[5]

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یاآن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

(ويری الذين أوتوا العلم الذی أنزل اليك من ربّك هو الحق و يهدی إلی صراط العزيز الحميد)؛[6]

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(ومن أضلُّ ممّن اتّبع هواهُ بغير هدیً مِن الله)؛[7]

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منّت گذارد ونعمتِ شناختِ راه کمال رابه وی ارزانی داشت; از این رو، می فرماید:

---

۱. انعام/ ۷۱.
۲. بقره/ ۲۱۳.
۳. احزاب/ ٤.
٤. آل عمران/ ۱۰۱.
٥. یونس/ ۳٥.
٦. سبأ/ ٦.
۷. قصص/ ٥۰.

(وما خلقتُ الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛[۸]

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم وشهوت مجهز نمود تا توانِ حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن ـ که همارہ همراه انسان هاست ـ ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامتِ بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، وهمه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایتِ الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران ،از آغازِ بردمیدنِ تاریخ و در گذرِ زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی ـ که تأییدگر عقل است ـ نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همارہ ـ قبل و بعد و همراه ـ با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛[۹]

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیّتِ هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّتِ آن ها بدین شرح است :

---

۸. ذاریات/ ٥٦.

۹. رعد/ ۷.

١ . وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حیث یجعل رسالتَه);[١٠]

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و **(الله یَجتبی مِن رُسلهِ مَن یشاء)**;[١١]

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

٢ . رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهدافِ رسالت و مصونیّت از اشتباه است :

(کان الناس أمة واحدةً فبَعَث الله النبیّین مبشّرین ومنذرین وأنزل معهم الکتاب بالحق لیَحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه);[١٢]

مردم در آغاز، یك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

٣ . امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیّتِ مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

(یزکّیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمة);[١٣]

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمالِ در خورآدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لقد کان لکم فی رسول الله أسوةٌ حسنةٌ);[١٤]

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

٤ . رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

---

١٠. انعام/ ١٢٤.
١١. آل عمران/ ١٧٩.
١٢. بقره/ ٢١٣.
١٣. جمعه/ ٢.
١٤. احزاب/ ٢١.

۵ . در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیّاتِ طبقاتِ مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاسودند. خداوندتلاش پی گیر آنان را با رسالتِ آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم)تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام وبقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

٤. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسّم کاملِ آن بود .

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد;

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید; رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)برجسته ترین، به شمار آیند.

ازاین رو، خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخورِ این کار آماده سازد، و به نامِ مبارك آنان تصریح کند و رشته امور هدایتِ مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و

فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إنی تارك فیكم الثقلین ما إن تمسكتم بهما لن تضلّوا، كتاب الله وعترتی وإنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی كه به آن ها متمسّك و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، كتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یكدیگر جدایی ناپذیرند تا در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند كه پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب كرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حركت اصیل اسلامی پرده برمی دارد ; حركتی كه راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می كند. بی تردید توانِ این حركت پس از رحلت رسول اكرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به كاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم(علیهم السلام)بی آن كه از مسیر سنّت هستی كه بر روش رهبری و امّت حكمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مكتبی امت و حركت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)وانقلاب شكوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند .

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت كرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به كمال مطلوبِ انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شكیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمكاران بود تا آن جا كه در این راه، عزّتِ شهادت را بر خواری زندگی با ستمكاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می كوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبیّ اكرم (صلی الله علیه وآله وسلم)آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ پایان می پذیرد، امید این كه خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب به بررسی زندگی امام جعفر صادق(علیه السلام) ششمین امام از خاندان اهل بیت(علیهم السلام) می پردازد. همانانی که خداوند بزرگ آنان را از هرگونه زشتی مبرّا و به تمام معنا پاك و مطهر قرارداده است. امام صادق(علیه السلام) هشتمین معصوم از پیشوایان هدایت الهی در اسلام می باشند. همه مذاهب اسلامی مدیون علم و فقه ایشان می باشند همانطور که تمدن بشری در عصر حاضر، همه دستاوردهای خود را در ذیل علوم و معارف ایشان می داند.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت ; «**فإنّهُ حَسبُنا و نِعم النصیر**».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اوّل

بخش نخست
امام صادق(علیه السلام) در یك نگاه

بخش دوم
برداشت هایی از شخصیت امام صادق(علیه السلام)

بخش سوم
جلوه هایی از زندگانی امام صادق(علیه السلام)

بخش نخست

حضرت امام صادق(علیه السلام) در یك نگاه

امام جعفربن محمد صادق(علیه السلام) ششمین امام از ائمه اطهار است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)بر جانشینی آن ها پس از خود تصریح فرموده است.

آن حضرت در سال ۸۳هـ ق دیده به جهان گشود و در سایه سار جدش امام زین العابدین و پدر بزرگوارش امام محمد باقر(علیهما السلام) رشد کرد و از آن بزرگواران علوم شریعت و معارف اسلامی را دریافت نمود. آن حضرت به همراه پدران پاکش حلقه های نورانی به هم پیوسته ای را تشکیل می دهند که به رسول خدا(صلی الله علیه وآله)منتهی شده و در میان آن ها غریبه و ناشناسی فاصله نینداخته است از این رو می توان گفت که آن حضرت جرعه نوش سرچشمه زلال وحی و منبع حکمت الهی بوده است.

خصوصیت بارز حوزه علمی اهل بیت(علیهم السلام) که ائمه اطهار خصوصاً امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) بنیانگذار آن بودند همین اتصال به منبع وحی، و این حوزه علمیه، در واقع دانشگاه رسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بوده که موفق به حفظ اصالت و خلوص این رسالت برای ما گردیده است.

چنین بود که امام صادق پس از پدران بزرگوارش مرکزیت امامت شرعی را به دست گرفته و با نهایت صلابت بر قله های دانش صعود کرد، آن حضرت چشم ها را به خود خیره و دل ها را از هیبت خودش پر کرد به گونه ای که حتی در عصر حاضر هم دانشمندان به احترامش سرهای خود را فرود آورده اند.

همه مسلمانان، - دانشمند و غیر دانشمند - آن حضرت را یادگار نبوت و بزرگ و پیشوای خاندانی می دانستند که خداوند پلیدی را از آنان دور گردانده و آنان را به خوبی پاك و پاکیزه داشته است.

او سمبل مشروعیتِ مبارزه ای بود که اهل بیت وحی(علیهم السلام) ضد ستمگری و سرکشی دو سلسله بنی امیه و بنی عباس به راه انداخته بودند.

همان گونه که دانشمندان آن عصر نیز آن حضرت را به عنوان دریای جوشان علم، امامی که در دانش و معرفت کسی را یارای هماوردی او نیست شناخته و به چشم یگانه استاد همه دانش هایی که بشر تا آن روز کشف کرده به ایشان نگاه می کردند.

امام صادق(علیه السلام) حدود چهار دهه از عمر با برکت خویش را در حکومت بنی امیه گذراند و شاهد ستم و کشتار و قساوتی بود که بنی امیه عموماً نسبت به امت اسلام و خصوصاً نسبت به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و شیعیانشان روا می داشتند.

طبیعی است که پس از قیام امام حسین(علیه السلام) اهل بیت(علیهم السلام) به رهبران و پیش آهنگانِ محبوب توده های مسلمان تبدیل شوند و از همان زمان گروه های عباسی نیز به نام اهل بیت(علیهم السلام) و با شعار خشنودی آل محمد(علیهم السلام) و باز گرداندن خلافت به فرزندان فاطمه زهرا(علیها السلام) دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) شروع به فعالیت کردند.

بنی امیه پس از ظلم و بیداد و کشتار فراوان و برانگیختن خشم عمومی به ناچار از اریکه قدرت سقوط کردند، امام صادق(علیه السلام) نیز از مبارزه باز خودداری فرمود و تحت تأثیر شعارهایی که بنی عباس از آن ها برای نشستن در جای بنی امیه و به دست گرفتن قدرت پس از سقوط آنان مطرح می کردند واقع نگردید.

حکومت بنی امیه در سال ۱۳۲هـق سقوط کرده و خلافت به بنی عباس منتقل گردید و امام صادق(علیه السلام) نزدیك به ده سال آخر عمر شریفش را با ابوالعباس سفاح و مقداری از زمان حکومت منصور دوانیقی هم عصر بود.

رویکرد امام(علیه السلام) از مناقشات باز سیاسی به سمتِ تربیت علمی، فکری، عقیدتی و اخلاقی امت اسلام تغییر جهت داد; تربیتی که به رغم استمرار یافتن انحرافات سیاسی و فکری در میان جامعه اسلامی، بقای خط اصیل اسلام را در دراز مدت تضمین می کرد.

در آن زمان فرقه های بسیاری چون «معتزله»، «اشاعره»، «خوارج»، «کیسانیه» و «زیدیه» در سرزمین اسلام گسترده شده و میان آن ها کشمکش و درگیری به شدت رواج داشت.

کفر و زندقه نیز جان تازه ای به خود گرفته و به فضای جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، در چنین اوضاعی امام صادق(علیه السلام) عهده دار ردّ بر ملحدان از سویی و مقابله با فرقه های منحرف از سویی دیگر گردیدند.

امام صادق(علیه السلام) به بنای جامعه ای صالح، که مسئولیت ریشه دار کردن خط اهل بیت(علیهم السلام) را در میان امت اسلام به دوش کشد همچنین به پایه گذاری دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام) و تربیت دانشمندانی در رشته های مختلف علوم به خصوص دانش دینی که بتوانند سلامت امت را در مسیری که در آینده نزدیك و حتی دور در پیش دارد، تضمین کرده و بذر قیام علیه سرکشی را در دل آنان بکارند، همت گماشت.

در عین حال امام صادق(علیه السلام) از تقویت خط انقلابی و جهادی نیز غفلت نکرده و با تأیید قیام هایی چون قیام عمویش زید بن علی بن الحسین(علیهما السلام) و دیگر انقلابیون خاندان بزرگوار علوی به تقویت این روحیه در میان جامعه می پرداخت.

البته آن حضرت هیچگاه از عواقب مبارزه سیاسی با بنی عباس در امان نبوده و منصور همیشه از آن حضرت در هراس بوده و ایشان را دست پنهانی می پنداشت که در پشت همه حرکت های انقلابی علیه او موجود بود، همین بد بینی بود که باعث شد تا چهار بار امام صادق(علیه السلام) را به دربار خود در عراق احضار کرده و با در تنگنا قرار دادن امام(علیه السلام) و محاکمه آن حضرت به صورتی که اصلا در شأن کسی چون ایشان نبود، و سپس آزاد کردن بی مقدمه آن حضرت تلویحاً به ایشان بفهماند که در برابر آن حضرت کوتاه نیامده و همواره پیگیر کارهای او است.

البته در بعضی از منابع تاریخی آمده که منصور چندین بار تصمیم به کشتن امام صادق(علیه السلام) گرفت و خداوند متعال مانع از عملی شدن خواسته اوشد.

و این چنین بود که امام صادق(علیه السلام) سال های پایانی عمرش را که مصادف با استقرار پایه های حکومت بنی عباس بود در ترس و اضطراب و جوّی آکنده از دشمنی و تعقیب به سر برد اما در عین حال توانست به مدد فراست و کار آزمودگی و نیروی اراده، رسالت خویش را به انجام رسانده و چشمه های دانش و معرفت را در میان امت سرازیر نموده، امت اسلام را از درون بازسازی نموده و دانشمندان و فقیهانی را پرورش دهد که امین خداوند بر حلال و حرام او هستند. آن حضرت توانست علیرغم سلطه نااهلان بر حکومت اسلامی و وزیده شدن طوفان سهمگین جاهلیت بر پیکره رسالت خاتم الانبیا، بنیان شیعه را به عنوان گروه صالحی که می توان پایه های خط رسالت نبوی را بر آن استوار کرد استحکام بخشید.

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام صادق(علیه السلام)

امام باقر(علیه السلام) در برابر بزرگان شیعه فضیلت فرزندش امام جعفر صادق را این چنین ستوده است كه: «**هذا خير البرية**»; این بهترین مخلوقات است[۱۵].

عموی شهید امام صادق(علیه السلام) زید، پسر امام زین العابدین(علیه السلام) از بلندی مقام آن حضرت چنین سخن گفته است: در هر زمانه ای باید حتماً كسی از ما اهل بیت(علیهم السلام)باشد تا خداوند به واسطه او بر مردم احتجاج كند و حجت زمان ما برادر زاده ام جعفر است، هر كس از او متابعت كند گمراه نشده و هركس با او مخالفت كند روی هدایت را نخواهد دید[۱۶].

مالك بن انس گوید: برتر و بالاتر از جعفر بن محمد را در علم و عبادت و پرهیزگاری، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری خطور كرده است[۱۷]

منصور دوانیقی در رثای امام صادق(علیه السلام) گفته است: جعفر بن محمد از جمله كسانی بود كه خداوند متعال در قرآن آنان را این گونه توصیف كرده است:(**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا**); سپس این كتاب را به آن بندگان خود كه [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم او از آنان بود كه خداوند او را برگزیده و همواره در خیرات از دیگران پیش بود[۱۸].

عبدالرحمن بن ابوحاتم رازی متوفای ۳۲۷هـ می گوید: از پدرم شنیدم كه می گفت: جفعر بن محمد ثقه (راستگو) است و در باره امثال او سؤال نمی شود.

همچنین گوید: هنگامی كه از ابوزرعه در رابطه روایت كردن جعفر بن محمد از پدرش و مقایسه آن با روایت سهیل بن ابی صالح یا روایت علاء از پدرش كه كدام یك

---

۱۵. كافی ۱ / ۳۰۷.
۱۶. همان منبع.
۱۷. تهذیب التهذیب ۲ / ۱۰٤.
۱۸. تاریخ یعقوبی ۳ / ۱۷.

صحیحتر است سؤال شد، شنیدم که در پاسخ گفت: هیچگاه جعفر بن محمد با چنین اشخاصی مقایسه نمی شود[۱۹].

ابوحاتم محمد بن حیان[حِبّان] متوفای ٣٥٤هـ در باره آن حضرت گفته است: او از نظر دانش، فقاهت و فضیلت از بزرگان اهل بیت(علیهم السلام)به شمار می آید.

ابوعبدالرحمن سُلَمی، زنده در ٣٢٥ ـ ٤١٢ هـ در باره امام صادق(علیه السلام)می گوید: او در میان اهل بیت(علیهم السلام)سرآمدِ همه اقرانِ خود بود، علمش سرشار، پارسایی اش از دنیا شدید، خودداری اش از تمامِ شهوات، تام و دانش و حکمتش کامل بود[۲۰].

نویسنده کتاب حلیة الاولیا می نویسد:از جمله آنان پیشوای سخنور، صاحب رتبه اول زمامداری امام ناطق، دارای سرپرستی، ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق بود که به عبادت و خضوع روی آورده و عزلت و خشوع را برگزیده و از ریاست طلبی و انحصارطلبی نهی نمود[۲۱].

شهرستانی (٤٧٩ ـ ٥٤٨ هـ) اضافه بر کلام سُلَمی می افزاید: آن حضرت در مدینه اقامت داشته و شیعیان و منسوبینش از دانش او بهره مند شده و اسرار علوم را بر نزدیکانش می گشود، سپس مدتی در عراق رحل اقامت افکند و هرگز در رابطه با مسئله امامت و رهبری اقدامی انجام نداده و در امر خلافت با کسی به کشمکش نپرداخت[۲۲]، بدیهی است، کسی که در دریای معرفت غرق شده طمع شنا در رودخانه خلافت را نداشته و آن که بر ستیغ حقیقت صعود کرده باشد بیمی از فرود نخواهد داشت[۲۳].

خوارزمی متوفای ٥٦٨ هـ در کتاب مناقب ابوحنیفه از قول او نقل می کند که گفت: من فقیه تر از جعفر بن محمد ندیده ام. و گفت: اگر آن دو سال نبود نعمان هلاك می شد. مراد ابوحنیفه از آن دو سال، سال هایی است که از امام صادق(علیه السلام)کسب علم کرده است[۲٤].

---

۱۹. الجرح و التعدیل ۲ / ٤٨٧.
۲۰. الامام الصادق و المذاهب الاربعة ۱ / ٥٨ .
۲۱. حلیة الاولیا ۱ / ۷۲ .
۲۲. البته اگر منظور شهرستانی، درگیری آشکار از قبیل جنگ و سازماندهی تشکیلات فعال سیاسی باشد صحیح است وگرنه ما این حرف را قبول نداریم.
۲۳. الملل و النحل ۱ / ۱٤۷ .
۲٤. مناقب ابوحنیفه ۱ / ۱۷۲، تحفه اثنی عشریه ۸ .

ابن جوزی زنده در ۵۱۰ - ۵۹۷ هـ گوید: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، همواره چنان به عبادت مشغول بود که هیچگاه به فکر ریاست طلبی نیفتاد[۲۵].

محمد بن طلحه شافعی متوفای ٦٥٢ هـ در باره امام صادق چنین نوشته است: او از بزرگان و سروران اهل بیت(علیهم السلام) بود وی دارای دانشی سرشار، عبادتی بسیار، پارسایی آشکار و همیشه در حال ذکر بود، معانی قرآن را دنبال کرده و از ژرفای آیات آن گوهرهای معنا را استخراج نموده و به نتایج عجیب دست می یافت، وقت خود را بر اساس نوع عبادتی که انجام می داد تنظیم کرده بود تا بتواند بر همان اساس اعمال خود را محاسبه کند، دیدارش انسان را به یاد آخرت انداخته، شنیدن سخنش انسان را نسبت به دنیا بی رغبت ساخته و پیروی از تعالیمش بهشت را به ارمغان می آورد، نور پیشانی اش نشان می داد که از خاندان نبوت بوده و پاکی کردارش گواهی می داد که نسل رسالت است، گروه بسیاری از ائمه و بزرگان از او نقل روایت کرده و از دانشش بهره وافر برده و بر این شاگردی خود افتخار و مباهات کرده و آن را مایه شرافت و فضیلت خویش دانسته اند.

اما مناقب و صفات آن حضرت چنان زیاد است که کسی را یارای شماره کردن آن نبوده و هر بینای بیداری از تنوع آن حیرت زده می شود، از بسیاری دانشی که از سرچشمه پرخیر تقوی بر قلب او افاضه می گردید، حتی احکامی که علت آن ها ناشناخته است یا دانش هایی که فهم بشری از احاطه بر حکمت آن قاصر است نیز به آن حضرت نسبت داده شده و از آن حضرت روایت گردیده است.

گفته اند کتاب «جَفر»ی که هم اکنون در مغرب نزد بنی عبدالمؤمن نسل به نسل به میراث می رسد از بیانات امام صادق(علیه السلام) است و این خود فضیلتی پر ارزش و درجه بالایی از فضایل بوده و در عین حال اندکی از فضایل بی شمار نقل شده از آن حضرت است[۲٦].

در کتاب تهذیب الاسماء که نویسنده آن بین سالهای ٦٣١ - ٦٧٦ هـ می زیسته است از عمرو بن ابی المقدام نقل می کند که گفت: هرگاه که به جعفر بن محمد نگاه می کردم درمی یافتم که او از سلاله پیامبران است[۲۷].

---

۲۵. صفوة الصفوة ۲ / ۹٤ .

۲٦. مطالب السئول۲ / ٥٦ .

۲۷. تهذیب الاسماء ۱ / ۱٤۹ .

ابن خلکان زنده در ۹۸۱ - ۹۰۸ هـ می نویسد: ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق... یکی از امامان دوازده گانه مذهب شیعه است، او از بزرگان اهل بیت(علیهم السلام)بوده و از جهت راستی در گفتارش ملقب به صادق گردیده است فضیلت او مشهورتر از آن است که من بخواهم آن را بیان کنم، وی در فن کیمیا، زجر، و فال سخنانی دارد... او در بقیع در مقبره ای که پدرش محمد باقر، جدش علی زین العابدین، و عموی جدش حسن بن علی(رضی الله عنهم اجمعین) در آن مدفون اند به خاك سپرده شد، آفرین به چنین قبر شریفی[۲۸].

---

۲۸. وفیات الاعیان ۱ / ۳۲۷ .

بخش سوّم

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام صادق(علیه السلام)

گستردگی علم امام صادق(علیه السلام)

امام صادق(علیه السلام) با فکر روشن و دید دقیق خود، سینه دانش ها را شکافت و دنیا را از دانش خود آکنده ساخت. هم اوست که می گوید: «**سلوني قبل أن تفقدوني فإنه لا يُحدّثكم أحد بعدي بمثل حديثي**»**؛** از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. بدرستی که پس از من، کسی مانند حدیث مرا به شما نخواهد گفت[۲۹]. و این سخنی بود که جز جدّ بزرگوارش امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، کسی را یارای تکلّم به آن نبوده است. امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری از گستردگی علوم و دانش های خود چنین سخن به میان آورده است:

به خدا سوگند که من آنچنان به کتاب خدا از ـ اوّل تا آخرش ـ آگاهی دارم که گویا کتاب خدا در میان مشت من است که در آن اخبار آسمان، اخبار زمین، اخبار هر آنچه واقع شده، و اخبار آنچه تا قیامت واقع خواهد شد، آمده است که خداوند متعال خود فرموده است: (فيه تبيان كل شیء) در آن روشنگری برای هر چیزاست [۳۰].

بزرگترین جلوه گستردگی علمی امام صادق(علیه السلام) این بود که تعداد چهارهزار دانشجو از دریای دانش آن حضرت سیراب شده اند و دانش و فرهنگ را در جمیع تمدّن های اسلامی پخش کرده و پرچم معرفت دینی و احکام شرعی را برافراشته اند.

کرم و سخاوت امام صادق(علیه السلام)

امام صادق(علیه السلام) از گشاده دست ترین مردم بوده و به جهت رفاه حال فقرا و محرومان، از آنچه در نزد او بود، بذل و بخشش می فرمود. راویان اخبار از کرم و بخشش امام صادق(علیه السلام) داستان ها نقل کرده اند که بعضی از آن ها را خواهید خواند:

---

۲۹. ذهبی، تاریخ الاسلام ٦ / ٤٥، تذكرة الحفاظ ١ / ١٥٧، تهذیب الكمال فی اسماء الرجال ٥ / ٧٩ .

۳۰. اصول کافی ١ / ٢٢٩، آیه شریفه در متن روایت به همین ترتیب آمده است، البته این آیه در قرآن به این صورت آمده است «**وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است... بر تو نازل کردیم**» نحل/ ٨٢.

۱. روزی اشجع سُلَمی بر امام صادق(علیه السلام) وارد شد و آن حضرت را بیمار یافت. اشجع از سبب بیماری امام صادق سؤال کرد. امام صادق(علیه السلام) به او فرمود: از بیماری من سؤال نکن، بلکه بگو که برای چه حاجتی نزد من آمده ای؟

اشجع در پاسخ آن حضرت اشعاری به این مضمون خواند:

«خداوند بر تو چه در حال خواب و چه در حال بیداری لباس عافیت بپوشاند و همان گونه که ذلّت درخواست کردن از دیگران را از زندگی تو بیرون کرد درد و بیماری را نیز از جسم و جانت بیرون کند»[۳۱].

امام(علیه السلام) حاجت او را دانست و به غلام گفت چه مقدار به همراه داری؟ غلام عرض کرد: چهارصد دینار. امام دستور داد تا چهارصد دینار را به اشجع دادند[۳۲].

۲. مفضّل بن رُمّانه که از راستگویان اصحاب و راویان امام صادق(علیه السلام)بود بر آن حضرت داخل شد و از تنگدستی خود شکایت کرد و از امام صادق خواست تا برایش دعا کند. امام(علیه السلام) به کنیز خود فرمودند که آن کیسه را که ابوجعفر منصور به ما هدیه کرده بیاور. کنیزك آن کیسه را آورد. امام صادق به او فرمودند: «در این کیسه چهارصد دینار است. آن را بگیر و برای زندگی خود خرج کن.» مفضّل گفت: نه به خدا قسم. فدای تو گردم. منظور من این نبود. فقط می خواستم برایم دعا کنید. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «از دعا کردن برایت فروگذار نخواهم کرد».

۳. فقیری از امام صادق(علیه السلام) درخواست کمك کرد. امام صادق به او چهارصد دینار دادند. فقیر آن پول ها را گرفت و شکرگویان آنجا را ترك کرد. امام صادق(علیه السلام)به خادمش گفت: «او را بازگردان» خادم گفت: او از شما چیزی طلب کرد و شما به او دادید. حال آیا چه کاری پس از عطا باقی مانده است؟ امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است: «بهترین صدقه آنست که گیرنده را بی نیاز کند.» و ما این سائل را بی نیاز نکردیم. این انگشتر را به او بده. من این انگشتر را ده هزار درهم خریده ام و به او بگو که اگر خواست آن را بفروشد، به همین قیمت بفروشد»[۳۳].

٤. از دیگر نمونه های جود و سخاوت امام صادق(علیه السلام) و علاقه اش به نیکویی و خیرات، این است که آن حضرت باغی در نزدیکی مدینه داشتند که به «عین زیاد» معروف بود و درختان نخل بسیاری داشت. هنگامی که خرماها می رسید، به کارگران و

---

۳۱. ألبسك الله منه عافية *** في نومك المعتري وفي أرقك
يخرج من جسمك السقام *** كما أخرج ذل السؤال من عنقك
۳۲. مناقب آل ابی طالب ٤ / ۳٤٥، امالی طوسی ۱ / ۲۸۷.
۳۳. أحمد مغنية، الإمام جعفر الصادق/ ٤۷ .

وکلای خود دستور می دادند تا در دیوار آن باغ سوراخ هایی ایجاد کنند تا مردم داخل باغ شده و از آن خرماها بخورند. آن حضرت برای رعایت حال همسایگان پیر، ضعیف و مریض باغ که توانایی آمدن به باغ و خوردن خرما را نداشتند، دستور می فرمودند که برای هر کدام از آن ها مقداری پیشکش کنند و آنگاه دستور می داد تا کارگران آنچه باقی مانده به مدینه برده و بیشتر آن را در بین ضعفا و مستحقان تقسیم کنند. محصول خرمای آن باغ، مساوی با چهارهزار درهم بود که آن حضرت به اندازه سه هزار درهم از آن را در راه خدا می دادند و فقط هزار درهم از آن برای آن حضرت باقی می ماند[۳٤].

٥. از دیگر جلوه های کرم آن حضرت این بود که آنقدر از طعام و لباس به بیچارگان و فقرا می داد که برای خانواده خودش از غذا و لباس چیزی باقی نمی ماند[۳٥]

.

روزی آن حضرت مشغول خوردن ناهار بودند. مردی از کنار آن حضرت گذشت و سلام نکرد. امام او را به خوردن غذا دعوت کردند. بعضی از حاضران گفتند سنّت این است که او اوّل سلام کند و سپس دعوت به غذا شود، در حالیکه این مرد عمداً سلام نکرد. امام(علیه السلام)با تبسّم ملیحی رو به آن مرد کردند و گفتند: «این فقهِ عراقی، آمیخته با بخل است...»[۳٦]

صدقات پنهانی امام صادق(علیه السلام)

صدقه دادن پنهانی از برترین کارهاست که خداوند آن را بسیار دوست می دارد. چرا که از اعمال خالصی است که مشوب به هیچ غرض و هدفی از اهداف دنیوی نبوده است و این راه و روش همه ائمه اطهار(علیهم السلام) بوده است و هر کدام از آن بزرگواران، سرپرستی گروهی از فقرا و نیازمندان را به صورت ناشناس بر عهده داشته اند. امام صادق(علیه السلام) در دل تاریك شب برمی خاست و از خانه خارج شده، انبانی پر از نان، گوشت و پول بر دوش مبارك خود حمل می کرد و آن را به سوی فقیران و نیازمندان مدینه می برد و بین آن ها تقسیم می کرد، در حالی که آن ها ایشان

---

۳٤. همان .
۳٥. تاریخ الاسلام ٦ / ٤٥، مرآت الزمان ٦ / ١٦٠، تهذیب الکمال ٥ / ٨٧.
۳٦. حیاة الإمام الصادق(علیه السلام) ١ / ٦٤ به نقل از نثر الدرر.

را نمی شناختند، و زمانی که آن حضرت به لقاء خداوند شتافتند، فقرای مدینه دیدند که آن صدقه های پنهانی قطع شده و تازه فهمیدند آورنده آن پول ها و نان ها، امام صادق(علیه السلام) بوده است[۳۷] .

از نمونه این کارها جریانی است که آن را اسماعیل بن جابر نقل می کند. گوید: امام صادق(علیه السلام) به من کیسه ای محتوی پنجاه دینار داد و گفت: «این کیسه را به فلان شخص از بنی هاشم بده و به او نگو که من آن را فرستاده ام.» من به نزد آن شخص رفته و کیسه را به او دادم. او به من گفت: این پول از کجا آمده است؟ به او گفتم: این از طرف کسی است که نمی خواهد او را بشناسی. آن علوی گفت: این مرد همیشه و در همه حال برای من چنین پولی را می فرستد و ما هر بار، با آن پول امرار معاش می کنیم تا پول بعدی برسد. امّا نمی دانم چگونه است که جعفر بن محمّد علیرغم اینکه مال زیاد دارد، هیچگاه با درهمی از مال خود به من کمك و یاری نمی کند[۳۸].

میهمان نوازی امام صادق(علیه السلام)

از دیگر جلوه های جود و کرم امام صادق(علیه السلام) میهمان نوازی آن حضرت بود. او میهمانان را دوست داشته و آن ها را گرامی می داشت. آن حضرت خود شخصاً به پذیرایی از میهمانان خود پرداخته و لذیذترین غذاها را به مقدار زیاد برای میهمانان می آورد و همیشه در وقت خوردن مکرّر به آن ها می فرمود: «هر کدام از شماها که ما را بیشتر دوست دارد، بیشتر در نزد ما غذا بخورد». آن حضرت هر روز در وقت نهار دستور می دادند که ده طَبَق پر از غذا بر سر سفره بگذارند که بر سر هر طَبَقی ده نفر غذا می خوردند[۳۹].

تواضع امام صادق(علیه السلام)

و از دیگر جلوه های شخصیت بزرگ امام صادق(علیه السلام) این بود که آن حضرت، در عین حالی که سرور مسلمانان و پیشوای میلیون ها نفر بودند، خود را کسی ندانسته و شدیداً به تواضع و فروتنی عشق می‌ورزیدند. از نشانه های تواضع آن حضرت این بود که از نشستن روی فرش های گرانقیمت خودداری کرده و همیشه بر فرش حصیر

---

۳۷. الامام جعفر الصادق/ ٤٧.
۳۸. مجموعه ورام ۲ / ۸۲ .
۳۹. الامام جعفر الصادق ٤٦.

می نشستند[40]. آن حضرت همیشه از متکبّران و خودبزرگ بینان بیزار بوده و بر آنان خرده می گرفت. روزی از یکی از قبایل عبور می کردند. رو به مردی کرده و فرمودند: «بزرگ این قبیله کیست؟» مرد به سرعت در جواب آن حضرت گفت: من. امام(علیه السلام) از این حالت او خوششان نیامد و به او گفتند: «اگر تو آقا و بزرگوار بودی، به این سرعت نمی گفتی من»[41].

از دیگر مصادیق تواضع و فروتنی امام صادق(علیه السلام) این است که: مردی روستایی چند روزی به خدمت امام صادق(علیه السلام) می آمد. امام صادق مدّتی از او بی خبر بودند. از اصحاب خود درباره او سؤال کردند. مردی از اصحاب که آن شخص روستایی را فرد مهمّی نمی دانست، خطاب به حضرت کرد و گفت او نبطی است. امام(علیه السلام)حرف او را این گونه ردّ کردند که: اصل هر مردی، عقل و حسب و دین اوست، و کرامت هر مردی تقوای اوست، و تمام مردم در اینکه از آدم زاده شده اند مساوی اند. آن مرد که این حرف را زده بود، خجالت کشید[42].

اخلاق والای امام صادق(علیه السلام)

امام صادق(علیه السلام) به مرتبه بزرگی از اخلاق والای اسلامی و انسانی دست یافته بود. امام(علیه السلام) به واسطه همین اخلاق خوب، که امتداد اخلاق بزرگ منشانه جدّش رسول خدا ـ که همین اخلاق موجب برتری او بر سایر پیامبران گردیده بود ـ توانسته بود دل های مردم را به دست آورده، و عواطف و محبّت آنان را به خود جلب نماید.

نشانه این مکارم اخلاق و بلندطبعی آن حضرت، این بود که به کسانی که به ایشان بدی روا می داشتند، خوبی و احسان می نمود. روایت شده است در ایّام حج، یکی از حاجیان به گمان اینکه همیان یا کیسه پول خود را گم کرده است، به جست و جوی آن پرداخت و چون در مسجد پیامبر جز امام صادق که مشغول نماز بود کسی را ندید و آن حضرت را نمی شناخت، در آن حضرت درآویخت که تو همیان مرا برداشته ای. امام با کمال مدارا و نرمی به او گفتند: در همیان تو چه بوده است؟ مرد گفت هزار دینار. امام هزار دینار به او دادند و مرد به راه خود رفت. وقتی به منزل خود رسید همیان خود را یافت. به مسجد بازگشت و به جهت معذرت، به نزد امام رفت و هزار دینار را به آن حضرت

---

۴۰. النجوم الزاهرة ۵ / ۱۷۶.
۴۱. محمد بن سعد، طبقات کبری ۱ / ۳۲ .
۴۲. حیاة الامام الصادق(علیه السلام) ۶۶/۱ به نقل از مطالب السؤول.

تقدیم کرد. امام(علیه السلام) از قبول آن پول خودداری کرده و فرمودند: «چیزی که از دست من خارج شده است، دیگر به دست من بازنمی گردد» مرد مات و مبهوت شد و پرسید: این شخص کیست؟ به او گفتند: این جعفر صادق است. مرد همین طور که می رفت با نهایت تحسین می گفت: بلی، چنین افعالی از چنین کسانی سر می زند[٤٣].

این شرافت و اصالت امام صادق(علیه السلام) و اخلاق والای آن حضرت بود که ایشان را واداشت تا مرد را تصدیق نموده و پول را به او بدهند.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: مروّت ما اهل بیت، بخشش درباره کسانی است که به ما ظلم کرده اند[٤٤].

امام صادق(علیه السلام) همواره باران اخلاق کریمانه اش را بر حاضران مجلس خود می بارید تا جایی که مردی از اهل سنت در وصف مجلس آن حضرت گفته است: «به خدا مجلسی را چون مجلس همنشینی با او پربار ندیدم»[٤٥].

صبر امام صادق(علیه السلام)

از صفات بارز امام صادق(علیه السلام) صبر آن حضرت و جزع نکردن بر مصائب و محنت های بزرگی است که به آن حضرت می رسیده است. یکی از مظاهر صبر آن حضرت، هنگام از دنیا رفتن فرزندش اسماعیل بود. فرزندی که از نظر ادب علم و فضیلت، چشم ها را خیره کرده بود. امام پس از مرگ اسماعیل، عدّه ای از اصحاب خود را جمع کرده و برای آن ها سفره ای گسترد و در آن از بهترین غذاها آماده ساخت. هنگامی که آنان از خوردن غذا فارغ شدند، یکی از اصحاب از ایشان پرسید: مولای من، در شما اثری از حزن و اندوه بر فرزند از دست رفته ات، نمی بینم. امام(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: چگونه من این چنین که می بینید نباشم، در حالی که در خبر راستگوترین راستگویان ـ یعنی جدّش رسول خدا ـ آمده است که به اصحابش فرمود، من می میرم و شما می میرید[٤٦].

عبادت امام صادق(علیه السلام)

---

٤٣. الامام جعفر الصادق/ ٤٨.
٤٤. خصال/ ١١.
٤٥. اصول کافی ٢ / ٦٥٧ .
٤٦. الامام جعفر الصادق ٤٩.

روآوردن امام صادق(علیه السلام) به عبادت و اطاعت خداوند تعالی از بارزترین صفات ایشان است. آن حضرت در زمانه خود از همه مردم بیشتر خدا را عبادت می کرده و در عبادت خود اخلاص را به بزرگترین وجهی رعایت می نموده است. اکنون خلاصه ای از شرح عبادات آن حضرت را می آوریم:

الف ـ نماز: نماز از والاترین و بااهمیّت ترین عبادات در اسلام است و امام صادق (علیه السلام) در بسیاری از روایات خود، این مطلب را مورد تأکید قرار داده است. ایشان فرموده اند:

«ما تقرب العبد إلی الله بعد المعرفة أفضل من الصلاة»;

بعد از معرفت خدا، هیچ عملی مانند نماز بنده را به خدا نزدیك نمی کند[47].

و فرموده اند:

برترین اعمال در نزد خدا روز قیامت، نماز است و هیچ کس بهتر از بنده ای نیست که در هنگام وضو گرفتن، نیکو وضو بگیرد[48].

آن حضرت همچنین فرموده اند: **«الصلاة قربان کل تقي»;** نماز مایه نزدیکی هر پرهیزکاری به خداوند است[49].

همچنین آن حضرت فرموده اند:

محبوب ترین کارها در نزد خداوند عزّوجل نماز است و نماز از آخرین وصیّت های پیامبران است و چه زیباست کار مردی که غسل کند و وضو بگیرد و به نیکویی وضو بگیرد. سپس گوشه ای خلوت برود که کسی جز خداوند او را نبیند و خداوند بر او اشراف داشته باشد در حالی که او رکوع و سجود می کند. هنگامی که عبد به سجده برود، و سجده اش را طولانی کند، ابلیس ناله می کند که وای بر من. اطاعتش کردند و من نافرمانی. به او سجده کردند و من از سجده به او خودداری کردم[50].

ابوبصیر گوید: پس از شهادت امام صادق(علیه السلام) جهت عرض تسلیت بر امّ حمیده همسر امام صادق(علیه السلام) وارد شدم. گریه کرد و من از گریه او گریستم. سپس گفت: ای ابامحمّد، اگر هنگام مرگ امام صادق را دیده بودی، حتماً چیز عجیبی می دیدی. ایشان هنگام مرگ چشمانش را باز کرد، سپس گفت: «تمام خویشاوندان مرا به نزد من فرا

---

٤٧. مجموعه ورام ٢ / ٨٦ .
٤٨. وسائل الشیعه ٦ / ٤٣٢ و ٨ / ١٢٩ .
٤٩. وسائل الشیعه ٤ / ٤٣ و ٤٤ / ٢٦٢ .
٥٠. وسائل الشیعه ٣ / ٢٦ .

خوانید» امّ حمیده گوید: ما حتّی يك نفر از فامیل را باقی نگذاشتیم مگر اینکه آنان را به نزد او آورده، همه را جمع کردیم. آن حضرت به تمام آن ها نگاهی انداخته، سپس فرمودند:

«إن شفاعتنا لا تُنال مستخفاً بالصلاة»؛

شفاعت ما به کسانی که نماز را سبك بشمارند، نمی رسد(٥١).

لازم به ذکر است که امام صادق(علیه السلام) هیچیك از نمازهای نافله را ترك نمی کرده و تمام نمازهای نافله را با خضوع و خشوع و حضور قلب به جا می آوردند. هنگامی که امام صادق قصد نماز می کردند، رنگ چهره آن حضرت زرد می شد و تمام اعضای بدن آن حضرت از ترس خدای تعالی به لرزه می افتاد.

مجموعه ای از دعاها از آن حضرت به یادگار مانده است که در حال وضو و توجّه به نماز، در حال قنوت و بعد از نماز، آن حضرت به وسیله این کلمات با خداوند نجوا می کرده است(٥٢).

ب ـ روزه: روزه یکی از عبادات مهم اسلام است و این بدان جهت است که بر این عبادت، آثار مهم اجتماعی، طبّی و اخلاقی مترتّب شده و روزه سپری در برابر آتش جهنّم است. هم چنان که امام صادق(علیه السلام) در روایت چنین فرموده اند:**«وهو جُنّة من النار»**(٥٣).

امام صادق(علیه السلام) این چنین روزه داران را به آراستن خود به اخلاق و آداب روزه داری ترغیب و تشویق فرموده است:

«وإذا صمت فلیصم سمعك، وبصرك، ولسانك من القبیح والحرام، ودع المراء، وأذى الخادم، ولیكن علیك وقار الصیام، ولا تجعل یوم صومك مثل یوم فطرك سواء...»؛

و چون روزه گرفتی، باید که گوش، چشم و زبانت نیز روزه بدارد و به قبیح و حرام باز نشود. جدال را ترك کن، به خدمتکار خود آزار مرسان، وقار روزه را حفظ کن و مبادا که روز روزه داری ات با روزی که روزه نداری، یکسان باشد(٥٤).

امام صادق(علیه السلام) بیشتر روزهای عمر شریفش را به جهت نزدیکی به خداوند متعال، روزه دار بود و این مسأله در ماه مبارك رمضان، شکل دیگری به خود می گرفت. آن حضرت با شوق و اشتیاق زایدالوصفی به استقبال ماه مبارك رمضان

---

٥١. وسائل الشیعه ٣ / ١٧ .
٥٢. ر.ك صحیفه صادقیه، که مجموعه دعاهایی است که از امام صادق(علیه السلام) مأثوراست.
٥٣. وسائل الشیعه ٣ / ٢٩٠ .
٥٤. وسائل الشیعه ١ / ١٦٥ .

می رفتند و چند دعای مهم برای وقت دیدن هلال ماه مبارك رمضان از ایشان به جا مانده است. همچنان كه دعاهای دیگری در خصوص روزهای دیگر ماه مبارك رمضان، همچنین شبهای مبارك قدر و روز عید فطر و روز عید قربان از آن حضرت به جای مانده است.

ج ـ حج: حج گذشته از قداست و معنویتی كه دارد، از مهمترین گردهم آیی های سیاسی و عبادی است كه همه ساله در عالم اسلام برپا می شود.

مهمترین مشكلاتی كه مسلمانان با آن مواجه هستند، چه از نظر اقتصادی یا اجتماعی و یا مشكلات سیاسی داخلی و خارجی، همه و همه در حج به معرض دید همه مسلمانان درمی آید. حج یكی از مهمترین وسائل ارتباطی است كه مسلمانان جهان در آن با یكدیگر آشنا می شوند. امام صادق(علیه السلام) به دفعات متعدّد عمل حج را به انجام رساندند و با بسیاری از حاجیان مسلمان در این سفرها دیدار كردند. امام صادق(علیه السلام) در تمام این دیدارها، همیشه معلّم و ارشادكننده آن ها به مسائل حج بوده اند. ایشان و پدر بزرگوارشان امام محمّد باقر(علیه السلام) همیشه كوشش داشته اند تا احكام حج را به صورتی مفصّل بیان نمایند و محدثان و فقها، احكام این فریضه مهم را از این دو امام بزرگ ثبت و ضبط نموده اند و اگر این دو شخصیّت بزرگ نبودند، مسائل و احكام حج هرگز دانسته نمی شد.

امام صادق(علیه السلام) همواره همه مراسم مختلف حج از طواف و وقوف در عرفات و منی گرفته تا سایر اعمال را با خضوع و خشوع كامل به انجام می رساندند.

بكر بن محمّد اَزدی گوید: طواف می كردم و در كنار من امام ابوعبداللّه الصادق(علیه السلام)بود. هنگامی كه آن حضرت از طواف فارغ شد، به سمت دیگری رفتند و دو ركعت نماز بین ركن بیت و حجرالاسود به جای آوردند. شنیدم كه در هنگام سجود این نماز می فرمودند:

«سجد وجهي لك تعبداً ورقاً، لا إله إلاّ أنت حقاً حقاً، الأول قبل كلّ شيء، والآخر بعد كلّ شيء، وها أنا ذا بين يديك، ناصيتي بيدك فاغفر لي إنه لا يغفر الذنب العظيم غيرك، فاغفر لي، فإني مقرٌّ بذنوبي على نفسي، ولا يدفع الذنب العظيم غيرك»...»؛

خداوندا، صورت من از روی بندگی و عبودیت در درگاه تو بر خاك افتاده و به درستی كه هیچ خداوندی جز تو نیست. تویی كه قبل از هر چیز بوده ای و بعد از هر چیز خواهی بود، و هان این منم كه در پیشگاه تو ایستاده ام و موی پیشانی ام به دست توست. خدایا بر من ببخش كه همانا گناه

بزرگ را جز تو کسی نمی آمرزد. پس مرا ببخش که من به گناهانم اقرار کرده ام. خدایا مرا ببخش که گناه بزرگ را جز تو کسی نمی بخشد .

سپس سر مبارکش را از سجده برداشت، گویا که صورتش را در آب فرو برده باشد، از شدّت اشك خیس شده بود[۵۵].

حمّاد بن عثمان گوید: اباعبداللّه جعفر بن محمد را دیدم که در موقف عرفات، دست بر آسمان برداشته بود، در همانجایی که پیامبر اکرم در آن وقوف می کرد، و کف دستانش به سمت آسمان بود[۵۶].

هنگامی که آن حضرت از خانه کعبه خارج می شد، این گونه می فرمود:

«الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، اللهم لا تجهد بلاءنا، ولا تشمت بنا أعداءنا، فإنك أنت الضار النافع»؛

اللّه اکبر، اللّه اکبر، اللّه اکبر. خداوندا امتحان ما را سخت نکن. دشمنان ما را به شماتت ما وامدار. همانا که تو هم آسیب رسان و هم مدد کننده ای[۵۷].

حفص بن عمر ـ مؤذّن علی ابن یقطین ـ گوید: ما همیشه این روایت را نقل می کردیم که در حج سال ۱۴۰ هجری، بهترین مردم در میان مردم به پا خواهد خواست. من در آن سال به حج رفتم. ناگاه دیدم اسماعیل بن عبداللّه بن عبّاس در میان مردم [به عنوان امیرالحاج] به پا خواسته است . من از دیدن این منظره، به شدّت ناراحت شدم. امّا طولی نکشید که دیدیم **جعفر** صادق(علیه السلام)بر روی استری سوار و ایستاده است. بازگشتم و به اصحاب خود بشارت داده و گفتم این است آن بهترین مردم که ما آن را روایت می کردیم[۵۸].

امام صادق(علیه السلام) از بزرگترین خشوع کنندگان و دعاکنندگان در مواقف حج بودند. روایت شده که سفیان ثوری گفته است: به خدا قسم که دیدم جعفر بن محمّد را، و ندیدم حاجی ای را که در مشاعر وقوف کرده باشد و در تضرّع و ابتهال و ناله و زاری به درگاه خداوند بیش از او یا به مانند او عملی انجام داده باشد. هنگامی که او به عرفات رسید، از مردم کناره گرفت و در دعا و نیایش به درگاه خدا در آن موقف شریف، غرق شد.

---

۵۵. قرب الاسناد/ ۲۸.
۵۶. قرب الاسناد/ ۳۱.
۵۷. قرب الاسناد/ ۳.
۵۸. قرب الاسناد/ ۹۸.

قسمت دوم

بخش نخست

پرورش امام صادق (علیه السلام)

بخش دوّم

مراحل زندگی امام صادق(علیه السلام)

بخش سوّم

امام صادق(علیه السلام) در سایه سار جد و پدر(علیهما السلام)

بخش نخست

پرورش حضرت امام صادق(علیه السلام)

خانواده بزرگوار

خانواده ای که امام صادق(علیه السلام) در آن رشد و تربیت پیدا نمود، از بزرگ ترین و شریف ترین خانواده های عرب بود. خاندانی که خاستگاه ذات اقدس پیامبر اکرم اسلام و ائمّه بزرگواری در جهان اسلام بوده است. این خانواده در همیشه تاریخ، محلّ توجّه و علاقه مسلمانان و پایگاه نزول وحی و الهام الهی بوده است.

در چنین خانواده ای که خداوند آن را به فضل خود از دیگران بی نیاز کرده و در میان دل و جان مسلمانان پایگاه بخشیده است، شخصیّت عظیم علمی و فکری و مؤسّس نهضت بزرگ علمی جهان اسلام، یعنی امام جعفر بن محمّد صادق، چشم به جهان گشودند و رشد و نموّ یافته است. آن حضرت تمام خصائل و صفاتی که بزرگان این خاندان داشتند، به تنهایی به میراث برده و چشم جهان را از فضائل و مکارم خود پر ساخته است.

پدر بزرگوار

پدر بزرگوار امام جعفر صادق(علیه السلام)، امام محمّد بن علی باقرالعلوم(علیه السلام)است که نه تنها در زمان خود، بلکه در تمام زمان ها از نظر علم، فضیلت و تقوی، سرآمد همه مردم بوده است. و از هیچکدام از فرزندان و اعقاب «حسنین» یعنی امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) در رشته های مختلف علوم و بلاغت ادبی، کسی چون او پیدا نشده است[۵۹].

آن حضرت اقیانوس دانش و معرفت الهی را در میان جامعه بشری به راه انداخته و در تکامل عقل انسانی در جامعه نقش بسزایی داشته است. این مهم به واسطه انتشار دانش ها و علوم مختلف آن حضرت صورت پذیرفته است. امام باقر(علیه السلام)چشم دنیا

---

۵۹. الفصول المهمه/ ۱۹۲ .

را با به دنیا آوردن فرزندی روشن نمود که شاخه ای از درخت نبوت و بوستان امامت بود، از معدن حکمت و دانش و از خاندانی بودكه خداوند پلیدی را از آنان زدوده و به بهترین وجهی پاك و طاهرشان نموده بود .

مادر پاکیزه

مادر امام جعفر صادق(علیه السلام) بانویی پاك و پاکیزه به نام امّ فروه، دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر فقیه بوده است[٦٠]. وی از نظر عفّت، شرافت و فضیلت از بزرگ زنان عصر خود بوده است. وی در خانه پدری پرورش یافته كه از چهره های درخشان زمانه خود بوده و فقه و معارف اسلامی را نیز از شوهر بزرگوارش، امام بزرگ محمّد باقر (علیه السلام) فرا گرفته است. وی به درجه ای از فضیلت و كمال رسیده بود که مرجع زنان اهل شهر و دیار خود شده و در امور مهم دینی به او مراجعه می کرده اند. در فخر و شرافت او همین بس که مادر امام بزرگی از ائمّه مسلمین شده است. شوهرش امام محمّد باقر (علیه السلام) و دیگر افراد خاندان نبوی، با این بانوی محترم، با نهایت احترام و تجلیل رفتار می کرده اند.

میلاد نور

زمان زیادی از ازدواج بانو امّ فروه با امام محمّد باقر نمی گذشت که این بانوی بزرگوار حامله گردید و شادی و بشارت، افراد خاندان علوی را فراگرفت. آنان به یکدیگر مژده بشارت فرزند بزرگی می دادند که آمدنش همچون طلوع خورشید بود و هنگامیکه با ولادت این مولود مبارك زمین نور و روشنایی به خود گرفت، زن قابله برای دادن بشارت به پدرش امام باقر(علیه السلام)به سرعت وارد اتاق شد; امّا دید جدّش امام زین العابدین در اتاق نشسته است. آن زن تبریك ولادت این مولود جدید را به امام سجّاد(علیه السلام) داد و موجی از شادی و سرور در چهره امام پدیدار گشت. چرا که او می دانست این مولود تازه به دنیا آمده، به زودی تمام پرچم های دین را برخواهد

---

٦٠. اصول کافی ١ / ٤٧٢، تاریخ اهل البیت ١٢٢، ارشاد ٢ / ٨٠، تذکرة الخواص ٣٠٦ و ٣٠٧ .
اما در باره قاسم بن محمد بن ابوبکر می توان گفت که او یکی از فقیهان گران قدر و مورد احترام خلیفه زمان خود عمر بن عبدالعزیز بوده و در باره او گفته است اگر چنین اختیاری داشتم او را به منصب خلافت می نشاندم، وی عمر طولانی داشته و در آخر عمر نابینا نیز گردیده بود، چون هنگام وفاتش فرا رسید به پسرش گفت قبر مرا با زمین همسطح کن و هشدار که پس از من هرگز نگوی پدر م چنین و چنان بود، وی در مکانی به نام قدید که مکانی میان مکه و مدینه است وفات کرده است، شرح حال او را می توان در این کتاب ها یافت صفة الصفوة ٢ / ٥١ - ٥٢، المعارف ١٠٢، معجم البلدان ٣ / ٣١٣ و وفیات الاعیان ٤ / ٥٩ .

افراشت و سنّت جدّش سیّدالمرسلین(صلی الله علیه وآله) را زنده خواهد کرد. قابله به امام سجّاد گفت که این نوزاد چشمانی آبی و زیبا دارد. امام سجّاد(علیه السلام)تبسّمی کرد و فرمود: «بله، این چشم ها شبیه چشمان مادر من است»[٦١].

امام زین العابدین به اتاقی که نوزاد در آن بود رفتند. او را بوسیدند و مراسم شرعی ولادت را برای او به اجرا درآوردند. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند.

آری. طلوع خورشید امام صادق(علیه السلام) این گونه بود که بهترین شخص روی زمین، یعنی امام زمانش، امام زین العابدین(علیه السلام) در گوش او نجوا کرد که:

«اللّه اکبر»

«لا اله الا اللّه».

امام سجّاد(علیه السلام) با این کلمات که خود سرّ عالم وجود می باشد، آن حضرت را تغذیه روحی نمود تا اینکه این کلمات سرود زندگی آینده این مولود باشد.

تاریخ ولادت امام صادق(علیه السلام)

تاریخ نویسان در سالی که امام صادق در آن به دنیا آمد، اختلاف کرده اند. بعضی گفته اند که ایشان در سال ۸۰ هـ در مدینه منوّره به دنیا آمده اند[٦٢].

دیگران گفته اند که ایشان در سال ۸۳ هـ روز جمعه، یا روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاوّل به دنیا آمده اند[٦٣].

و قول سوّمی وجود دارد که ایشان در سال ٨٦ هـ متولّد شده اند[٦٤].

نامگذاری و القاب امام صادق(علیه السلام)

نام شریف آن حضرت جعفر است و بسیاری از مورّخان بر این مطلب تأکید کرده اند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این نام را برای آن حضرت انتخاب کرده و همچنین لقب صادق را برای آن حضرت برگزیده است[٦٥].

---

٦١. الامام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ٧٢.

٦٢ تاریخ ابن الوردی ١ / ٢٦٦، الاتحاف بحب الاشراف ٥٤، ابونصر بخاری، سرّ السّلسلة العلویه ٣٤، ینابیع الموده ٤٥٧، تذکرة الحفاظ ١ / ١٥٧، مؤمن شبلنجی، نور الابصار ١٣٢، وفیات الاعیان ١ / ١٩١ .

٦٣. اصول کافی ١ / ٤٧٢، مناقب آل ابی طالب ٤ / ٢٨٠، تاریخ اهل البیت ٨١، ارشاد ٢ / ١٧٩، إعلام الوری ١ / ٥١٤ .

٦٤. مناقب آل ابی طالب ٤ / ٢٠٨ .

٦٥. قزوینی، موسوعة الامام الصادق ١ / ١٦٢ .

امام صادق(علیه السلام) به القاب بسیاری ملقب گردیده اند که هر کدام از آن القاب، جلوه ای از ابعاد شخصیتی آن امام همام است. اینك بعضی از آن القاب را ذکر می کنیم:

١. صادق: جدّش پیامبر اکرم، آن حضرت را به این لقب خوانده است. چون او را راستگوترین انسان در حدیث و گفتار می دانسته است[٦٦].

و گفته شده است که منصور دوانیقی که خود از کینه توزترین دشمنان امام صادق(علیه السلام)است، این لقب را به او نسبت داده است. در بیان سبب این مطلب آورده اند که ابومسلم خراسانی از امام صادق(علیه السلام) خواست که او را به قبر جدّش امیرالمؤمنین(علیه السلام) که در آن زمان مخفی بود، راهنمایی کند. امّا امام صادق(علیه السلام) از این کار خودداری کرده و به او خبر دادند که قبر امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) در ایّام حکومت مردی هاشمی که او را ابوجعفر منصور می نامند ظاهر خواهد شد. ابومسلم به منصور این خبر را در ایّام حکومتش داد. در آن زمان منصور در رصّافه بغداد ساکن بود. او از شنیدن این خبر خوشحال شد و گفت: این همان شخص راستگوست[٦٧].

٢. صابر[٦٨]: از آنجا که امام صادق(علیه السلام) صبر بسیار بزرگی بر محنت های دشوار و مصیبت های مرارتباری که از جانب دشمنان اموی و عبّاسی خود می دید از خود نشان می داد، به لقب صابر ملقب گردیده بود.

٣. فاضل[٦٩]**:** آن حضرت به این جهت به لقب فاضل ملقّب گردید که افضل اهل زمانه خود بود و نه تنها در امور شرعی، بلکه در تمامی علوم و دانش ها، داناترین اهل زمانه خود بود. پس او برتر از دیگران، و سایران از نظر رتبه و فضیلت پایین تر از آن حضرت بودند.

٤. طاهر[٧٠]**:** آن حضرت پاکترین انسانی بود که در آن زمان از نظر علم و رفتار و موضع گیری یافت می شد و لذا آن حضرت را طاهر و پاك لقب داده اند.

٥. عمود الشرف (استوانه شرافت)[٧١]**:** آن حضرت برای همه مسلمانان، همچون ستون خیمه شرف و باعث فخر و مباهات و عزّت تمام مسلمانان بود.

---

٦٦. سمعانی در انساب ٣ / ٥٠٧ گفته است صادق لقب جعفر صادق است که به جهت صدق در گفتارش ملقب به این لقب گردیده است.

٦٧. موسوعة الإمام الصادق ١ / ٢٢ .

٦٨. تذكرة الخواص ٣٠٧، مرآة الزمان ٥ / ١٦٦ از نسخه عکسی کتابخانه امام امیرالمؤمنین(علیه السلام).

٦٩. تاریخ اهل البیت(علیهم السلام) ١٣١، تذكرة الخواص/ ٣٠٧ .

٧٠. مرآت الزمان ٥ / ١٦٦ .

٧١. سر السلسلة العلوية/ ٣٤.

٦. قائم[٧٢]**:** آن حضرت به زنده كردن دين خدا كمر بسته و براى دفاع از شريعت سيّد المرسلين(صلى الله عليه وآله) به پا خواسته و قيام كرده بود. و بدين جهت او را قائم لقب دادند.

٧. كافل (سرپرست)[٧٣]**:** آن حضرت سرپرست و كفالت كننده فقرا، يتيمان و محرومين بوده و دائماً در انفاق و كمك به آن ها مى كوشيدند. فلذا آن حضرت را كافل لقب داده اند.

٨. منجى[٧٤]**:** آن حضرت هر كس را كه به ايشان پناه مى آورد، از گمراهى نجات مى دادند، و هر كس به ايشان متّصل مى شد، از خطر گمراهى در امان بود.

اين بعضى از القاب گرامى آن حضرت بود كه حكايت از بعضى صفات و ويژگى هاى شخصيّتى امام صادق(عليه السلام) داشت.

كنيه هاى امام صادق(عليه السلام)

امام صادق(عليه السلام) داراى كنيه هايى چون ابوعبداللّه، ابواسماعيل و ابوموسى بود[٧٥].

هوش امام صادق(عليه السلام)

امام صادق(عليه السلام) در سنين كودكى، يكى از پديده هاى شگفت هوش و ذكاوتِ زمان خود بوده است. به حدّى كه در طول تاريخ، كسى در آن سنّ به چنين ويژگى دست نيافته است. ذكاوت و هوشى كه همگان را به اعجاب و تحسين واداشته است. از نمونه هاى اين هوش و فراست اين كه آن حضرت در سنّ سه سالگى در درس هاى پدر بزرگوارش شركت مى كرد و در همان سنّ كم از تمام شاگردان پدرش كه تمام از علما و روات بزرگ بودند، برتر بود. لازم به ذكر است كه درس هاى امام باقر(عليه السلام)تنها در رابطه با فقه و حديث و تفسير قرآن كريم نبوده، و شامل همه انواع دانش ها مى شده

---

٧٢. مناقب آل ابى طالب ٤ / ٢٨١ .

٧٣ مناقب آل ابى طالب ٤ / ٢٨١ .

٧٤ مناقب آل ابى طالب ٤ / ٢٨١ .

٧٥. مناقب آل ابى طالب ٤ / ٢٨١ .

و امام صادق نیز تمام آنچه را که پدر می فرمود، به تمام و کمال درمی یافته است. از نشانه های این دانش سرشار، داستان زیر است که راویان آن را در تاریخ آورده اند:

آورده اند که ولید بن عبدالملك خلیفه وقت، به حاکم مدینه عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا مسجد نبوی را بازسازی و توسعه نماید. عمر، مقدار زیادی از این کار را به انجام رسانید و مراتب را به ولید گزارش کرد. ولید مسافرتی به مدینه نمود تا خود شخصاً آنچه را که عمر در تعمیر مسجد پیامبر اکرم انجام داده است از نزدیك ببیند. عمر و عدّه ای از اهالی مدینه تا پنجاه فرسخ به استقبال رسمی خلیفه رفته و به او خوش آمد گفتند. هنگامی که ولید به مدینه داخل شد، مستقیماً به مسجد نبوی رفت تا عملیات تعمیر را از نزدیك ببیند. هنگامی که وارد مسجد شد، دید امام باقر(علیه السلام) بر منبر نشسته و مشغول درس دادن به شاگردن است. ولید به امام باقر(علیه السلام) سلام کرد. امام جواب او را دادند و برای بزرگداشت و احترام او از ادامه درس خودداری کردند. ولید به امام باقر(علیه السلام) اصرار کرد تا درس خود را ادامه بدهند. امام(علیه السلام)قبول کرده و به ادامه درس خود که در موضوع جغرافیا بود، پرداختند. هنگامی که ولید مقداری از درس را شنید، حیرت زده از امام باقر(علیه السلام)پرسید: این علم چیست. امام باقر(علیه السلام)به او فرمودند: «این علمی است که از زمین و آسمان و خورشید و ستارگان سخن به زبان می آورد.» ناگهان چشم ولید به امام صادق افتاد. به حاکم مدینه عمر بن عبدالعزیز رو کرد و گفت: این کودك که در میان این مردان نشسته است کیست؟

عمر رو به ولید کرد و گفت: این جعفر پسر محمّد باقر است.

ولید پرسید: آیا او قادر به فهم و هضم این درس می باشد؟

عمر به او توضیح داد که این کودك دارای قدرت علمی بالایی است و گفت: او در میان همه این شاگردان باهوشترین است و بیشترین سؤال را او می کند.

ولید مبهوت شده و امام صادق(علیه السلام) را به حضور طلبید. هنگامی که امام در برابر او ایستاد، ولید از او پرسید: نامت چیست؟

امام صادق(علیه السلام) که در سنّ کودکی بودند، با زبانی فصیح به او فرمودند: «نامم جعفر است».

ولید خواست که آن حضرت را امتحان کند. به او گفت: آیا می دانی که مؤسّس علم منطق چه کسی بوده است؟

کودك جواب داد: «تأسیس کننده علم منطق، ارسطو نام دارد که به صاحب المنطق لقب یافته و شاگردان و پیروانش این لقب را به او داده اند».

ولید سؤال دوّمی از آن حضرت کرد و گفت: آیا می دانی صاحب المعز چه کسی است؟

امام صادق(علیه السلام) سخن او را ردّ کرده و فرمودند: «صاحب المعز اسم کسی نیست. بلکه اسم دسته ای از ستارگان است که به ذوالأعنّه نیز معروفند»[۷۶].

حیرت بر ولید حاکم شد و نمی دانست چه بگوید. مقداری فکر کرد تا بتواند مسأله دیگری بیابد و از نواده پاك پیامبر سؤال کند. ناگهان این سؤال به ذهنش رسید و گفت: آیا می دانی که صاحب مسواك چه کسی بود؟

امام فوراً به او جواب دادند که: «این لقب عبدالله بن مسعود می باشد که از اصحاب جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است».

ولید دیگر هر چه فکر کرد، مسأله ای نیافت تا از امام صادق(علیه السلام) سؤال کند و خود را در مقابل این امام بزرگ عاجز و ناتوان یافت. بنابراین شروع به بزرگداشت و احترام آن حضرت نمود. به او خوش آمد گفت و دست او را در دست خود گفت و به امام باقر نزدیك شد و این چنین به او تبریك گفت: این پسر تو، به زودی بزرگترین علاّمه زمان خود خواهد گردید[۷۷].

آری، این پیش بینی ولید کاملا درست از آب درآمد. امام صادق(علیه السلام) نه تنها داناترین دانشمندان زمان خود گردید، بلکه او دانشمندترین دانشمند کلّ دنیا در طول تاریخ شد. اگر خوب دقّت کنیم، برای این ویژگی این سلاله دودمان نبوّت که در این سنّ کم دارای چنین هوش و ذکاوت و دانشی بوده است، توجیهی به جز آنچه اعتقاد شیعه است نمی توان یافت. شیعه معتقدند که خداوند متعال علم و دانش را در تمام دوران حیات به ائمّه اهل بیت(علیهم السلام)همانند انبیا و پیامبران اعطا فرموده است.

دانش امام صادق(علیه السلام) **به همه زبان ها**

امام صادق(علیه السلام) از همان سنّ کم و طفولیّت، دانا به تمام زبان های دنیا بوده است. چرا که با اهل هر زبانی با زبان خود او سخن می گفته است. اینك به روایاتی در این زمینه توجّه کنید:

---

۷٦. این دسته از ستارگان در نزد ستاره شناسان به «**اوریکا**» یا «**اریجا**» معروفند.

۷۷. الإمام الصادق کما عرفه علماء الغرب/ ۱۰۸ ـ ۱۱۲.

۱. یونس بن ظبیان نبطی روایت می کند که امام صادق(علیه السلام) با او به زبان نبطی سخن گفته و به او خبر داده است که اوّلین کسی که علیه حضرت موسی(علیه السلام)قیام کرده و اوّلین کسی که بر مسیح شوریده و اوّلین کسانی که بر امام امیرالمؤمنان(علیه السلام)در نهروان شورش کردند، چه کسانی بوده اند. و در پایان کلامش فرموده است: «مالح ديربير ماكي مالح » که معنی این جمله نبطی این است که این مسأله در نزدیکی های ده شما در نبطیّه انجام گرفته است[۷۸].

۲. عامر بن علی جامعی روایت می کند که به امام صادق(علیه السلام) گفتم: خدا مرا قربانت کند. ما حیواناتی که توسّط اهل کتاب ذبح می شوند، می خوریم و نمی دانیم که آیا هنگام کشتن، نام خدا را می برند یا نه.

امام صادق(علیه السلام) در جواب فرمودند: اگر شنیدید که آن ها در هنگام ذبح نام خدا را بردند، می توانید از ذبایح آن ها بخورید. سپس فرمودند: آیا می دانید آن ها هنگام ذبح چه کلامی را باید بر زبان جاری کنند؟

گفتم: نه.

آن حضرت چیزی را بیان کردند که من معنایش را نفهمیدم و فرمودند: آنان دستور دارند هنگام ذبح این جملات را بر زبان جاری کنند.

عرض کردم: خدا مرا فدایت کند. صلاح می دانی که من این جملات را بنویسم تا فراموش نکنم؟

حضرت فرمودند: بنویس: «نوح أيوا ادينو بلهيز مالحوا عالم اشرسوا أورصوبنوا (يوسعه) موسق ذعال اسطحوا»[۷۹].

و در روایت دیگری آمده است که آن عبارت این چنین بوده است: «باروح أنا ادوناي إيلوهنوا ملخ عولام اشرفدشنوا عبسوتا وسينوانوا على هشخيطا» و معنای این عبارت این است که: «ای خدایی که مالك و سرپرست جهانیانی، مبارکی تو که ما به دستورات تو مقدّس گردیدیم و دستور به ذبح یافتیم[۸۰].

---

۷۸. الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب ٤٨.
۷۹. الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ٤٧.
۸۰. الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ٤٧.

۳. ابوبصیر روایت می کند که: نزد ابوعبدالله امام جعفر صادق(علیه السلام) بودم و دیدم که مردی خراسانی نزد آن حضرت است و آن حضرت با او به زبانی که من نمی فهمم صحبت می کند[۸۱]. آن زبان فارسی بود.

همچنین روایت می کند که گروهی از اهل خراسان به دیدار امام صادق(علیه السلام)آمدند. امام صادق به آن ها فرمودند: **«من جمع مالا یحرسه عذّبه الله علی مقداره»**. آن ها به زبان فارسی به امام صادق عرض کردند: ما عربی نمی دانیم. و امام(علیه السلام)به زبان فارسی به آنان فرمودند: «هرکه درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد»[۸۲].

٤. ابان بن تغلب روایت می کند که از منزل خود در مدینه خارج شدم و می خواستم به دیدار امام صادق(علیه السلام) بروم. هنگامی که به در خانه آن حضرت رسیدم، دیدم گروهی نزد آن حضرت هستند و من آن ها را نمی شناختم و تاکنون کسانی را خوش چهره تر و خوش رفتارتر از آن ها ندیده بودم که در نهایتِ آرامش و طمأنینه بودند; امام صادق(علیه السلام) حدیث می فرمود و در آن مجلس پانزده نفر از زبان های مختلف را به حدیث خود تفهیم کرد که در میان آن ها عرب، فارس، نبطی، حبشی و صقلبی بودند. عرب می گفت حدیثِ عربی بگو. فارسی می گفت به فارسی بگو. حبشی می گفت به حبشی بگو و صقلبی آن حضرت را به سخن گفتن به زبان خود می خواند. امام صادق(علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمودند: یك حدیث است که من برای هر گروهی آن را به زبان آن گروه بیان کردم[۸۳].

٥. بین امام(علیه السلام) و عمّار ساباطی، گفت و گویی به زبان نبطی در گرفت. عمّار ساباطی مبهوت شد و همچنان که می رفت، می گفت ندیدم کسی فصیحتر از شما به زبان نبطی سخن بگوید.

امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: «ای عمّار، و به همه زبان ها»[۸٤].

---

۸۱. اختصاص/ ۱۸۳ .

۸۲. الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ٤٦.

۸۳. الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ٤٦ ـ ٤٧.

۸٤. اختصاص ۲۸۳.

هیبت و وقار امام صادق(علیه السلام)

تمام شخصیت های برجسته ای که با امام صادق روبرو می شدند، از هیبت و وقار آن حضرت تحت تأثیر واقع می گردیدند. هیبت آن حضرت نشان دهنده هیبت انبیا، و جلالت قدرش، جلالت اوصیا را به رخ می کشید. هیچکس او را نمی دید مگر اینکه هیبت آن حضرت در دلش می افتاد. چرا که روحانیّتِ امامت و قداستِ اولیا از چهره و سیمای او می بارید. ابن مسکان که از خوبان و ثقات شیعه است، از ترس هیبت آن حضرت بر او داخل نمی شد. زیرا می ترسید که نتواند حقّ تعظیم و تکریم آن حضرت را به جای آورد. او تمام مسائلی که به آن در مسائل دینی محتاج بود، از اصحاب امام صادق می پرسید و از اینکه خود شخصاً به خدمت و محضر آن حضرت برسد، خودداری می کرد[۸۵].

---

۸۵. اختصاص/ ۲۰۳.

بخش دوم

مراحل زندگی حضرت امام صادق(علیه السلام)

امام صادق(علیه السلام) در مرحله اوج قدرت دولت اموی به دنیا آمد. زمانی که خلفای بنی امیّه کاملا از راه راست منحرف شده و شیوه سلطنت موروثی در تمام ارکان حکومت آنان رسوخ کرده بود.

آن حضرت مدّت دوازده سال از عمر شریفش را هم عصر و همزمان جدّ بزرگوارش امام زین العابدین(علیه السلام) بود و پس از وفات و شهادت جدّش امام زین العابدین(علیه السلام) نوزده سال، هم عصر و همزمان پدر بزرگوارش امام باقر(علیه السلام)بود. در طول این سال ها، امام صادق تمام علوم و معارف را از پدر بزرگوارش فرا گرفت[٨٦] و از تمام اهل زمانه خود از نظر وسعتِ ادراك و شدّتِ هوش و فراست، برتری یافت.

آن حضرت در امتحان شدید صبر بر حکومت ظالمان و تحمّل رنج و بلاها، با پدر بزرگوارش شریك بود. هم چنانکه ایشان به همراه پدر، در نشر علوم اسلامی از طریق جلسات درسی که برپا می کرد همکاری و همیاری داشت. چرا که آن حضرت مأموریّت داشت تا از ضایع شدن رسالت و از بین رفتن نشانه های دین جلوگیری کند.

آن حضرت بعد از وفات و شهادت پدر بزرگوارش موفق به پیگیری این مهم گردید و در مدّت امامتش که سی و چهار سال به طول انجامید، موفّق به تربیت چندین نسل از علما، فقها و صالحان گردید که همگی پیرو مکتب اهل بیت(علیهم السلام)بودند.

امام صادق(علیه السلام) همچنین در مرحله انحطاط و سقوط دولت اموی و افول کوکب بخت آنان نیز همزمان بود. امام صادق(علیه السلام) ظهور دولت عبّاسی را مشاهده کرد. دولتی که به سرعت دست به ستمگری و ظلم نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) زد.

---

٨٦. نه به صورت فراگرفتن سایر مردم. تلقی هر امام از امام قبلی، همچون تعلّم شاگرد نزد استاد نیست. (مصحّح)

امام صادق در آن برهه زمانی و در میان آن دعوای تلخ سیاسی، موفّق گردید که کیانِ مذهب شیعه و حفظ سلامت و بالندگی گروهی از افراد صالح که پدران بزگوارش آن گروه و طبقه را بوجود آورده بودند، کوشش نماید.

از همین جا زندگی بابرکت آن حضرت را به دو بخش مجزّا تقسیم می کنیم:

۱. زمان قبل از امامت آن حضرت که در آن معاصر با ولید بن عبدالملك، سلیمان بن عبدالملك، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن ولید و هشام بن عبدالملك بود که این مرحله خود به دو مرحله تقسیم می شود:

مرحله اوّل: زمان زندگی آن حضرت همراه با پدر بزرگوار و جدّ گرامیش بین سال های ۸۳ تا ۹۵ هـ.

مرحله دوّم: زندگی آن حضرت به همراه پدرش امام محمّد باقر(علیه السلام)، سال های بین ۹۵ تا ۱۱٤ هـ.

۲. زمان امامت آن حضرت، که این مرحله نیز به دو قسم تقسیم می شود:

مرحله اوّل: زمان سقوط و فروپاشی دولت اموی تا سقوط کامل آن، سال های ۱۱٤ تا ۱۳۲ هـ.

مرحله دوّم: زمانه ایجاد دولت عبّاسی تا زمان شهادت آن حضرت، سال های ۱۳۲ تا ۱٤۸ هـ.

امام صادق در مرحله اوّل با این خلفا هم عصر بوده است: هشام بن عبدالملك، ولید بن یزید، یزید بن ولید معروف به ناقص، برادرش ابراهیم بن ولید، مروان بن محمّد معروف به مروان حمار، که آخرین خلیفه از دولت بنی امیّه ـ که زمین را فاسد کرد ـ بوده است.

امّا در مرحله دوّم، آن حضرت با سفّاح و ابوجعفر منصور از خلفای بنی عبّاس هم عصر بوده است. امام صادق(علیه السلام) در زمان حکومت منصور عبّاسی به شهادت رسیدند. البتّه قبل از شهادتِ آن حضرت، منصور، که به نام اهل بیت و طرفداری از آنان بر کرسی خلافت نشسته بود، ظلم و ستم بسیاری بر آن حضرت روا داشت. اکنون خوانندگان محترم را در جریان تفصیل آنچه که در این مرحله ها بر امام گذشته است قرار می دهیم.

بخش سوم

حضرت امام صادق(علیه السلام) در سایه جد و پدر

ویژگی های زمانه امام زین العابدین(علیه السلام) و موقعیت های آن حضرت

امام سجّاد(علیه السلام) زین العابدین، پس از فاجعه كربلا و شهادت پدرش امام حسین(علیه السلام)با مسائل زیر روبرو بود:

۱. همدردی و محبّت مردم با اهل بیت بدون در بر داشتن ثمره ای عملی و جدّی، فقط در محبّت و ولایت خلاصه شده و فاقد بیداری انقلابی بود.

۲. انقلاب های انتقامی كه با اهداف محدودی صورت می‌گرفت، قیام های منفعت‌طلبانه مصلحتی، بروز حركات منافقانه و ظهور طبقه‌ای به نام وعاظان درباری، برای دادن رنگ و لعاب شرعی بر حكومت وقت.

۳. پیدایش پدیده احساس گناه در امّت اسلام به سبب تنها گذاشتن و یاری نكردن امام حسین(علیه السلام)، كه البته این احساس گناه، همچنان كه در بین تاریخ نویسان معروف است، هیچگاه از سوی رهبری آگاه، هدایت نشد، و افكاری كه این قیام ها را جهت دهی می كرد، فقط به گرفتن انتقام می اندیشید. از اینجاست كه می بینیم امام زین العابدین(علیه السلام) دو مرحله یا دو گام برای كار خود در نظر گرفتند:

گام اوّل: امام سجّاد(علیه السلام) با استفاده از پدیده احساس گناه در امّت، اقدام به هدایت و جهت دهی به این احساس كردند. آن حضرت ابتدا از طریق یادآوری دائم فاجعه كربلا و توجّه دادن امّت به ظلم و ستم هایی كه به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)رسیده بود، به این پدیده احساس گناه كه در امّت پیدا شده بود، عمق بخشیدند. این یادآوری بسیار زمان بر بود. امّا در عین حال توانست به این پدیده احساس گناه بعد فكری صحیحی ببخشد تا از آن، وسیله ای مؤثر در عملیات سازندگی و تغییر وضع سیاسی و اجتماعی به وجود آورد.

در نهایت، بالا گرفتن این احساس، تبدیل به یك پشتوانه داخلی شد و امت دیگر توان صبر و تحمل این درد جانكاه را نداشته و تا رسیدن به نهضت بزرگ، بی صبرانه در انتظار راهی برای ابراز جدّی احساسات خود بودند.

در چنین جوِّ آکنده از اضطراب که خبر از قیام بر ضد امویان می داد، طبیعی است که حساسیت آن ها نسبت به امام زین العابدین(علیه السلام) بیشتر و کنترل و مراقبت آن ها از ایشان به عنوان رهبر فکری این انقلاب شدیدتر شود خصوصاً که امام زین العابدین(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین(علیه السلام) تنها وارث شرعی خلافت به حساب می آمد، از اینجاست که می بینیم حکومت اموی هر حرکتی را که از امام(علیه السلام) صادر می شد به عنوان مقدمه ای برای انقلاب به حساب می آورد.

گام دوم: فعالیت امام سجّاد(علیه السلام) در این مرحله به چند جهت گیری مختلف تقسیم می شود:

جهت گیری اول: امام(علیه السلام) به متبلور ساختن هیجان عواطف مردم پرداخته و سعی کرد تا این هیجان را در مسیر صحیح فکری انداخته و به بنای زیر ساخت های اعتقادی آن پرداخت. آن حضرت این هیجان عواطف را مقدمه ای برای عملیات انقلابی که خود پایه گذار آن بود، قرار داد; این کار با ایجاد فکر اسلامی صحیح ـ که از دیر زمانی دستخوش تحریف و دگرگونی شده بود ـ و آماده کردن پیشگامان بیداری که با احساس مسئولیت، قابلیتِ به دوش کشیدن امانت الهی را داشته باشند، به انجام رسید.

جهت گیری دوم: حرکت در راه مسئولیت خطیر حفظ دین مقدس اسلام از انواع تحریف و دگرگونی های محتوایی و تلاش در راه سالم نگهداشتن آن بود که خود شامل چند نوع فعالیت می گردید:

فعالیت اول: امام در این بخش از فعالیت خود به رویارویی با جریانات انحرافی و فرقه های گمراه و غالی که اندیشه اسلام را هدف گرفته و با تکیه بر اعتقادات و آراء هندی و یونانی در باره هستی و زندگی به تفسیر قرآن و حدیث می پرداختند، همت گماشت و به نشر رشته های مختلف دانش و صنعت اسلامی، و بیان روش درست روابط اجتماعی و سیاسی و اخلاقی که در آن دوره دستخوش فساد شده بود پرداخت و می توان این مطلب را به روشنی از مطالعه «رسالة الحقوق» دریافت.

امام سجّاد(علیه السلام) در هنگام بروز مشکلاتی که کرامت دولت اسلام را تهدید می کرد به داد حکومت نیز می رسید که نمونه آشکار آن را می توان در جوابی که به نامه پادشاه روم مبنی بر تهدید خلیفه وقت به محاصره اقتصادی داده اند مشاهده کرد[۸۷].

فعالیت دوم: با توجه به سختگیری شدید حکومت در باره ارتباط امام سجّاد(علیه السلام)با مردم، آن حضرت سلاح دعا را برای ارتباط فکری و معنوی به کار گرفتند، چرا

---

۸۷. البداية و النهاية ۹ / ۱۲۲ .

که این سلاح، امویان را به صورت مستقیم هدف قرار نمی داد و امام(علیه السلام) توانست مجال بیشتری برای درمان پدیده های بیماری زا و انحرافات اخلاقی جامعه داشته باشد.

جهت گیری سوم: تأکید بر اهمیت کارهای انقلابی و مبارزه با ستم و انحراف و شعلهور ساختن آتش جهادی که در طول سال های انحراف به خاموشی گراییده بود; که این موضع گیری را می توان از دعای آن حضرت در حق «مختار» که به خون خواهی امام حسین(علیه السلام) قیام کرده و در مدت قیام خود همواره از طریق محمد بن حنفیه (عموی امام سجّاد) با آن حضرت ارتباط داشت به خوبی دریافت.

جهت گیری چهارم: امام سجّاد(علیه السلام) در برابر حکومت های زمان خود موضع رو در رو و مبارزه مستقیم نداشتند چرا که در غیر این صورت هرگز موفق به کسب دست آوردهای تربیتی در میان امت نشده، فضاهای مناسب و فرصت های گسترده برای فعالیت امام باقر(علیه السلام) و اصحاب صالحی که برای همین منظور تربیت کرده بود فراهم نمی گردید.

اما این امر بدان معنا نبود که امام سجّاد(علیه السلام) موضع خود را در قبال حکومت روشن نکند و امر بر شیعیان مشتبه گردد، بلکه امام زین العابدین برخوردهایی هم با حاکمان زمان خود داشتند که ـ همان گونه که به بعضی از آن ها اشاره خواهیم کرد ـ هدف آن حضرت از آن برخوردها دادن خط تربیتی و اصلاحی در جهت نگهداری شیعیان از نابودی بود; چرا که اگر چه گروه صالحی که امام(علیه السلام) ساخته بود در خط انقلاب و مبارزه رو در رو نبود ولی در آن مرحله برای مصونیت بخشی در سطح تربیت و آماده سازی و ایجاد آینده سیاسی بهتر کافی بود.

برخورد امام(علیه السلام) با حاکمان وقت را می توان از جوابی که به نامه توبیخ آمیز عبدالملك که آن حضرت را برای ازدواج با کنیزی که خود آزادش کرده بودند مورد سرزنش قرار داده بود به خوبی دریافت.

پاسخ امام(علیه السلام) به عبدالملك به مبارزه خواندن خلیفه ای بود که با تفکرات جاهلی می اندیشید; امام(علیه السلام) در این نامه موضع اسلام را که همه امتیازات جاهلی را ملغی کرده است این گونه بیان فرموده که: «در این کار بر انسان مسلمان سرزنشی نیست، و چنین سرزنشی مخصوص زمان جاهلیت است»[۸۸].

---

۸۸. بحار الأنوار ٤٦ / ١٦٥ به نقل از فروع کافی ٥ / ٣٤٤ و عقد الفرید ٧ / ١٢١ .

این مبارزه طلبی از آنجا نمود پیدا می کند که در تاریخ آمده است پس از رسیدن این پاسخ به عبدالملك پسرش سلیمان بن عبدالملك به او گفت: علی بن الحسین خیلی تو را تحقیر کرد!! خلیفه در پاسخ او گفت: «پسرم چنین مگو این از خصوصیات زبان بنی هاشم است که صخره ها را می شکافد و از دریا آب می خورد و آنچه در باره دیگران موجب پستی می شود بر عزت علی بن الحسین می افزاید»[۸۹].

این پاسخ به روشنی بر این نکته دلالت می کند که امام سجّاد(علیه السلام) زیر بار سلطه بنی امیه نرفته است.

از دیگر موضع گیری های امام(علیه السلام) در برابر سلطه اموی برخورد آن حضرت با «زُهْری» است که با دربار اموی رابطه داشت و امام سجّاد(علیه السلام) با اینکه می دانست او سر تا پا غرق در هدایا و پول های درباری است نامه ای به او نوشته و او را به سبب این کار زشت مورد نکوهش قرار دادند، که البته اگر این نامه در زهری اثر نکرده باشد میراثی برای نسل های آینده خواهد بود.

از احادیثی که زهری در تقویت سیاست بنی امیه جعل کرده این است که وقتی ابن زبیر بر مکه و مدینه تسلط داشت بنی امیه که در شام بودند مردم را از رفتن به حج در این دو شهر منع کرده بودند، لذا زهری گفت: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرموده است: «بار سفر جز به سوی یکی از این سه مسجد بسته نمی شود: مسجد من (مدینه)، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» [که مراد از آن ترغیب مردم به انجام مناسك حج در مسجد الاقصی بود].

ویژگی های عصر امام محمد باقر(علیه السلام)

امام زین العابدین(علیه السلام) در سال ۹۵ هـ در روزگار حکومت ولید بن عبدالملك به شهادت رسید و امام محمد باقر(علیه السلام) به وصیت پدر، عهده دار مسئولیت امامت گردید; چرا که امام سجّاد(علیه السلام) در برابر دیدگان برادران و سایر اعضای خاندان، با تحویل صندوقی که اسلحه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آن بود امامت آن حضرت را آشکار کرده و به او فرمودند: «ای محمد این صندوق را به خانه خود ببر» سپس فرمودند: «بدان که در میان این صندوق درهم و دیناری نیست بلکه مملو از دانش است»[۹۰].

---

۸۹. بحار الانوار ٤٦ / ١٦٥ به نقل از فروع کافی ٥ / ٣٤٤ و عقد الفرید ٧ / ١٢١ .
۹۰. بصائر الدرجات ٤ / ٤٤، اصول کافی ١ / ٣٠٥ و به نقل از آن ها در بحار الانوار ٤٦ / ٢٢٩ .

پس این صندوق نشانه مسئولیت رهبری فکری و علمی آن حضرت و سلاح نشانه مسئولیت انقلابی و جهادی او بود.

به رغم وقوع پیاپی قیام ها پس از فاجعه کربلا که امام باقر(علیه السلام) یا به تنهایی و یا با پدر بزرگوارش شاهد آن ها بود، اکثریت مردم آن روزگار در برابر منطق برّان شمشیر بنی امیه سر فرود آورده و عملا به کسانی پیوستند که حاکمان بنی امیه را نماد راستین خلافت اسلامی می دانستند.

امام باقر(علیه السلام) همچنین در عصر انهدام فکری و مسخ فرهنگی رسالت و ارزش های اسلام توسط امویان می زیسته است.

البته پس از مرگ ولید بن عبدالملك و روی کار آمدن سلیمان بن عبدالملك در سال ٩٦ هـ امت اسلام کمی روی آسایش دید، چرا که او طی فرمانی که صادر کرد دستور داد تا آل حجاج بن یوسف را مورد عقوبت قرار داده و همه کارگزاران و والیان او را از کار برکنار کرده[٩١] و همه زندانیان حجاج را آزاد کرد[٩٢].

به نظر بعضی از تاریخ نویسان در سال ٩٩ هـ و با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز آزادی ها در مدت کوتاه خلافت او بیشتر شد چه آنکه وی مشکل مالیات که آن را سنت ناپسند حکّام ناصالح می دانست حل کرد[٩٣].

رفتار او با علویان با رفتار پیشینیانش مغایر بود; وی در نامه ای به حاکم مدینه نوشت: «ده هزار دینار در میان فرزندان علی که از فاطمه زهرا(علیها السلام)هستند تقسیم کن که دیر زمانی است حقوق آن ها پایمال شده است»[٩٤] او فدك را که خلیفه اول از اهل بیت (علیهم السلام)مصادره کرده بود به امام محمد باقر(علیه السلام)باز گرداند[٩٥]و سنت زشت دشنام گویی به حضرت امام امیرامؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) را که معاویه بنیان نهاده بود موقوف کرد[٩٦].

به دنبال تغییرات سیاسی در زمینه های فکری هم نوعی پیشرفت حاصل گردید، در این شرایط جریان های فکری مختلفی بروز کرده و مردم با رفع ممنوعیت تدوین

٩١. ابن اثیر، تاریخ کامل ٤ / ١٣٨ .
٩٢. تاریخ ابن عساکر ٤ / ٨٠ .
٩٣. تاریخ طبری ٨ / ١٣٩ و به نقل از آن تاریخ کامل ٥ / ٢٩ .
٩٤. مروج الذهب ٣ / ١٩٤ .
٩٥. تاریخ کامل: ٤ / ١٦٤، المناقب: ٤ / ٢٢٥، سفینة البحار: ٦ / ٤٩٤ به نقل از جلد چهارم بحار الانوار چاپ سنگی و ٤٦ / ٣٢٠ و ٣٢٧، جزری، الکامل: ٤ / ١٦٤ .
٩٦. ر.ك الفکر السامی ١ / ٢٧٦ به نقل از صحیح مسلم، تاریخ یعقوبی ٢ / ٢٢٣ و ٢٣٥ و ٣٠٥، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ١٥ / ٩٨ در باره لعن امام علی و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) در قنوت نماز معاویه، تاریخ الخمیس ٢ / ٣١٧ .

احادیث نبوی به درس و بحث و تحصیل شناخت اسلامی درست روی آورده تفاوت میان مکتب فکری اهل حدیث و اهل رأی آغاز شد، دسته ای از بردگان که عرب تبار نبودند به مکتب اهل رأی در کوفه تمایل پیدا نمودند که ابوحنیفه در همان زمان این مکتب را ضد مکتب اهل حدیث در مدینه به حساب می آورد.

تفکر اعتزال نیز به عنوان نتیجه قهری ناکامی حرکت های فکری ظهور کرده، واصل بن عطا در کوفه پرچم آن را برافراشت. این دیدگاه را از يك منظر می توان به عنوان تعدیل نظریه خوارج که چندان رواجی نیافته بود دانست آنجا که خوارج مرتکب کبیره را کافر می دانستند(۹۷) و مرجئه ارتکاب کبیره را اصلا مضر به ایمان نمی دانستند(۹۸) در این بین «واصل» بنیانگذار معتزله م.۱۳۱هـ نظر خود را در این مسأله به این صورت بیان کرد که مرتکب کبیره مؤمن مطلق نیست بلکه او در منزلتی میان دو منزلت جایگاه دارد یعنی او نه کافر است و نه مؤمن بلکه او فاسق است و به واسطه فسقش مستحق آتش(۹۹).

این تصویر مجملی از واقعیت های عصری بود که امام صادق(علیه السلام) در مرحله رهبری پدر بزرگوارش امام محمد باقر(علیه السلام) در آن زندگی می کرد.

نیازهای عصر امام محمد باقر(علیه السلام)

نقش امام محمد باقر(علیه السلام) در زمانه خود را می توان در سه خط اساسی خلاصه کرد:

۱. خط سیاسی ۲. تکمیل ساختار گروه صالحان ۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت.

۱. خط سیاسی امام محمد باقر(علیه السلام)

رویه سیاسی امام باقر(علیه السلام) در مدت امامتش پرهیز از برخورد مستقیم و رو در رویی با امویان بود. این مطلب از سخن آن حضرت بر می آید که در آن به تشریح جوِّ حاکم و وضعیت مردم و اندازه بیداری آنان پرداخته است: «اگر آنان را به یاری بخوانیم، پاسخ مثبتی به ما نخواهند داد»(۱۰۰).

---

۹۷. الملل و النحل ۱ / ۱۵۸.
۹۸. تاج العروس ماده رجأ.
۹۹. آغانی ۷ / ۱۵.
۱۰۰. شیخ مفید، ارشاد ۲ / ۱٦۷ و به نقل از آن در مناقب آل ابی طالب ٤ / ۲۰٦ و به نقل از آن دو در بحار الانوار ٤٦ / ۲۸۸.

چنانکه آن حضرت در زمان ایجاد فضای باز سیاسی در زمان عمر بن عبدالعزیز کاملا از این فرصت استفاده کرد چه انگیزه ایجاد چنین جوّی برای امام(علیه السلام) علاقه ذاتی عمر بن عبدالعزیز به امام باقر(علیه السلام) بوده یا در اثر فشارهای بیرونی و ترس از سقوط دولت اموی دست به چنین کاری زده باشد.

امام(علیه السلام) برنامه سیاسی خود را در برابر عمر بن عبدالعزیز بر دو اسلوب متمرکز فرمود:

اسلوب اول

اظهار نظر صریح در باره عمر بن عبدالعزیز و حکومت او پیش از رسیدن او به خلافت.

ابوبصیر روایت کرده است که: با امام ابوجعفر باقر(علیه السلام) در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز در حالی که دو جامه زرد رنگ به تن داشت و بر غلام خود تکیه کرده بود وارد مسجد شد; امام باقر(علیه السلام) فرمودند: «این پسر به زودی به حکومت خواهد رسید و در زمان حکومت خود به عدالت رفتار خواهد نمود و چهار سال به این منوال خواهد زیست و پس از آن خواهد مرد; زمینیان بر او می گریند اما آسمانیان او را لعنت خواهندکرد!

ابوبصیر گوید: به حضرت عرضه داشتیم: آیا نفرمودید که او به انصاف و عدالت رفتار می کند؟!

امام باقر(علیه السلام) فرمودند: «او به ناحق در جایگاه ما می نشیند»[۱۰۱].

اسلوب دوّم

این نوع از سیاست امام باقر(علیه السلام) در قبال عمر بن عبدالعزیز به صورت نامه نگاری و برگزاری دیدار بود.

روایت شده که عمر بن عبدالعزیز در مسافرت امام باقر به مرکز حکومت در دمشق، بسیار امام باقر(علیه السلام) را احترام کرده و او را گرامی داشت. او فنون بن عبدالله بن عتبة بن مسعود را که از عبّاد کوفه بود به دنبال امام باقر(علیه السلام)فرستاد، امام(علیه السلام)دعوت او را اجابت کرده و به دمشق مسافرت کرد; عمر بن عبدالعزیز

---

۱۰۱. الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۷٦ و به نقل از آن بحار الانوار ٤٦ / ۲۵۱ و ۳۲۷ و به نقل از آن سفینة البحار ٦ / ٤۹۵ و ٤۹٦ .

استقبال شایانی از آن حضرت به عمل آورده، او را در آغوش کشیده و سخنانی میان آن دو ردّ و بدل شد و امام باقر(علیه السلام) چند روزی را در میهمانی او بودند(۱۰۲).

باز روایت شده که عمر بن عبدالعزیز برای امتحان نامه ای به امام باقر نوشت و امام در جواب، نامه ای در موعظه و نصیحت برای او فرستادند(۱۰۳).

البته سیاست امام باقر(علیه السلام) مبنی بر پرهیز از برخورد مستقیم که به آن اشاره رفت مانع از این نمی شد که آن حضرت در برابر امت [مطیع بنی امیه] به صورت عام و در برابر حکام بنی امیه، خصوصاً «هشام بن عبدالملك» به صورت خاص، به موضع گیری و مبارزه فکری، عقیدتی و علمی برای بیان حق غصب شده، و به کنار کشیدن پرده باطلی که حاکمان بر چهره حق وپرچمداران آن کشیده بودند، نپردازد.

در یکی از سال ها، سفر حجِّ «هشام بن عبدالملك» با امام محمد باقر(علیه السلام) و فرزندش امام جعفر صادق(علیه السلام) مصادف شد در همان سفر، جعفر بن محمد(علیه السلام)در یکی از سخنان خود فرمود:

«الحمد لله الذي بعث محمّداً نبيّاً وأكرمنا به، فنحن صفوة الله على خلقه وخيرته من عباده فالسعيد من اتّبعنا والشقيّ مَن خالفَنا، ومِن الناس مَن يقول: إنه يتولاّنا وهو يتولّى أعدائنا ومَن يليهم من جلسائهم وأصحابهم، فهو لم يسمع كلام ربّنا ولم يعمل به ...»؛

سپاس خداوندی را که محمد را به پیامبری بر انگیخت و ما (اهل بیت) را به واسطه او کرامت بخشید، پس ما انتخاب شدگان خداوند از میان مخلوقات و بهترین بندگان خدا می باشیم، سعادتمند کسی است که از ما پیروی نموده و بدبخت آن است که با ما مخالفت ورزد، در میان مردم کسانی هستند که با ما اظهار مودت و دوستی می کنند اما دشمنان ما و اطرافیان و همنشینان آن ها را دوست می دارند، اینان سخن خداوندگار ما را نشنیده و به آن عمل نکرده اند(۱۰٤).

امام صادق(علیه السلام) در این بیان مفهوم رهبری الهی و مصداق واقعی آن را که خود در آن زمان تجسم عینی آن بودند به روشنی بیان کرده اند.

این گونه طرح کردن مسائل اگر چه گونه ای از برخورد با حکومت و مخالفت با افکار مردمِ دورویی که امام در خطابه خود به آنان اشاره داشتند به حساب می آمد امّا به هیچ وجه به قصد ماجراجویی سیاسی نبوده و شرایط به گونه ای بوده که به طرح

۱۰۲. تاریخ دمشق ۵۱ / ۳۸ .
۱۰۳. تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۰۵ .
۱۰٤. دلائل الامامة/ ۱۰٤ ـ ۱۰۹، بحار الانوار ٤٦ / ۳۰٦ .

مسائلی از این دست و روشن کردن فکر مردم نیاز بوده است. اگر چه در نتیجه این خطابه، هشام، امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) را به شام احضار کرد.

۲. تکمیل ساختار گروه صالحان

تشکیل گروه نخبگان زاییده زمان امام باقر(علیه السلام) نبود بلکه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پس از آن حضرت امام علی(علیه السلام) هم همین رویه را داشته اند آنجا که می بینیم مالك اشتر، هاشم مرقال، محمد بن ابوبکر، حجر بن عدی، میثم تمار، کمیل بن زیاد و عبدالله بن عباس، نقش مهمی در مبارزه امام امیرالمؤمنین در برابر مخالفان خود ایفا می نمودند. این افراد از اصحاب امیر المؤمنین(علیه السلام)، اولین سنگ بنای گروه صالحان و نخبگان در عصر حضرت علی(علیه السلام) بودند.

این روند به شکل فعّال در زمان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز ادامه داشت البته در مدت کوتاهی این روند کمرنگ شد اما در دهه های آخر زندگانی امام سجّاد(علیه السلام)دوباره به صورت فعال از سر گرفته شده و در زمان امام محمد باقر(علیه السلام)تکامل یافت; چرا که در زمان آن حضرت شرایط برای چنین کاری آماده تر شده بود، آن حضرت موفق شدند این جمعیت را نه تنها از نظر کمّی گسترش دهند بلکه توانستند با تشریح اهداف مورد نظر برای آنان - که در دفاع از جامعه اسلامی و پاسداری از شریعت اسلام در برابر تحریفات نمود پیدا می کرد - به پیشرفت کیفی نیز دست پیدا کنند.

در اینجا به توضیح چند گام که امام باقر(علیه السلام) در این راه برداشتند می پردازیم:

اولین قدم: اولین گام در این راه تبیین و تشریح عمیق صفات پیروان صالح اهل بیت(علیهم السلام) و اهمیت نقش آفرینی آن ها در جامعه است، آنجا که امام باقر(علیه السلام)می فرماید:

«إنما شیعتنا ـ شیعة علي ـ المتباذلون في ولایتنا المتحابون في مودتنا، المتزاورون لإحیاء أمرنا الذین ، إذا غضبوا لم یظلموا ، وإذا رضوا لم یسرفوا، برکة علی مَنْ جاوروا ، سلم لمن خالطوا»;

همانا شیعیان ما - که پیروان حضرت علی (علیه السلام)هستند - آنانند که در راه ولایت ما از بذل جان و مال دریغ نکنند، در راه دوستی ما با یکدیگر نیز مهر ورزند و در راه زنده نگه داشتن اهداف

ما با یکدیگر رفت و آمد کنند، در هنگام خشم ستم نکرده و در هنگام خشنودی زیاده روی نکنند، با هرکس همسایه شوند مایه برکت او، و با هر کس بیامیزند مایه سلامت وی باشند.[۱۰۵]

همچنین فرمودند:

«شیعتنا مَن أطاع الله»؛

پیروان ما آنانند که در اطاعت کامل از خداوند متعال باشند[۱۰۶].

آن حضرت با این کلمات قصد داشتند کمالات انسانی را که در طول سالهای فشار بنی امیه به خاموشی گراییده بود در کنار اخلاق اسلامی و عبادت در پیروان صالح خود ریشه دار کنند.

امام(علیه السلام) در صدد القای این نکته بودند که وابستگی به خط اهل بیت(علیهم السلام)تنها با شعار حاصل نشده و در گرو عمل و مزین شدن به این صفات قابل دسترسی است.

قدم دوم: امام(علیه السلام) پس از تقویت روح تقوی و دمیدن صفات نیك در یاران خود در گام دوم آنان را با روحیه مقاومت و صبر انقلابی آشنا ساختند; تا بدین ترتیب توان فعالیت مستمر در راه خدا و رویاوریی با مخالفت های پیاپی و کوتاه نیامدن در برابر حملات فرهنگی یا فشارهای سیاسی ستمگران را داشته باشند در سخنان آن حضرت آمده که در پاسخ مردی که به محضرش عرضه داشت: «من شما اهل بیت(علیهم السلام)را دوست می دارم» فرمودند:

در این صورت خود را برای تحمل بلاها و ناملایمات آماده کن، به خدا سوگند بلا و گرفتاری سریعتر از سیلی که بیابان را در می نوردد بر شیعیان ما فرود می آید، سختی از ما آغاز شد و سپس خاموش شد و آسایش نیز از ما آغاز گردید و سپس خاموش گشت[۱۰۷].

امام(علیه السلام) بدین ترتیب راه پر خار و خاشاكِ ولایتِ خود را که از خون ها و اشك ها فرش شده است به یاران خود نشان داده و خود آن حضرت نیز در این راه پیشگام بوده و قبل از هر کس، خود پذیرای بلا و مصیبت بوده اند.

امام باقر(علیه السلام) سرگذشت شیعیان در زمان پیش از خود و بلاهایی را که بر سر آن ها آمد را برای شیعیان خود بیان می داشتند، از جمله می فرمودند:

---

۱۰۵. تحف العقول/ ۲۹۵ و ۳۰۰ .

۱۰٦. تحف العقول/ ۲۹۵ و ۳۰۰ .

۱۰۷. شیخ طوسی، امالی ۹۵ و به نقل از آن بحار الانوار ٤٦ / ۳٦۰ .

در هر شهری شیعیان ما به قتل رسیده، به صرف اتهام شیعه بودن دست و پای آنان بریده می گردید، هر کس اظهار دوستی با ما اهل بیت می کرد زندانی شده، اموالش مصادره شده و خانه اش ویران می گردید[۱۰۸].

از دیگر کارهایی که امام باقر(علیه السلام) در رابطه با تکمیل ساختار این گروه انجام دادند، ملزم کردن یاران و پیروان خود به رعایت اصل تقیه بود تا بدین وسیله آنان را از خطر قتل و سرکوب و نابودی که دیر زمانی بود به آن مبتلا بودند نگاه دارند. آن حضرت این عمل را واجب شرعی می شمردند که با ایمان رابطه تنگاتنگ دارد، امام فرموده اند:

«التقية من ديني ودين آبائي، ومَن لا إيمان له لا تقيّة له تقيه»;

تقیه جزء دین من و پدران من است و هرکس پایبند به تقیه نباشد در حقیقت ایمان ندارد[۱۰۹].

از دیگر اصولی که با تقیه تداخل پیدا می کند مخفی کردن اسرار است، در این زمینه امام باقر(علیه السلام) در اولین دیدار با جابر بن یزید جعفی به او چنین توصیه فرمودند که: تا وقتی در مدینه است به کسی نگوید که اهل کوفه است بلکه چنین تظاهر کند که اهل مدینه است.

بعدها همین جابر جعفی از اصحاب سرِّ امام محمد باقر گردید. فعالیت و تأثیر گذاری جابر جعفی در میان امت به حدی رسید که هشام بن عبدالملك دستور داد تا سر او را از بدن جدا کرده و به نزد او در شام بفرستند، اما جابر با استمداد از دستور سرّی امام باقر(علیه السلام) اندکی قبل از اینکه خلیفه دستور قتلش را صادر کند خود را به دیوانگی زد.

در نامه ای که خلیفه به والی مدینه نوشت چنین آمده بود: مردی را که به او جابر بن یزید جعفی می گویند یافته، سر از بدنش جدا کن و برای من بفرست.

والی رو به اطرافیان خود نمود و پرسید: جابر بن یزید جعفی کیست؟

پاسخ دادند: امیر به سلامت باد، مردی است که سابقاً دارای فضل و کمال بوده اهل نقل حدیث بوده و به حج هم رفته است اما مدتی است دیوانه شده و در میدان شهر با بچه ها سوار بر نی شده و بازی می کند.

---

۱۰۸. حیات الامام الحسن دراسة و تحلیل ۲ / ۲۵۷ .

۱۰۹. اصول کافی ۲ / ۲۱۹ .

والی برای اطمینان بیشتر خود از نزدیك حالت جابر را مشاهده كرد و دید كه جابر جعفی با كودكان در حالِ نی سواری است، گفت: خدا را شكر كه از كشتنش معاف شدم[۱۱۰].

در این دوره شخصیت هایی بودند كه تشیع خود را مخفی می كردند اما با حفظ روابط خود در میان امت دست به اقدامات مؤثری در رابطه با عرصه های مختلف زندگی مردم از نظر فكری، فقهی و نظامی می زدند.

از جمله می توان به سعید بن مسیّب، و قاسم بن محمد اشاره كرد كه هردو از بزرگان و دانشمندان بنام آن دوره در رشته فقه بودند اما در آن ها نشانی آشكار از تشیع دیده نمی شد، شایع است كه سعید بن مسیب گاه در جواب استفتائات شرعی فتوای دیگر علما یا رأی قدمای صحابه را بیان می كرده چرا كه بیم آن داشته كه به سرنوشت سعید بن جبیر یا یحیی بن امّ طویل و دیگرانی كه به دلیل شیعه بودن كشته یا فراری شدند گرفتار شود.

یا موسی بن نصیر كه از شخصیت های برجسته نظامی و از پارسایان مؤمن كوفه است را می بینیم كه او و پدرش نصیر به تشیع معروف شدند، پدرش به دلیل اینكه با معاویه به جنگ امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نیامد مورد غضب معاویه واقع شد و موسی كه از بزرگان سپاه بود و در مغرب زمین به فتوحاتی نایل شده، غلامش طارق بن زیاد و پسرش عبدالعزیز تحت امر او بوده اند تنها به سبب تشیع مورد غضب سلیمان بن عبدالملك قرار گرفته انواع شكنجه ها را در باره او به اجرا در آورده فرزندش را در پیش چشمانش سر بریده، به اجبار اموال بسیاری از او گرفته و در نهایت او را به قتل رساندند[۱۱۱].

در چنین زمانی جابر جعفی، زرارة، ابان بن تغلب و دیگران نقش مؤثری در در پیشرفت حركت فكری امام باقر(علیه السلام) داشته و بعدها هسته مركزی دانشگاه او را تشكیل دادند، این عده پس از شهادت امام باقر(علیه السلام) همگی در سلك اصحاب امام صادق(علیه السلام) در آمدند تا چنان كه توضیح آن خواهد آمد در حجم گسترده تری به ادامه مسئولیت های خویش بپردازند.

۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام)

۱۱۰. اصول كافی ۱ / ۳۹٦ و به نقل از آن بحار الانوار ٤٦ / ۲۸۲ .
۱۱۱. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۹٤ .

تشكیل هسته مركزی چنین دانشگاهی در این مرحله بسیار ضروری می نمود تا با جریانات فكری موجود روبرو شده و به تخریب تزهایی كه با استفاده از شرایط دشوار فشار بر شیعه مجال رشد و نموّ و انتشار یافته بودند بپردازند.

حال، وجود یك جریان فكری كه به متبلور ساختن اندیشه های اصیل اسلامی پرداخته، ذهن امت اسلامی را به آن اندیشه مجهز كرده و در وضعیت تغییر شرایط سیاسی اجتماعی فرصت و ابتكار عمل را از ستمگران بگیرد بسیار ضروری می نمود.

می توان آنچه را كه سبب شد تا عواملِ مهم به ثمر رسیدن این حوزه علمی فراهم شود را در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. بیش از یك قرن بود كه امت اسلام از پذیرش اندیشه ها و فقه ائمه(علیهم السلام)به دور مانده و تنها معدودی از خواص در این مدت از راه نوشتن یا از راه حفظ شفاهی و البته به صورت مخفیانه آن اندیشه ها را به یكدیگر منتقل می نمودند.

۲. در مدت زمانی كه از آن سخن به میان آوردیم جهان اسلام با مسئله های فكری نوظهوری مواجه گردید كه به واسطه گستردگی كشور اسلامی و تغییر شرایط و نیازهای مسلمانان راه حلّ مناسبی برای آن مسائل نمی یافت.

۳. در چنین شرایطی مسلمانان به اهمیت این موضوع پی بردند كه باید در جستجوی یك مبنای فكری باشند كه به حل مشكلات آنان بپردازد، چرا كه روایات تحریف شده [و اكثراً جعلی]، همچنین اجتهادات و آراء صحابه كه با عقل و واقعیت زندگی سازگاری نداشت نه تنها پاسخگوی شبهات و حلال مشكلات نبود كه خود مشكل تازه ای بر سر راه مسلمانان قرار می داد.

٤. در آن زمان مكاتب فكری افراطی چون مكتب اهل رأی كه معتقد به قیاس و استحسان بودند ظهور كردند، آنان بر این گمان بودند كه احادیث نقل شده از پیامبر اكرم زیاد نبوده و برای رسیدن به هدف كافی نیست(۱۱۲) و این تفكر موجب نفوذ نظریاتِ شخصیِ مجتهد در رأی او و دخالت آشكارِ سلیقه خاص بشری در عالَم تشریع می گردد; همچنان كه در برابر این گروه، مكتب اهل حدیث به وجود آمد كه به جمود بر ظواهر

---

۱۱۲. البته این اشكال در مكاتبی پیش آمد كه از نور اهل بیت(علیهم السلام) به دور بودند چرا كه مكتب اهل بیت(علیهم السلام) بسیار مایل به نقل میراث علمی پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) بوده و در برابر قانون منع كتابت حدیث ایستادگی كرده و همگان را به نوشتن، نقل و آموزش حدیث ترغیب كردند تا معارف دینی از میان نرود.
برای اطلاع بیشتر به جلد اول از كتاب دروس فی فقه الإمامیَّه نوشته دكتر شیخ فضلی و مقدمه های دو كتاب القول السدید فی الاجتهاد و التقلید و الروضة البهیّه نوشته شیخ آصفی و كتاب تدوین السنة الشریفه تألیف آقای حسینی جلالی مراجعه كنید.

روایات شهرت یافته و هیچگاه به خود زحمت جدا کردن احادیث صحیح از نا صحیح را نمی دادند.

۵. در آن دوره، خلاءِ یك پیشوای خوب و گروه نخبه کارآمد که چون منزلگاهی برای رشد فضیلت و کاشتن بذر امید به اهداف الهی در دل های مردم باشند به خوبی احساس شده بود.

در چنین شرایط زمانی که ترس ها از میان رفته بود و هر انسان مسلمانی قادر به رفتن در پی حقیقت و حلِّ مشکلات فکری خویش بود; امام باقر(علیه السلام)جلسات درس علمی خود را در مدینه و در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آغاز کرد.

وجود مقدس آن حضرت مغناطیس جویندگان حقیقت بود و به زودی اصحاب پدرش امام زین العابدین(علیه السلام) گرداگرد او حلقه زدند و امام باقر(علیه السلام) از آن زمان و با امیدِ مواجهه با مشکلات فکری که به جنگ اعتقادات امت مسلمان آمده بودند، شروع به ایجاد کادر علمی کرد که همین کادر زمینه ساز طرح و حرکت بعدی امام صادق(علیه السلام) شدند که دور از انتظار هم نبود، امام باقر(علیه السلام) به چاره جویی برای مشکلات فکری عدیده ای که با زندگی عقیدتی، اخلاقی و سیاسی مردم ارتباط تنگاتنگ داشت پرداختند.

امام(علیه السلام) پس از تجهیز کادر علمی خود به همه آنچه که آن ها را قادر به فرو رفتن در دلِ معرکه های فکری می ساخت، آن ها را به میان مردم فرستادند، ایشان به ابان بن تغلب فرمودند: «با مردم مدینه مجالست کن که من دوست دارم امثال تو در میان شیعیان من دیده شوند»[۱۱۳].

اصحاب نیز وقتی مقصود امام(علیه السلام) و ضرورت حضور خود در میان عامّه مردم را درك کردند خود، برای حلّ و فصل مشکلات اعتقادی مردم و باطل کردن شبهات، به همان طریقی که امام(علیه السلام) قبلا برایشان ترسیم کرده بود یعنی از راه گفتگو و مناظره پیشقدم شدند.

عبدالرحمن بن حجّاج گوید: در مجلس ابان بن تغلب بودیم که جوانی وارد شد و به ابان گفت: ای اباسعید مرا آگاه کن که از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) چند نفر در هنگام خلافت رسمی و جنگ های او در رکاب علی بن ابی طالب بودند؟

---

۱۱۳. کشّی، اختیار معرفة الرجال ۲ / ۶۲۲، حدیث ۶۰۳، تحت عنوان «مولی بنی جریر، و به نقل از رجال نجاشی ۱۰، حرف الف، شماره ۷ چنین آورده است «**در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده، که من دوست دارم افرادی چون تو در میان شیعیانم دیده شوند**».

ابان كه مقصود جوان را فهميده بود با لحنى حاكى از عدم رضايت به او گفت: گويا تو مى خواهى از تعداد اصحاب پيامبر(صلى الله عليه وآله) كه على(عليه السلام) را همراهى مى كردند به مقام او پى ببرى؟

جوان پاسخ داد: آرى چنين است.

ابان گفت: به خدا سوگند، ما فضيلت آن صحابه را به اين مى دانيم كه در ركاب على(عليه السلام) بوده اند.

دانشمندِ مورد علاقه و زبان گوياى اهل بيت(عليهم السلام) «مؤمن الطاق» نيز براى مقابله با افكار خوارج و از ميان بردنِ جرأت آنان، كه در مسأله قبول حكميت در جنگ صفين توسط امام على(عليه السلام) در درستى تصميم آن حضرت شك مى كردند همچنين براى عمق بخشيدن به منزلت امام اميرالمؤمنين در جامعه به كارهايى از همين قبيل مى پرداخت[١١٤].

روزى مؤمن طاق در كوفه بر مردى از رهبران خوارج [ضحاك شارى] وارد شد و به او گفت: من در دين خود بينا و آگاه هستم، شنيدم كه تو دم از عدل و داد مى زنى ميل پيدا كردم تا وارد تشكيلات تو شوم.

مرد خارجى به ياران خود گفت: اگر اين مرد به سلك شما داخل شود سود خواهيد كرد.

مؤمن طاق ابتدا گفت: چرا شما از على بن ابى طالب بيزارى جسته و جنگ با او و حتى كشتنش را جايز مى شماريد؟

خارجى پاسخ داد: زيرا كه او در امر دين خدا اشخاص را حَكَم قرار داد.

مؤمن طاق پرسيد: آيا هر كس شخص ديگرى را در امر دين خدا حَكَم قرار دهد كشتنش را واجب مى دانيد؟

خارجى گفت: بله.

مؤمن گفت: اكنون بيا در باره دينى كه دارى به بحث بپردازيم تا اگر دليل هاى تو بر دليل هاى من فائق آمد من دين و اعتقادات تو را بپذيرم، حال چه كسى قضاوت كند كه دليل كداميك از ما نادرست و دليل كداميك صحيح است؟

ضحاك به مردى از اصحاب خود اشاره كرد و گفت: اين مرد در ميان ما حَكَم باشد.

در اينجا مؤمن طاق رو به حاضران در مجلس كه همه از خوارج بودند كرد و گفت: رهبر شما مردى را در امر دين خدا حَكَم قرار داده است[١١٥].

---

١١٤. معجم رجال الحديث ١ / ٢١ ـ ٢٢ و تنقيح المقال ١ / ٤.

١١٥. الامام الصادق و المذاهب الاربعة ٢ / ٧٢ .

و چنین بود که مؤمن طاق خوارج را با دلیل رسا و منطق استوار خود ساکت و خاموش ساخت.

پیش از اینکه بحث کوتاه خود را در باره امام محمد باقر(علیه السلام) به پایان بریم لازم است تا به سه واقعه تاریخی که با مرحله تصدی امامت توسط امام صادق(علیه السلام)ارتباط دارد اشاره کنیم:

واقعه اول: هشام بن عبدالملك یکی از حاکمان بنی امیه است که همه آن ها به صورت عام و او بیشتر از دیگران نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)کینه و دشمنی می‌ورزیدند.

پس از خطبه ای که امام صادق(علیه السلام) در مکه خواندند و ما هم قسمتی از آن را قبلا آوردیم که در آن به توضیح معنای رهبری و اینکه چه کسی باید این سِمَت را در دست بگیرد صحبت کردند، هشام بلا فاصله پس از بازگشت به شام دستور داد امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) را جلب کرده روانه دمشق سازند تا او آن ها را به خیال خود مجازات کند.

پس از ورود آن دو امام همام(علیهما السلام) به دمشق، امام باقر در دربار اموی، در بحثی که با هشام کرد و مناظره ای که با عالم نصاری در شام، به عمل آورد پیروز شد و هشام که از این احضار طرفی نبسته بود به آنان اجازه بازگشت به مدینه را داد، اما از روی خباثتی که داشت به امیر «مَدیَن» که یکی از شهرهای مسیر امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) بود، دستور آزارِ این دو امامِ بر حق را داد و نامه ای بدین مضمون به او نوشت: دو پسر ابوتراب (بنی امیه از این کنیه برای تحقیر حضرت علی(علیه السلام)استفاده می کردند) محمد بن علی و پسرش جعفر در ادّعای مسلمانی خود دروغگو هستند، آنان پس از اینکه بر من داخل شدند و پس از اینکه من آنان را به سوی مدینه باز گرداندم به سوی قِسّیسان و راهبانِ کافر مسیحی گرایش پیدا کرده و هردو برای نزدیك کردن خود به آن ها نصرانی شدند، من چون با آنان نسبت فامیلی دارم نخواستم تا خود شخصاً آن ها را عقوبت کنم، پس چون نامه من به دست تو رسید در میان مردم ندا کن که من بیعت از آن کس که با آن ها خرید و فروشی کند، با آن ها دست بدهد یا به آن دو سلامی کند برداشتم چرا که این دو تن از دین اسلام برگشته و مرتد شده اند، نظر امیر المؤمنین (هشام) این است که آن دو تن و همراهان و غلامان و چهارپایانشان با فجیعترین شکلی کشته شوند، والسلام[۱۱۶].

۱۱۶. دلائل الامامة ۱۰٤ - ۱۰۹ و به نقل از آن بحار الانوار ٤٦ / ۳۰٦ .

هشام امام باقر را هیچگاه در مدینه آزاد نگذاشت تا به راحتی به کار خود بپردازد و هیچگاه از وجود امام باقر در عرصه اجتماع اسلامی راضی نبود تا جایی که با فرستادن سم در سال ١٢٤ هـ اقدام به قتل امام محمد باقر نمود.

واقعه دوم: در همین سال ها زید بن علی بن الحسین(علیهما السلام) در اثر برخوردهای ناهنجار امویان به خصوص هشام بن عبدالملك که نه تنها زید را بسیار خوار می داشت و کرامت او را پایمال می نمود که با همه شیعه چنین رفتاری داشت، آماده شده و مصمم به قیام بر ضد هشام بن عبدالملك گردید.

وی روزی به نزد هشام رفت و او را با نام امیرالمؤمنین سلام داد، اما هشام جواب سلام او را نداده سخنان درشت به او گفته و جایی برای نشستن در مجلس به او نداد.

زید به او گفت: سلام ای لوچ چشم، می بینم که خود را شایسته این نام دانسته ای، هشام خشمگین شد و با زید به بحث و محاجه پرداخت و هشام را در این میان جز شکست و خواری نصیبی نبود، زید در حالی مجلس هشام را ترك کرد که می گفت: هیچ جمعیتی حرارت و تیزی دم شمشیر را ناخوش نمی دارد مگر اینکه به پستی و ذلت مبتلا گردید.

هشام به منظور دلجویی از زید دستور داد تا او را باز گردانند، و گفت: از من چیزی بخواه، زید گفت: گمان کرده ای که بر احوال مسلمانان نظارت داری؟ نه چنین است، و از نزد هشام بیرون رفت و می گفت: هرکه زندگی را دوست بدارد خوار شود[١١٧].

زید به کوفه رفت و به برنامه ریزی برای قیام پرداخته با برادر بزرگوارش امام باقر(علیه السلام) نیز در این زمینه مشورت نمود.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «عمویم زید نزد پدرم آمد و گفت: من قصد دارم در برابر این سرکش سر به شورش بردارم.»

هنگامی که قیام زید(رضي الله عنه) نزدیك شد جابر بن یزید جعفی نزد او رفت و گفت: از برادرت ابوجعفر شنیدم که فرمود: «برادرم زید بن علی قیام خواهد کرد و کشته خواهد شد، او بر حق است و وای بر کسی که او را تنها بگذارد، وای بر کسی که با او نبرد کند، وای بر کسی که او را بکشد».

زید در جواب گفت: ای جابر من توانایی سکوت در برابر مخالفت با کتاب خدا و حاکمیت جبت و طاغوت را ندارم[١١٨].

واقعه سوم: چون هنگام وفات امام محمد باقر(علیه السلام) فرا رسید امام صادق(علیه السلام)را به نزد خویش فراخواند و به او فرمود: امشب همان شبی است که وعده آن از پیش به من

١١٧. تاریخ طبری حوادث سال ١٢١، تاریخ ابن عساکر ٦ / ٢٢ ـ ٢٣ .
١١٨. تیسیر المطالب/ ١٠٨ ـ ١٠٩ .

داده شده است، سپس اسم اعظم و میراث و سلاح انبیا را به امام صادق(علیه السلام)داده و فرمود: ای اباعبدالله تو را به خدا، تو را به خدا، تو را به خدا در رعایت حال شیعیان سوگند می دهم! امام صادق(علیه السلام) در پاسخ فرمودند: شما با آنان چنان کرده ای که دیگر بعد از تو نیازمند احدی نخواهند بود[۱۱۹].

در اینجا به پایان شرح زندگی امام صادق در زمان حیات پدر بزرگوارش امام محمد باقر(علیه السلام) رسیدیم و از این برهه به بعد عصر جدیدی در کار و تلاش اصلاحگرانه امام صادق(علیه السلام) آغاز می گردد.

---

۱۱۹. اثبات الهداة ۵ / ۳۰۵ .

قسمت سوم

بخش اوّل
ویژگی های دوره امام صادق(علیه السلام)

بخش دوم
نیازهای دوره امام صادق (علیه السلام)

بخش سوّم
نقش امام صادق(علیه السلام) در بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

بخش نخست

ویژگی های دوره امام صادق(علیه السلام)

(۱۱٤- ۱۳۲ هـ)

امام صادق در سال ۱۱٤هـ پس از وفات پدرش امام محمد باقر(علیه السلام) مقام امامت را در دست گرفت و از نظر دینی، فکری، سیاسی و فرهنگی مرجع همه مسلمانان به شکل عام و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) به شکل خاص گردید.

این مطلب به روشنی از پاسخ آن حضرت به پدر بزرگوارش که او را در باره اصحاب و نزدیکانش سفارش کرده است پیدا است; امام صادق(علیه السلام)می فرماید:

چون هنگام وفات پدرم فرا رسید به من گفت: ای جعفر تو را در باره اصحاب خود به نیکی سفارش می کنم. من گفتم: به خدا سوگند نخواهم گذاشت هیچ یك از آن ها اگرچه در شهر دوری باشد نیاز خود را از کس دیگری طلب کند.[۱۲۰]

امام صادق با این بیان شجاعانه از اهداف و برنامه هایی که برای آینده شیعه در سایه امامت خود در نظر گرفته بود خبر داد برنامه هایی که شیعیان را به آن درجه از آمادگی می رساند تا به الگوهایی مترقّی در جامعه اسلامی تبدیل شوند; تا این که هر کدام از آن ها در مسیری روشن و به دور از هر کژی، اندیشه گمراه و انتخاب خود سرانه به حرکت و فعالیت بپردازند

چرا که آمادگی فکری و فرهنگی آنان به حدی رسیده بود که دیگر نیازی به فراگیری از دیگران نداشته و تا آنجا رشدشان داده بود که تا وقتی به ریسمان متصل به خدا ـ همان خاندانی که خداوند اراده فرموده تا هر پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را به بهترین نحوی پاکیزه سازد ـ چنگ زده باشند از سؤال کردن از مسلمان و غیر مسلمان بی نیاز خواهند بود.

امام باقر(علیه السلام) هم شیعیان را برای چنین روزی از پیش آماده کرده بود که مردم دستورات دینی را پس از آن حضرت از امام صادق(علیه السلام) بگیرند، و فرموده بود:

---

۱۲۰. ارشاد ۱ / ٤۰ و به نقل ازآن بحار الانوار ٤۷ / ۱۲ .

«هر گاه مرا از دست دادید از این (امام صادق(علیه السلام)) پیروی کنید، که او پس از من امام و خلیفه است . آنگاه به فرزندش جعفر اشاره کرد»[۱۲۱].

امام صادق(علیه السلام) نیز پس از به دست گرفتن مستقیم منصب امامت مسئولیت های خود را با شناساندن امامت خود به مردم به صورت علمی و عملی آغاز فرمود.

عبدالرحمن بن کثیر گوید: مردی به مدینه آمد و در باره امام پس از امام باقر(علیه السلام)پرس و جو کرد; او را به سوی عبدالله بن حسن راهنمایی کردند، وی به خانه عبدالله وارد شد و مختصر سؤالاتی از او کرد پس از اینکه از خانه او خارج شد او را به خانه جعفر بن محمد(علیه السلام) راهنمایی کردند چون امام صادق(علیه السلام) او را دیدند، فرمودند:

«ای مرد تو در جستجوی امام وارد شهر ما شدی، جوانانی از بنی حسن با تو رو به رو شده و تو را به خانه عبدالله بن حسن راهنمایی کردند و تو از او مختصری سؤال کردی و خارج شدی حال اگر می خواهی بگویم که چه سؤالاتی از او کردی و او چه پاسخ هایی به تو داد، سپس جوانانی از فرزندان حسین با تو رو به رو شدند و گفتند: اگر می خواهی جعفر بن محمد را ببینی بیا.

مرد گفت: تمام آنچه گفتی راست و عین واقعیت بود»[۱۲۲].

امام صادق بدین گونه از راهکارها و روش های مختلفی استفاده کرد تا امت شیعه در میان رهبری های متفرق گم نشود و به این تلاش ها ادامه داد تا این موضوع در اذهان متبلور گردید که پس از امام محمد باقر(علیه السلام) این جعفر بن محمد(علیه السلام) است که نشانه خدا و رهبر واقعی امت است.

امام صادق(علیه السلام) به محکم کردن جای پای خود ادامه داد. آن حضرت به قصد تعمیق روابط میان خود و حزب شیعه که پدرش امام باقر بنیانگذار و تهیه کننده اساسنامه آن بود روش جدیدی را در پیش گرفتند.

آن حضرت شروع به برانگیختن اراده و دمیدن روح حماسی در جان های آنان پرداخت و بر نقاط قوت آنان تاکید کرد و به آنان فهماند که در زمان روگردانی و قدر ناشناسی اکثریت مردم از اهل بیت(علیهم السلام) آن حضرت قدر کسانی را که فریب اغوائات دشمنان را نخورده و در چنین روزگار سختی دامن اهل بیت(علیهم السلام) را رها نکرده اند دانسته و آن ها را شایسته حمل امانت الهی و همراهی در این راه مقدس می داند.

---

۱۲۱. کفایة الاثر/ ۲٥٤ و بحار الانوار ٤۷ / ۱٥ .

۱۲۲. ابن شهر آشوب، مناقب ٤ / ۲٤۱ و به نقل از آن، بحار الانوار ۲٥ / ۱٤۸ و ٤۷ / ۱۲٥ .

برای اطلاع بیشتر از این مطلب روایت ذیل را باهم مرور می کنیم:

گروهی از دوستان اهل بیت(علیهم السلام) پس از شهادت امام محمد باقر(علیه السلام) از کوفه وارد مدینه شده و به نزد امام صادق(علیه السلام) رفتند عبدالله بن ولید گوید: در زمان بنی مروان بر امام صادق(علیه السلام) وارد شدیم، آن حضرت فرمودند: «شما اهل کدام شهر هستید؟» گفتیم کوفه. فرمودند:

در هیچ شهری دوستداران ما به اندازه کوفه زیاد نیستند خصوصاً از این گروه [شیعه] خداوند شما را به مسئله ای که مردم آن را نمی دانند آگاه کرده است بنابر این شما ما را دوست می دارید ولی مردم ما را دشمن می دارند، شما با ما بیعت کرده اید اما مردم با ما مخالفت ورزیده اند، شما گفتار و کردار ما را تصدیق می کنید در حالی که مردم ما را تکذیب می کنند پس خداوند شما را به زندگی ای چون زندگی ما زنده بدارد و به مرگی چون مرگ ما بمیراند[۱۲۳].

پس از این توضیح مختصر در باره پایان مرحله امامت امام محمد باقر(علیه السلام)و آغاز امامت امام جعفر صادق(علیه السلام) حال لازم است تا به بررسی ویژگی های دوران امام صادق(علیه السلام) در عرصه های گوناگون بپردازیم.

۱. وضع سیاسی

اوضاع و شرایط سیاسی که امام صادق(علیه السلام) قصد فعالیت در آن را داشتند به کلی تغییر کرده بود. هشام بن عبدالملك که امام باقر(علیه السلام) را به شهادت رسانده بود همچنان بر سر کار بوده و سیاستش در قبال امام صادق(علیه السلام) و شیعیان او همان سیاست سابق بود که بر اساس کینه های جاهلی بنا شده و تنها در تبعید و فشار و شکنجه خلاصه می شد.

برخورد اهانت آمیز هشام در زمان امام باقر(علیه السلام) با زید بن علی(رضي الله عنه) به عنوان یکی از شخصیت ها و نمونه های بارز شیعه در آن زمان حکایت از عمق تراژدی زندگی امت اسلام در آن زمان دارد.

انگیزه های زید(رضي الله عنه) برای قیام بر ضد بنی امیه روز به روز بیشتر می شد تا آنجا که دیگر با انگیزه کاملا خالص اسلامی تصمیم به انجام آن گرفت.

گفتیم که وقتی جابر بن یزید جعفی خبر قیام و کشته شدن زید و بشارت برحق بودن و سلامت اعتقادات او را از قول برادر بزرگوارش امام محمد باقر(علیه السلام) به زید داد:

---

۱۲۳ شیخ طوسی، امالی ۱ / ۱٤۳، بحار الانوار ٦٨ / ٢٠ ح ٣٤.

زید(رضي الله عنه) در جواب گفت: من توانایی سکوت در برابر مخالفت با کتاب خدا و حاکمیت جبت و طاغوت را ندارم; خودم شاهد بودم که شخصی در برابر دیدگان هشام، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را دشنام می داد; من به او گفتم ای کافر خاموش باش، به خدا قسم اگر می توانستم تو را می کشتم و به جهنم می فرستادم.

هشام گفت: ای زید دست از همنشین ما بردار!

زید ادامه داد به خدا قسم اگر جز خود و پسرم یحیی کس دیگری را برای قیام نیابم باز هم تا نابودی کامل هشام مبارزه خواهم کرد[١٢٤].

روایتی که هم اکنون عنوان خواهیم کرد تصویر روشنی از انگیزه های واقعی زید و میزان اراده و عزم او برای مبارزه با بنی امیه به دست می دهد.

از محمد بن عمر بن علی(علیه السلام) نقل شده که گفت: هشام بن عبدالملك، من و زید بن علی(رضي الله عنه) را به نزد یوسف بن عمر فرستاد، به قادسیه که رسیدیم زید گفت: اثاثیه مرا از اثاث خود جدا کنید; پسرش به او گفت: قصد چه کاری داری؟

گفت: به کوفه باز می گردم، به خدا سوگند اگر بدانم خشنودی خداوند در این است که به دست خود آتشی برافروزم و چون شعلهور شد خود را در میان آن پرتاب کنم حتماً این کار را انجام خواهم داد امّا من امروز در پیشگاه خدا هیچ کاری را برای خود از جهاد با بنی امیه برتر نمی دانم[١٢٥].

بسیاری از فقها، محدثان و قاضیان که از اصحاب امام باقر و امام صادق(علیهما السلام)بودند به قیام زید (رضي الله عنه) پیوستند[١٢٦].

وقتی که زیدِ شهید(رضي الله عنه) مقدمات قیام خود را فراهم دید از امام زمان خود پیشی نگرفته و با امام صادق(علیه السلام) در باره این کار مشورت کرد.

امام موسی کاظم(علیه السلام) می فرماید: از پدرم امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود:

> خداوند عمویم زید را رحمت کند... او در امر قیام خود با من مشورت کرد و من به او گفتم: عموجان اگر بر خود هموار کرده ای که خویشتن را کشته و بدن بی جانت را در کناسه [نام محله ای در کوفه و در لغت زباله دانی شهر] بر دار آویخته ببینی به این کار دست بزن[١٢٧].

---

١٢٤. حياة الامام محمد الباقر،دراسة و تحليل ١ / ٧٢ .

١٢٥. تیسیر المطالب/ ١٠٨ ـ ١٠٩ .

١٢٦. ر.ك سید عبدالرزاق مقرم، زید الشهید(رضي الله عنه)، در این کتاب لیستی از شخصیت هایی که در قیام زید مشارکت داشته اند آورده است.

١٢٧. احتجاج ٢ / ١٣٥، بحار الانوار ٤٦ / ١٧٤، مسند الامام الرضا ٢ / ٥٠٥ .

امام صادق(عليه السلام) با اين فرموده هم صحت قيام زيد(رضي الله عنه) را مورد تأييد قرار داده و هم خبر شهادتش را به او اعلام فرمودند.

اما راهنمايى هاى امام صادق به ساير اصحاب مخلص خود در رابطه با قيام كردن به صورت كلى به گونه ديگرى بود، گويا امام(عليه السلام) مايل نبود كه همه توان، و سنگينى وجود خود را به يكباره و در قالب يك قيام در مبارزه بادستگاه اموى به مصرف برساند.

ابوبكر حضرمى گويد: در محضر امام صادق(عليه السلام) از قيام زيد سخن به ميان آورديم، امام صادق(عليه السلام) فرمودند: «عمويم كشته خواهد شد، او اگر قيام كند كشته مى شود پس شما به خانه هاى خود فرار كنيد، به خدا قسم كه بر شما باكى نيست» مردى از حاضران گفت:ان شاء الله[۱۲۸].

زيد(رضي الله عنه) **قيامش را آشكار مى كند**

زيد بن على(رضي الله عنه) به جمع آورى ياران و دعوت كنندگان براى قيام خود پرداخت و سپس قيامش را آشكار كرد و عده زيادى به او پيوستند.

امّا اگر كسى در اوضاع سياسى و اخلاقى آن برهه از زمان دقيق شود درمى يابد كه يكى از علامت هاى اين دوره اضطراب و نابسامانى اعتقادى و سياسى بوده و به رغم اينكه امت از ستم بنى اميه به ستوه آمده بودند و اين مطلب در باور آنان جاى گرفته بود و از ديگر سوى متقاعد شده بودند كه تنها جايگزين مناسب سياسى اميدوار كننده جريان علوى است كه همواره در برابر ستمكاران ايستاده و متحمل شكنجه ها و فشارهاى حكومت منحرف اموى شده است، ولى اين دو باور به حدى از قوت نرسيده بود كه براى تحقق نهضت و قيام كافى باشد.

و از طرفى هم نهضت از اين حيث كه مورد نياز شديد امت بود بدل به يك ضرورت اجتماعى گرديده بود تا امت ثابت كند كه در برابر ستمگران كاملا از حقوق خود دست بر نداشته و حفظ هويت اسلامى برايش اهميت حياتى داشته و به صورت عام در برابر باطل از خود حساسيت نشان مى دهد.

از اين روى اگرچه در آن برهه انقلاب به نتيجه كامل نمى رسيد اما نفس كار انقلابى براى امت اسلام مفيد بود و به همين جهت است كه مى بينيم امام صادق(عليه

۱۲۸. كشف الغمه ۲ / ۱۹۸ ـ ۱۹۹، بحار الانوار ۴۷ / ۱۴۸ .

السلام) با اینکه می دانستند نتیجه انقلاب ها چه می شود اما باز این طرز تفکر را عمیقاً در جان شیعه رسوخ داده و چنانکه خواهد آمد به یاری انقلابیون می پرداختند.

زید قیام خود را آغاز کرد و پس از جنگی ویرانگر توانست به پیروزی قاطعی در برابر امویان دست یابد که اگر فتنه داخلی در میان سپاهیانش روی نمی داد جنگ به نفع زید به اتمام می رسید، اما بعضی از نیروهای نفوذی که طرفدار هشام بودند در معرکه جنگ بر او داخل شده و نظرش را در باره ابوبکر و عمر جویا شدند، زید گفت: خدا ابوبکر و عمر دو صحابی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را رحمت کند و سپس از آن ها پرسید: شما قبل از امروز کجا بودید؟

هدف دشمنان از القای چنین سؤالی در چنان موقعیت خطرناك و معركه جنگ یکی از دو هدف بود که هرکدام از آن دو به وقوع می پیوست شکست زید حتمی بود. کیفیت این توطئه از این قرار بود که یا زید از شیخین بیزاری می جست که در این صورت به بهانه اسائه ادب به شیخین کشته می شد و این وسیله ای بود که امویان و جانشینانشان از آن برای نابود کردن دشمنان خود استفاده می کردند. و یا اینکه زید از ظالمان و غصب کنندگان حق اهل بیت(علیهم السلام)بیزاری نمی جست که باز هم این عمل موجب تفرقه و اختلاف میان یارانش می گردید.

این سلاح مؤثر که والی کوفه یوسف بن عمر آن را به کار بست کار خود را کرد و پیمان شکنان و طمعکاران سپاه را پراکنده ساختند، به علاوه یوسف بن عمر به وسیله جاسوسان خود برای یاران زید پول فرستاد تا آنان را خریداری کند[۱۲۹].

زید تنها ماند و سپاهش پراکنده گردید و خود سرنوشت خویش را به امام حسین(علیه السلام) تشبیه کرد.

امویان پس از کشتن او بدنش را به کوفه برده و در محله کناسه به دار آویختند، این واقعه در سال ۱۲۱هـ اتفاق افتاد[۱۳۰].

موضع گیری امام صادق(علیه السلام) **در برابر قیام زید**

مهزم اسدی گوید، بر امام صادق(علیه السلام) داخل شدم، آن حضرت(علیه السلام)فرمودند: «ای مهزّم کار زید به کجا رسیده است؟» در پاسخ گفتم: او را به دار کشیدند، پرسیدند: «کجا؟» عرض کردم، در کناسه بنی اسد; فرمودند: «آیا تو خود او را در کناسه

۱۲۹. تاریخ الامم و الملوك ۸ / ۲۷۷ .

۱۳۰. انساب الاشراف ۳ / ٤۳۹، مقریزی، النزاع والتخاصم/ ۳۱ .

بنی اسد بر دار دیده ای؟» عرض کردم آری، سپس آن حضرت آنقدر گریه کردند که صدای گریه زن ها از پشت پرده بلند شد[۱۳۱].

امام صادق(علیه السلام) در موارد متعدد از عمویش زید دفاع کرده و برای او طلب رحمت می کرد آن حضرت انگیزه ها و اهداف زید را برای عموم شرح داده و آن را مطابق با مفاهیم اسلامی در دل آن ها رسوخ می داد این رفتار امام(علیه السلام)سبب شد تا مردم این قیام را قسمتی از حرکت امام صادق(علیه السلام) به حساب آورند نه حرکتی بیرون از آن به خصوص که امام صادق(علیه السلام) با بعضی از کسانی که بر ضد قیام زید تبلیغات می کردند مخالفت می فرمودند، به نمونه هایی تاریخی از این مخالفت ها توجه کنید:

۱. فضیل بن یسار گوید: من پس از واقعه قتل زید(رضي الله عنه) به مدینه و نزد امام صادق(علیه السلام)رفتم و آن حضرت را در جریان نتایج قیام قرار دادم. امام(علیه السلام)پس از شنیدن سخنان من و شرح آنچه در میدان جنگ واقع شده بود فرمودند: «ای فضیل آیا در جنگ با شامیان همراه عمویم زید بودی؟» عرض کردم: آری. فرمود: «چند تن از آنان را کشتی؟»عرض کردم: شش نفر.فرمود: «نکند که در جواز ریختن خونشان شك داری؟» عرض کردم: اگر در این مطلب شکی داشتم حتماً از کشتن آنان خود داری می نمودم. فضیل گوید شنیدم که امام صادق می فرمود:

«أشركني الله في تلك الدماء، مضى واللهِ زيدٌ عمّي وأصحابه شهداء، مثل ما مضى عليه عليٌّ بن أبي طالب وأصحابه»؛

خداوند مرا نیز در این خون ها شریك نماید، به خدا سوگند که عمویم زید و یاران او شهید هستند و به همان راهی رفته اند که امام علی بن ابی طالب و یارانش رفته اند[۱۳۲].

۲. عبدالرحمن بن سیّابه گوید: امام صادق(علیه السلام) هزار دینار به من دادند تا آن را در میان بازماندگان شهدای قیام زید بن علی بن الحسین(علیهما السلام) تقسیم کنم، من نیز این کار را انجام دادم و از آن مبلغ، چهار دینار به عبدالله، برادر فضیل رسّان رسید[۱۳۳].

امام صادق(علیه السلام) این گونه قیام عمویش زید را دنبال می کرد و متحمل پیامدهای آن می گردید. این دو روایت سطح روابطی را که میان امام(علیه السلام) و شیعیان انقلابی

---

۱۳۱. امالی طوسی ۲ / ۶۷۲، بحار الانوار ٤٦ / ۲۰۱ .
۱۳۲. امالی صدوق/ ۲۸٦.
۱۳۳. امالی صدوق/ ۲۷۵ .

وجود داشت نشان می دهد که امام(علیه السلام) حتی دستور می داده اند تا خانواده های شهدا شناسایی شده و میان آن ها پول تقسیم شود.

۳. امام صادق(علیه السلام) شیعیان خود را مأمور کرد تا به دور از چشم مأموران حکومت بدن زید(رضي الله عنه) را از بالای چوبه دار به زیر آورده و در جای مناسبی دفن نمایند.

سلیمان بن خالد گوید: امام صادق(علیه السلام) از من پرسید: «چه چیز باعث شد تا زید را در این جای فعلی دفن کنید؟» عرض کردم: سه چیز باعث شد: اول اینکه تعداد ما کم بود و فقط هشت نفر بودیم، دومین عامل ترس ما از دمیدن صبح و روشن شدن هوا و رسواشدن بود، سومین عامل این بود که این قبری بود که از پیش برای او آماده شده بود، امام صادق(علیه السلام) پرسیدند: «از آنجا که او را دفن کردید تا فرات چقدر فاصله است؟» عرض کردم به اندازه پرتاب يك سنگ، امام(علیه السلام)فرمودند: «سبحان الله چرا به بدنش آهن نبستید و او را در کف فرات نیانداختید؟ این بهترین کار بود[۱۳۴].

امام صادق(علیه السلام) **و هشام بن عبدالملك**

در این جو آکنده از تزاحم خواسته ها و شورش بر حکومت مرکزی خصوصاً پس از قیام زید(رضي الله عنه) امام صادق(علیه السلام) مشغول مرتب نمودن اوضاع در جهت رسالت خود بودند، از دیگر سو تهمت های بسیاری از قبیل قیام در برابر خلیفه مسلمانان، زندقه و جواز سبّ و لعن خلفا به سوی شیعه سرازیر بود هنگامی که هشام به مدینه آمد بنی عباس [که هنوز قدرت را در دست نگرفته بودند] به استقبال او آمدند و از امام صادق(علیه السلام) شکایت و بدگویی کردند که او میراث «ماهر الخصی» را به تنهایی گرفته و ما را از آن بی نصیب گذاشته است[۱۳۵].

امام صادق(علیه السلام) در این جا خطبه ای خوانده اند که در آن آمده است:

پدر شما آزاد شده ما بود که از ترس شمشیرهای ما مسلمان شده بود، وی هیچگاه به سوی خدا و رسول او هجرت نکرده و خداوند ولایت او را با این آیه از ما برید: (**والَّذين آمنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شيء**)[۱۳۶]

سپس فرمود:

---

۱۳۴. کافی ۸ / ۲۵۰ ـ ۲۵۱ ح ۳۵۱ .

۱۳۵. از مراجعه به کتب روایی بر می آید که این شخص بدون وارث بوده و چون امام میراث بر هر بی وارثی است ارث او را گرفته بوده است.

۱۳۶. انفال/ ۷۲ .

این غلام ما بود که مرد و ما میراث او را گرفتیم و چون ما اولاد رسول خدا و ذراری فاطمه زهرا(علیها السلام) هستیم و آن حضرت میراث پیامبر را گرفت(۱۳۷).

پس از مرگ هشام بن عبدالملك در سال ۱۲۵ هـ ولید بن یزید عهده دار امر خلافت شد. ولید به لقب فاسق مشهور بود، چرا که در میان بنی امیه از نظر دائم الخمر بودن، شنیدن موسیقی، هرزه درایی، پرده دری و بی توجهی به کارهای مردم کسی به پای او نمی رسید; در حالات او وارد شده در حالت مستی با کنیز خود درآمیخت و چون مؤذن بانگ اذان برداشت، قسم یاد کرد که باید این کنیز برای مردم نماز جماعت بخواند. آن کنیز لباس های ولید را پوشید و به مسجد رفت و در حال جنابت و مستی برای مردم نماز جماعت خواند.

ولید حوضی از شراب برای خود درست کرده بود که در هنگام عیش و عشرت خود را به درون آن می انداخت و آنقدر از آن می نوشید که کم شدن شراب حوض در کناره هایش آشکار می شد(۱۳۸).

از دیگر جلوه های فسق او اینکه با کنیزان پدرش که «امولد» بودند [یعنی پدرش از آن ها صاحب فرزند شده، و آن ها نامادری او به شمار می آمدند] ازدواج کرد.

وی روزی به قرآن مجید تفأل زد و این آیه آمد که: **(وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّار عَنید)** و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد)ولید قرآن را پاره کرد و اشعاری با این مضمون خطاب به قرآن سرود:

«آیا زورگویان لجوج را تهدید می کنی؟ بدان که من همان زورگوی لجوج هستم.
هنگامی که در روز قیامت خدایت را دیدی، به او بگو که ولید مرا پاره کرد(۱۳۹).

وی چنان در گمراهی فرو رفته بود که حتی هشام به او گفته بود: وای بر تو به خدا سوگند که من نمی دانم آیا تو مسلمان هستی یا نه؟!

آغاز رهایی

این برهه تاریخی زندگی امت اسلام که در آن، امت خواهان سقوط و نابودی بنی امیه شدند به یکباره و بدون برنامه ریزی قبلی به وجود نیامده بود بلکه حاصل

---

۱۳۷. مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۲٤، وبحار الأنوار ٤۷ / ۱۷٦ ح ۲۲.
۱۳۸. حیات الحیوان ۱ / ۲۱٦ .
۱۳۹. مروج الذهب ۳ / ۲۱٦ .
أتوعد کل جبار عنید *** فها أنا ذاك جبّارٌ عنید
إذا ما جئت ربّك یوم حشر *** فقل یا ربّ مزّقني الولید

فعالیت های انقلابی بود که از نهضت امام حسین(علیه السلام) آغاز شده و تا نهضت زید که ابهت هشام بن عبدالملك اموی را درهم شکست ادامه یافته بود.

در چنین شرایطی استاندار خراسان در نامه ای به ولید نوشت که اوضاع خراسان آشفته شده و قیام هایی به وقوع پیوسته است; ولید در پاسخ او نوشت من فعلا مشغول [کار مهتری چون رسیدگی] به «عریض»، «معبد» و «ابن ابی عایشه» هستم، که هر سه نفر، از آوازخوانان و مغنیان در بار او بودند[۱۴۰].

امام صادق(علیه السلام) عاقبت این سقوط و زشکاری و سرپیچی از محرمات الهی را چنین ترسیم فرموده است: خداوند متعال هفت روز پس از به آتش کشیدن بدن زید فرمان نابودی بنی امیه را صادر فرمود[۱۴۱].

این ولید بود که دستور داد بدن مطهر زید شهید(رضي الله عنه) را پس از چهار سال از بالای چوبه دار پایین کشیده و در آتش بسوزانند.

مراقبت شدید از داری که بدن زید بر بالای آن آویخته بود - البته از ترس اینکه شیعیان آن را از دار پایین آورده و دفن کنند - نشان از فعالیت های سازمان یافته بر ضد حکومت وقت دارد; امام صادق(علیه السلام) همواره شیعیان را نکوهش می نمودند که چرا هنوز نتوانسته اند بدن زید شهید را از بالای دار پایین بیاورند.

هنگامی که مبارزه با دستگاه اموی شدت پیدا کرد ولید به حاکم کوفه نامه ای به این مضمون نوشت: گوساله عراقیان را از دار پایین بکش، بدنش را در آتش بسوزان و خاکسترش را در دریا بریز [نوع کلماتی که در این نامه به کار رفته، اشاره به آیه:۹۷ : طه، در باره گوساله سامری دارد].

یوسف بن عمر نیز آنچه را که خلیفه دستور داده بود کاملا به اجرا در آورد، او بدن زید بن علی را سوزانده و خاکسترش را در فرات ریخت[۱۴۲].

امام صادق(علیه السلام) **قیام عمویش زید را تقویت می کند**

دستگاه بنی امیه همواره برای دستیابی به امکان برخوردهای شدید با مخالفان خود آنان را در برابر افکار عمومی آماج تهمت های ناروا و زشت همچون کفر و زندقه، از

---

۱۴۰. ذهبی، تاریخ الاسلام ۵ / ۱۷۸ .

۱۴۱. کافی ۸ / ۱۶۱، تفسیر عیاشی ۱ / ۳۲۵ .

۱۴۲. طبری ۸ / ۱۲۲، ابن اثیر ۵ / ۱۲۷، تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۹۱ .

میان بردن اتحاد امت و... می ساختند تا با این کار مجوزی برای مباح شمردن خون آنان پیدا کرده و مردم ساده دل را برای مبارزه با آن ها بشورانند.

به همین جهت در باره قیام زید نیز همین تهمت ها موجود بوده و شایع کرده بودند زید برای دست یابی به اهداف شخصی، بر سلطان زمان خود که هشام بن عبدالملك می باشد و خداوند پیروی از او را بر همگان واجب کرده، سر به شورش برداشته است.

امام صادق(علیه السلام) در ردّ این شایعات و تهمت ها چنین فرموده است:

نگویید زید سر به شورش برداشت، چرا که زید دانشمندی راستگو بود، او شما را به سوی خود و برای نفع شخصی خود فرا نخوانده بود بلکه او شما را به خشنودی آل محمد فراخوانده و اگر پیروز می شد حتماً به وعده خود وفا می نمود، قیام او بر ضد حاکم جامعه و به منظور از میان بردن سلطه او بود[۱٤۳].

میان یحیی بن زید (فرزند زید شهید) و مردی از شیعه در باره قیام زید گفت و گویی درگرفت، مرد شیعی به یحیی گفت: ای پسر پیامبر پدر تو در قیام خود چون مجاهدان بود امّا ادعای امامت کرد و از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در باره کسانی که به دروغ ادعای امامت کنند روایات بسیاری آمده است. یحیی گفت: خاموش باش، پدر من عاقلتر از این بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست، او فقط گفت: شما را به خشنودی آل محمد فرا می خوانم و مراد او پسر عمویم جعفر بود، مرد گفت: پس امروز امام بر حق امام جعفر صادق(علیه السلام)است؟ یحیی پاسخ داد: آری، او فقیه ترین بنی هاشم است.

کشته شدن یحیی بن زید

یحیی بن زید نیز در زمان خلافت ولید بن یزید کشته شد و جریان شهادت او از این قرار بود که او پس از شهادت پدرش از کوفه خارج شد و به خراسان و سپس از آنجا به ری و سرخس و سپس به بلخ رفته و در نزد شخصی به نام حریش بن عبدالرحمن شیبانی پناه گرفت و در نزد او ماند تا هشام از دنیا رفت و ولید بر مسند خلافت نشست[۱٤٤].

---

۱٤۳. الحور العین/ ۱۸۸.

۱٤٤. سید عبدالرزاق مُقرَّم، زید بن علی/ ۱۷٦ .

والی کوفه نامه ای به نصر بن سیار نوشت و در آن اطلاع داد که یحیی در خانه حریش است، نصر بن سیار از حریش خواست تا یحیی را تسلیم کند، حریش منکر وجود یحیی در خانه خود شد و گفت: من از یحیی هیچ اطلاعی ندارم، به همین دلیل دستور دادند تا او را ششصد تازیانه زدند، سپس حریش گفت: به خدا سوگند، اگر یحیی در زیر پای من باشد، پایم را بر نمی دارم تا شما او را ببینید[۱٤۵].

پس از این ماجرا نیز دستگاه های اطلاعاتی نظام اموی همواره در جستجوی یحیی بن زید بودند پس از ماجراهایی که بیان آن ها طولانی خواهدشد. نصر بن سیار لشکری با ده هزار سوار به جنگ یحیی بن زید فرستاد. یحیی با تعداد هفتاد نفر از یاران خود با این سپاه عظیم روبرو شد و در آخرین نبرد، در اثر تیری که به پیشانی اش اصابت کرد به شهادت رسید و تمامی اصحاب او نیز همراه او شهادت را در آغوش کشیدند.(رضوان الله علیهم اجمعین); دشمنان سر یحیی را از بدن جدا کرده و بدنش را برهنه کردند[۱٤٦]; این واقعه در سال ۱۲۵هـ به وقوع پیوست جسد شریفش را در جوزجان [گرگان] بر دار کشیدند و تا قیام ابومسلم خراسانی بر همان دار ماند، ابومسلم بدنش را از دار به زیر آورده، بر او نماز خواند و او را دفن کرد[۱٤۷].

در سال ۱۲٦هـ ولید بن یزید به دست خود امویان کشته شد و یزید بن ولید بن عبدالملك به جای او بر کرسی خلافت نشست. در این دوره چنان آشفتگی سیاسی به وجود آمد که تا آن روز سابقه نداشت. هر کس کوچکترین امیدی به در دست گرفتن ریاست داشت از گوشه ای سر بر آورده بود; چرا که مردم در این زمان چنان از ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند که بدون هیچ گونه دقت و مطالعه ای آمادگی پذیرش سخن هرکس را که ادعای برقراری عدالت می نمود، داشتند. از این رو است که می بینیم در این دوران گرایشات سیاسی گوناگونی پیدا شد.

در چنین آشفته بازاری امکان به دست گرفتن اوضاع و انسجام بخشیدن به همه این گرایشات سیاسی و یك سویه کردن آن ها ، برای امام صادق(علیه السلام)نبود.

---

۱٤۵. ابن اثیر، تاریخ کامل ۵ / ۱۲۷ .
۱٤٦. همان .
۱٤۷. ابن اثیر، تاریخ کامل ۵ / ۱۲۷ .

اینجا است که می بینیم آن حضرت در قبال این اوضاع، به عنوان يك اصلاحگر و راهنما ظاهر شدند.

آن حضرت گاه یاران خویش را از دنباله روی کورکورانه دیگر مذاهب برحذر می داشتند و گاه آنان را به موضع گیری انقلابی فرامی خواندند، البته اگر اشخاص مورد اعتماد و دارای عقاید صحیح را می یافتند.

امام(علیه السلام) به همه جزئیات موجود در جامعه آگاهی کامل داشتند زیرا حرکتی که امام صادق(علیه السلام) با آن رو به رو بودند اگرچه عکس العمل واقیت های جامعه بود، اما مولود خلق الساعه همان جامعه نبود، امام(علیه السلام) از فعالیت های جریان های فکری وارداتی در آن شرایط و نیز از اهدافی که گردانندگان این جریانات در سر می پروراندند کاملا آگاه بودند.

امام(علیه السلام) به خوبی می دانستند که چه اهداف و نیت هایی در پشت این شعارها و پرچم ها پنهان شده است مانند شعاری که بنی عباس برای رسیدن به خلافت مردم را به آن فریفتند، اینجا است که امام(علیه السلام) همگان را از دنباله روی کورکورانه از این دعوت ها بر حذر می داشته اند، آن حضرت همواره برضرورت التزام به اصول و ارزش های گمشده اسلامی و الهی تأکید می کردند.

امام صادق(علیه السلام) ویژگی های خط سیاسی مطابق با شرایط زمانه را به گونه ای که بنی امیه را مستیماً مورد هدف قرار ندهد به پیروان خود القا می فرموده اند، این همان سیاستی است که می توان آن را به روشنی در مواضع آن حضرت در قبال قیام عمویش زید شهید(رضي الله عنه) و پشتیبانی آن حضرت از آن به خوبی مشاهده کرد.

موضع گیری امام صادق(علیه السلام) **در برابر رویدادهای سیاسی**

موضع گیری سیاسی امام صادق(علیه السلام) در برابر رویدادهای سیاسی و پیشنهادهای رهبری سیاسی که از جانب گروه های پیرو و یا دوستدار آن حضرت عرضه می گردید را می توان در دو نکته خلاصه کرد:

اوّل: موضع آن حضرت در برابر پیشنهادهای رهبری سیاسی که از جانب گروه های مختلف مردم به آن حضرت ارائه می گردید.

دوّم: تأكيد بر گرفتن موضع اصولى و برحذر داشتن شيعه از مواضع انفعالى و منحرف شدن توسّط رويدادهاى سياسى.

موضع امام(عليه السلام) **در برابر پيشنهادهاى رهبرى**

پيشنهاد اوّل: از عبدالحميد بن ابى الدّيلم روايت شده كه گفت: نزد امام جعفر صادق(عليه السلام) بودم كه نامه عبدالسّلام بن عبدالرّحمن بن نعيم و نامه فيض بن مختار و سليمان بن خالد بدست آن حضرت رسيد كه در آن نامه آمده بود: اكنون كوفه از جانب حكومت مركزى، حافظ و نگهبانى ندارد و اگر امام به آن ها دستور بدهد آن را فتح خواهند كرد.

هنگامى كه امام(عليه السلام) نامه آن ها را خواند، آن را به گوشه اى انداخت و فرمود: «من امام و پيشواى آن ها نيستم. آيا نمى دانند كه پيشواى آنان سفيانى است؟»[١٤٨].

پيشنهاد دوّم: اين پيشنهاد از طرف گروهى از مردم خراسان به امام صادق(عليه السلام) شده بود. البتّه در حقيقت، اين يك پيشنهاد براى قيام و انقلاب و دعوت مردم براى بيعت با امام صادق(عليه السلام) نبود. بلكه نوعى تحقيق درباره شخصى بود كه از كوفه به خراسان رفته و مدّعى شده بود كه نماينده امام و فرستاده امام صادق(عليه السلام) به سوى اهل خراسان است.

حال متن كامل روايت را از زبان راوى حديث حارث بن حصيره ازدى ببينيد; گفت:

«مردى از اهل كوفه به خراسان آمد و مردم را به ولايت جعفر بن محمّد(عليه السلام)فرا خواند. گروهى از مردم خواسته او را اجابت كرده و پيرو او گرديدند. گروهى نيز حرف هاى او را بكلّى انكار كرده و او را دروغگو پنداشتند. گروه ديگرى نيز ورع به خرج داده، راه احتياط و توقف در پيش گرفتند. راوى گويد: از هر كدام از اين فرقه ها مردى به عنوان نماينده به خدمت امام جعفر صادق(عليه السلام)رسيد. البتّه نماينده گروهى كه اهل زهد و ورع بوده و در كار آن مدعى، توقف كرده بودند، در مسير حركت كاروانى كه از خراسان به مدينه مى آمد با كنيزى كه در آن كاروان بود مخفيانه مرتكب عمل زنا گرديد.

راوى گويد: هنگامى كه ما بر حضرت امام صادق(عليه السلام) وارد شديم، آن مرد كه سابقه اين كار زشت را داشت، سخنگوى گروه هم بود. او به امام صادق(عليه السلام)عرض

١٤٨. اختيار و معرفة الرّجال ٣٥٣ ح ٦٦٢ و به نقل از آن در بحارالانوار ٤٧ / ٣٥٠.

كرد: خدا خيرت دهد; مردى از اهل كوفه به نزد ما آمده و مردم را به ولايت شما فرا خوانده است. گروهى او را تصديق كرده، گروهى تكذيب و گروه ديگرى نيز زهد و ورع به خرج داده و راه توقف در پيش گرفته اند. امام صادق(عليه السلام)فرمودند: «تو از كداميك از اين سه گروه هستى؟» مرد گفت: من از گروهى هستم كه ورع به خرج داده و توقف كرده اند. امام صادق(عليه السلام)فرمودند: «اين زهد و ورع تو در فلان شب كجا بود؟» كه به آن شبى اشاره داشت كه مرد مرتكب آن عمل زشت شده بود. راوى گويد: مرد از شنيدن اين كلام نگران شد[١٤٩].

پيشنهاد سوّم: اين بار امام صادق(عليه السلام) سياست خود را در برابر گروهى از مخالفان بنى اميه، با اشاره غير مستقيم به نقص عقيدتى و فكرى اين مبارزه، و اهدافى كه بعضى از عناصر مبارزه كننده به دنبال آن بودند بيان فرمودند. اين مطلب را از جريان ديدار عمرو بن عبيد و واصل بن عطاء و ديگرانى از بزرگان معتزله با امام صادق(عليه السلام) كه پس از مطرح كردن نظريه قيام، انقلاب و به دست آوردن حكومت در نزد آن حضرت، تأييد و همراهى ايشان را مى خواستند، مى توان دريافت.

امام(عليه السلام) نه تنها به سؤال آن ها جواب نداده و دعوت آن ها را رد كرد. بلكه در جوابى كه به آن ها داد به حلّ مسأله ديگرى پرداخت كه اهميّت آن از اجابت خواسته آنان بيشتر بود. چه آنكه اگر انگيزه هاى قيام كنندگان از قيامشان، با انگيزه هاى بنى اميه در حكومت تفاوتى نداشته باشد و از نظر فكرى باهم يكسان باشند، قيام مسلحانه فايده اى نخواهد داشت. به خاطر همين موضوع، امام(عليه السلام)انگشت روى درد اصلى كه سبب اين پيامدهاى تاريك و انحرافاتى كه جامعه اسلامى را متألّم كرده بود، گذاشتند. روايت را از عبدالكريم بن عتبه هاشمى مى بينيم:

عبدالكريم مى گويد: نزد امام صادق(عليه السلام) در مكّه بودم. ناگاه جماعتى از معتزله كه در ميان آن ها عمرو بن عبيد و واصل بن عطاء و حفص بن سالم و گروه ديگرى از بزرگان آنان بودند بر امام وارد شدند. در آن ايّام، وليد بن يزيد كشته شده و اهل شام در حال اختلاف براى تعيين خليفه بودند. آنان بسيار با امام صادق سخن گفتند و خطابه اى طولانى ايراد كردند. امام صادق(عليه السلام) به آن ها فرمودند: «شما خيلى طولانى صحبت مى كنيد. يك نفر از ميان خود نماينده كنيد تا او دلايل شما را به صورت مختصر و روشن بيان كند» .

---

١٤٩. بصائر الدرجات ٢٦٤ / ح ٥، بحارالانوار ٧٢/٤٧.

آن ها عمرو بن عبید را از طرف خود نماینده کردند و او نیز بسیار طولانی کلام خود را بیان کرد. او گفت: اهل شام خلیفه خود را کشته اند و خداوند بعضی از آن ها را به بعضی دیگر مبتلا کرده و امورشان متشتّت گردیده است. ما دیدیم محمّد بن عبداللّه بن حسن مردی است دارای دین و عقل و مروّت و از خاندان خلافت. خواستیم تا گرد او جمع شده و با او بیعت کنیم و قیام خود را به همراه او آشکار ساخته، مردم را به سوی او بخوانیم. هر کس با او بیعت کند، ما با او هستیم و او از ماست و هر کس از ما دوری گزیند، ما نیز دست از او خواهیم داشت و هر کس با ما نبرد کند با او نبرد خواهیم کرد، و او را به سمت حقّ و اهل حقّ باز خواهیم گرداند. اکنون دوست داشتیم که این مطلب را با تو در میان بگذاریم. چرا که ما از نظرات امثال تو بی نیاز نیستیم. چرا که تو بسیار بافضیلت بوده و پیروان فراوان داری.

هنگامی که او به صحبت خود پایان داد، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «آیا نظر همه شما همین است که عمرو بن عبید گفت؟» گفتند: بلی. امام صادق(علیه السلام) حمد و ثنای الهی را بجای آورد و بر پیامبر و آلش درود فرستاد و با آنان به دلایل مختلف احتجاج کرد و بعد رو به عمرو کرد و گفت: «ای عمرو، از خدا بترس و شما ای گروه، تقوای الهی پیشه کنید. چرا که پدرم که بهترین کس بر روی زمین بود و داناترین فرد به کتاب خدا و سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، بر من این گونه روایت کرده است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس مردم را به شمشیر بزند و آنان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمانان کسی داناتر از او وجود دارد، گمراه و متظاهر است»[۱۵۰].

عجیب است این گروه که به فضیلت امام صادق(علیه السلام) و برتری آن حضرت بر دیگران اعتراف داشتند چگونه فکر بیعت با کس دیگری را در سر می پرورانده و از آن بدتر توقّع داشتند امام صادق(علیه السلام) کار آن ها را تأیید کند؟! در حالی که امام صادق آن ها را به کاری معقول و مشروع فرا می خواند. آری، آنان می بایست در کاری که قصد انجام آن را داشتند تجدید نظر کنند.

امام صادق(علیه السلام) **شیعه را از گرفتن مواضع انفعالی بازمی دارند**

برای روشن شدن این موضوع، به مطالعه برخی از نمونه های تاریخی می پردازیم:

---

۱۵۰. بحارالانوار ۲۱۳/٤۷ ـ ۲۱٦، به نقل از کافی ٥٥٤/۳، احتجاج ۱۱۸/۲ ـ ۱۲۲، تهذیب ٦۷ / ۱٤۸.

نمونه اوّل: این نمونه تاریخی دربر دارنده تأکید امام صادق(علیه السلام) به شیعیان بر لزوم تحقیق و تتبّع و عجله نکردن در دادن پاسخ مثبت به هر کسی است که شعار انقلاب سردهد، حتّی اگر شعار او شعار اهل بیت(علیهم السلام) باشد. چرا که انسان اگر بدون تحقیق و تفکّر به راهی قدم بنهد، حتماً زیان خواهد کرد. زیان بزرگی که ممکن است به قیمت جان آن شخص تمام شود; و در قیامت باید بر همه اعمال خرد و کلان خود جواب بدهد و اگر بدون بیّنه و دلیل قوی در این راه کشته شده باشد پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت. این سیاست امام(علیه السلام)حاوی بهترین هشدار برای شیعیان بود، که گول حرکت های سیاسی را که با ادّعای ارتباط با امام(علیه السلام) قصد اغفال شیعه و استفاده از توانایی های آنان را به جهت منافع و مصالح خود داشتند، نخورند.

اکنون روایتی از عیص بن قاسم می خوانیم که گفت: از امام صادق(علیه السلام)شنیدم که میفرمود:

«از خدای واحدی که هیچ شریکی ندارد، بپرهیزید. در کارهای خود دقت کنید. به خدا قسم که اگر یکی از شما گلّه گوسفند و چوپانی داشته باشد، اگر چوپان دیگری را بیابد که در رابطه با گوسفندان او داناتر از چوپان فعلی باشد، چوپان اوّل را اخراج و چوپان داناتر را به جای او خواهد گماشت. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یك جان جهاد کرده و تجربه اندوخته و با جان دیگر مطابق آنچه یافته و فهمیده اید عمل می کردید، جایز بود این کار را انجام دهید. امّا شما بیشتر از یك جان ندارید که اگر آن جان را از دست دادید، به خدا قسم که دیگر امکان توبه نخواهید داشت. پس بسیار سزاوار است تا برای آینده و زندگی و جان خود، دست به انتخاب اصلح بزنید. هر گاه کسی نزد شما آمد و شما را به نام ما به انقلاب فرا خواند، اوّل تحقیق کنید که برای چه هدف و زیر پرچم چه کسی خارج می شوید؟»[۱۵۱].

نمونه دوّم: در این نمونه تاریخی، امام صادق(علیه السلام) به این نکته مهم اشاره دارند که مهمترین نیاز این مرحله از تاریخ، وجود الگوهای نیکو و رهبران پاکی است که با رفتار شایسته و افکار درست خود، جامعه را پشتیبانی کنند.

از عمرو بن ابان روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«ای شیعیان، شما به ما نسبت داده شده اید. پس مایه زینت و افتخار ما باشید، نه مایه ننگ و عار ما. چه چیز شما را مانع می شود که مانند اصحاب علی(علیه السلام)در میان مردم زندگی کنید؟! هر یك از اصحاب علی(علیه السلام) در میان هر قبیله ای داخل می شد، او را امام جماعت، مؤذّن و

---

۱۵۱. کافی ۸ / ۲٦٤.

امانت دار خود می کردند. بیماران مردم را عیادت کنید، در تشییع جنازه های آنان حاضر شوید و در مساجدشان نماز بخوانید. نگذارید دیگران در هیچ کار خیری از شما پیشی بگیرند که به خدا سوگند شما به انجام این کارها سزاوارتر از آنانید»[۱۵۲].

۲. شرایط فکری

پدیده های فکری و عقیدتی همچون زندقه، غلوّ، اعتزال، جبر و شیوه های جدیدی که در اثر ظهور این پدیده های فکری در فهم رسالت الهی در عرصه های فقه و تفسیرِ حدیث و تفسیرِ قرآن در عصر امام صادق(علیه السلام) به نقطه اوج خود رسیده بود، زاییده شرایطی که امام(علیه السلام) در آن می زیسته نبوده، و یکباره به وجود نیامده بود. بلکه وجود این پدیده های فکری به خطّی که امویان و قبل از آن ها، خلفایی که از راه و روش اهل بیت(علیهم السلام) دوری گزیده و در طول بیش از یك قرن، راه های دیگری در پیش گرفته بودند، بازگشت می کند. آنان تصویری دروغین از دین به نسل ها ارائه کردند که جز وسیله توجیهی در دست حکّام نبوده که به وسیله این [نسخه جدید از] اسلام، به حمایت از سلطه و سیطره خود پرداخته و به فراخور سیاست هایشان بر ضدِّ مستضعفان، از آن استفاده کنند. شرایط به گونه ای شد که مردم فقط چهره ای زشت و غیر قابل تحمّل از دین می دیدند و پدیده فکری زندقه و بی دینی عکس العمل چنین انحرافی بوده است. چرا که پس از استفاده ابزاری حاکمان از دین، و به وجود آمدن محیط دینی مضطرب و آکنده از مفاهیم غلط، تفکّر زندقه رواج بسیاری یافت.

آشفتگی اصول و ارزش ها به جایی رسید که حتّی مردم در سنّت نبوی، بلکه در فهم کتاب بزرگ الهی (قرآن) نیز به شكّ افتادند و به سوی رأی و استحسان کشیده شده و بدون هیچ قانون علمیِ محکمی، از متن روایات و قرآن کریم تجاوز کردند.

اگر بخواهیم افکار منحرفی را که در عصر امام صادق(علیه السلام) در جامعه منتشرشده بود بشناسیم، اوّل لازم است پیش زمینه هایی که امّت را به این تشویش و آشفتگیِ اعتقادی رسانده بود بشناسیم.

اکنون به بعضی از نمونه های روش تحریفی و انحرافیِ اموی و نقش مخرّب آن در فهم قرآن و سنّت و حوادث تاریخ می پردازیم.

---

۱۵۲. اصول کافی ۲ / ۲۹۳، مشکاة الانوار ٦٧، وسائل الشیعه ۱ / ٥۲ .

تحریف مصادر تشریع و تاریخ

الف ـ تحریف در عرصه تفسیر قرآن کریم

آنان در تفسیر قرآن کریم به آراء شخصی یا روایات اسرائیلی بسنده می کردند که در خدمت سیاست های خلفا بوده است. به عنوان مثال:

۱.جبریان، بعضی از آیات قرآن کریم را مانند (**وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ**); ...خدا شما و آنچه را که برمی سازید آفریده است[۱۵۳]، برای تأیید فکر منحرف خود به کار می بردند. آن ها این گونه می پنداشتند که قرآن دلالت بر این دارد که خداوند بندگان را به کارهایشان مجبور می کند.

۲. عقیده جسمیّت بخشیدن به خداوند متعال که مبتنی بر برداشت هایی از روی جمود بر ظواهر عبارات قرآنی بنا شده بود. در این طرز تفکر، هیچگاه از معنای تحت اللفظی آیات قرآن پا فراتر نگذاشته نشده، و تصریح می کند که خداوند دست و صورت دارد و برای این اعتقاد فاسد به آیات شریف: (**يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**); دست خدا بالای دست های آنان است[۱۵۴] و (**وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الإِكْرامِ**); و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند[۱۵۵] استدلال کرده و معتقدند که دیدن خداوند با چشم سر، امکانپذیر است و به این آیه شریف استناد می کنند که: (**وُجُوهٌ يَوْمَئِذ ناضِرَةٌ * إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ**) ; در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است * و به پروردگارش می نگرد![۱۵٦].

این اعتقادات تکیه بر تفسیرها و داستان های اسرائیلی در رابطه با تفسیر آیات قرآن دارد; و این موجب پیدایش این صورت نازیبا از تفسیر آیات قرآن شده است. در تفسیر قرطبی از کعب الاحبار روایت شده که گفت: خداوند متعال هنگامی که عرش را خلق کرد، عرش گفت خداوند چیزی از من بزرگتر نیافریده است و از خود بزرگ بینی گردن برافراشت. پس خداوند متعال ماری را به سوی او فرستاد تا بر او حلقه زند، که این مار هفتاد هزار بال و در هر بالی هفتاد هزار پر و در هر پری هفتاد هزار صورت و در هر صورتی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان وجود داشت که از هر کدام از این زبان ها و دهان ها در هر روز، به اندازه قطرات باران و تعداد برگ های درختان، سنگریزه ها، ستارگان، به عدد روزهای دنیا و به تعداد همه ملائکه،

---

۱۵۳. صافات/ ۹٦.
۱۵٤. فتح/ ۱۰.
۱۵۵. الرّحمن/ ۲۷.
۱۵٦. قیامت/ ۲۲ ـ ۲۳ .

تسبیح خداوند متعال خارج می گردید. این مار بر دور عرش پیچید. و فقط نیمی از مار برای پیچیدن به دور عرش کافی بود. در این زمان بود که عرش تواضع کرد[۱۵۷].

معاویه به کعب الاحبار گفت: تو می گویی که سواره نظام ذوالقرنین به ثریّا می رسید؟ کعب در پاسخ به او گفت: اگر من این را گفته ام خداوند متعال نیز فرموده است: **(وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا);** و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم[۱۵۸]. این نمونه ای از میراثِ حدیثی، تفسیری و تاریخیِ مخلوط با اسرائیلیات و افتراءاتِ دروغینی بود که به جهت خدمت به حکّام، بعد از قرنی از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پس از این که عمر بن عبدالعزیز فرمان رفع ممنوعیّت کتابت حدیث را صادر کرد به رشته تحریر در آمد. مکتب حدیث کاملا بر روی آنچه روایت می کرد تکیه داشت و به عقل انسانی اجازه دخالت در حیطه فهم حدیث را نمی داد. تا آنجا که گفتند: سنّت قرآن را نسخ می کند و قرآن به سنّت نیازمندتر است تا سنّت به قرآن، و نظریه عرضه احادیث بر قرآن، از آراء زنادقه (لامذهبان) است[۱۵۹].

تا اینجا بعضی از سبب های پیدایش انحرافات فکری و منتشر شدن سریع آن در جامعه اسلامی را دریافته ایم. تفکّراتی مانند جبر و زندقه و غلوّ و به هر کدام از این ها در پی اشاره خواهیم داشت.

ب ـ تحریف در عرصه حدیث شریف نبوی

۱. در صحیح ترمذی از پیامبر اکرم روایت شده است که درباره معاویه فرمودند: خدایا او را هدایت کننده و هدایت شده قرار ده و به وسیله او مردم را هدایت کن[۱۶۰].

۲. و از عمیر بن سعید روایت شده که گفت: معاویه را جز به خیر و نیکی یاد نکنید. چرا که من از پیغمبر شنیدم که می فرمود: خداوندا به وسیله او هدایت کن[۱۶۱]

۳. احمد، ابوداوود، بَغَوی، طبرانی و دیگران از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)روایت کرده اند که فرمود: بر شما باد به حفظ و نگهداری شام. چرا که این شهر منتخب خدا از

---

۱۵۷. الجامع لاحکام القرآن ۱۵ / ۲۹۵.
۱۵۸. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ۳ / ۱۰٦.
۱۵۹. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل ۱ / ۱۲۹.
۱٦۰. صحیح ترمذی ۵ / ٦۸۷ باب مناقب معاویه.
۱٦۱. کنزالعمّال ۱٤ / ۱٤۹.

میان همه زمین است. خداوند برای سکونت در این شهر بهترین بندگانش را انتخاب کرده و خداوند بر اهل شام تکیه کرده است[۱۶۲].

٤. از کعب الاحبار روایت شده: که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: اهل شام شمشیری از شمشیرهای خدا هستند که خداوند به وسیله آن ها از گناهکاران انتقام می گیرد[۱۶۳].

٥. از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمود: صاحبِ سرٍّ من معاویة بن ابی سفیان است[۱٦٤].

٦ـ و گفته شده ابن ابی العوجاء که یکی از زنادقه بوده، هنگامی که برای گردن زدن برده می شد گفت: من در میان شما چهارهزار حدیث جعل کردم که در آن ها حلال را حرام و حرام را حلال کردم[۱٦٥].

ج. تحریف در عرصه تاریخ

مجموعه ای از روایات جعلی وجود دارد که شخصیت پیامبر اکرم را به صورتی ناقص و متناقض در رفتار معرّفی می نماید، مانند این که:

۱. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به صدای کنیزکان آوازخوان و دف نواز گوش می دادند.

۲. پیامبر اکرم همسرش عایشه را در حالی که صورت بر صورت او می نهاده! بر دوش خود سوار می کرده تا بازی سیاهان را ببینند.

۳. اینکه پیامبر اکرم پس از آنکه همسر فرزند خوانده خود را در حالتی تحریك كننده دید، عاشق او گردید![۱٦٦]

جهت گیری های فکری منحرف در زمان امام صادق(علیه السلام)

---

۱٦۲. کنزالعمال ١٤ / ١٤٩.

۱٦۳. اضواء علی السّنة المحمّدية ۱۲۹ به نقل از دلائل النبوه بیهقی.

۱٦٤. تطهیرالجنان و اللّسان ۱۷.

۱٦٥. ابن جوزی، الموضوعات تحقیق عبدالرّحمن محمّد عثمان ۱ / ۳۷.

۱٦٦. صحیح بخاری ۱٦۹/۱، صحیح مسلم باب صلاة العیدین ٦۰۷/۲، مسند احمد ۳۸/٦.

۱. **جبر:** هنگامی که در جامعه نیاز به ایجاد علم کلام و فقه و تفسیر احساس گردید، عدّه ای از به وجود آورندگان و نظریه پردازان عقیده جبر با استفاده از احادیثی که می شد از ظواهر آن اعتقاد جبر را استخراج کرد، دست به تولید این نظریه زدند. نظریه ای که خداوند را خالق اعمال بندگان می دانست. آن ها این نظریه را در خدمت دستگاه اموی و تثبیت پایه های سلطنت آنان قرار دادند. معنای حقیقی جبر این است که بندگان خدا هیچگونه اختیاری از خود نداشته و تمام شرّ و خیری که از آن ها صادر می شود به خداوند متعال نسبت داده می شود. آن ها می گویند ما هیچ کاری را به اختیار خود انجام نمی دهیم، بلکه تمام اعمال ما با اراده و مشیّت خداوند انجام می شود و اگر خداوند بخواهد که ما نماز بخوانیم، نماز می خوانیم و اگر خداوند بخواهد که ما شراب بخوریم، شراب می خوریم. آنان برای این عقیده به چند آیه قرآن نیز استناد کرده اند که از آن جمله است: **(وَ ما تَشاؤُنَ إلاّ أنْ يَشاءَ اللّه)**; و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست[۱٦۷] و **(فَمَنْ يُرِدِ اللّهُ أنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا)**; پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید; و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند[۱٦۸].

روشن است که معتقدان به چنین اعتقادی، به خود اجازه می دهند هر جنایت و معصیتی را انجام دهند. واجبات را انجام نداده و به ارتکاب محرّماتی چون شرب خمر، زنا، دزدی و قتل پرداخته و سپس بگویند خداوند خواست که من دزدی کنم و دزدی کردم; خواست خدا این بود که من زنا کنم و من زنا کردم. بدین ترتیب، انسان هیچگونه اراده، اختیار و تصرّفی در آنچه خداوند به او داده ندارد و هیچ استفاده ای از نعمت عقل نخواهد برد. پس چگونه طمع ثواب یا ترسی از عقاب خداوند خواهد داشت؟[۱٦۹].

۲. **زندقه (بی دینی):** از دیگر افکاری که در زمان امام صادق ظهور کرد، تفکّر الحاد و بی دینی بود. البتّه از رشد و نموّ این چنین افکار منحرفی در عالم اسلام، که عالم توحید خالص است، خصوصاً در زمان قدرت و قوّت دین اسلام و در زمانه ای که دیگر ملّت ها برای آگاهی پیدا کردن از اسلام که آخرین رسالت الهی است تلاش می کردند، نباید تعجّب کرد.زیرا ستم و فسادی که امویان در تمام عرصه های زندگی مروّج آن

---

۱٦۷. انسان/ ۳۰.
۱٦۸. انعام/ ۱۲۵.
۱٦۹. الامام الصّادق و المذاهب الاربعه ۲ / ۱۲۲.

بودند، سبب ظهور چنین افکاری می گردید که با تفکّرات اسلامی ضدّیت تام و تمام داشت.

از حمّاد بن عثمان روایت شده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «زنادقه و بی دینان در سال ۱۲۸ هجری ظهور خواهند کرد. چرا که من مطلب را در مصحف حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دیده ام»[۱۷۰].

جوّ فکری که حکومت بنی امیه ایجاد کرده بود، هر گونه سؤال، اشکال و ایرادی را بر افکار صادر شده از سوی حکّام گناهی نابخشودنی دانسته و چنین حکم می کرد که انسان فقط باید شنونده بوده فکر نکند و معتقد باشد که خلافت اسلامی در طاغوت های بنی امیّه و فرعون های بنی عبّاس خلاصه می شود. چنین فسادی که همه عرصه های فکر و اندیشه را فرا گرفته بود موجب ظهور تفکّرات الحادی گردید که در حقیقت عکس العمل همین فساد بود.

از اینجاست که مشاهده می کنیم ابن ابی العوجاء جلسات فکری و اندیشه ای خود را فقط با هدف تشکیك در توحید در مسجد رسول خدا تشکیل می داد. او منکر اصل و مبدأ هستی بود و می گفت: هستی سرخود به وجود آمده و خالقی در کار نبوده است.

جعد بن درهم نیز از کسانی بود که کاملا در کفر فرو رفته، بدعتگذار و اصل بی دینی بوده اند. او به صورت آشکاری بی دینی و الحاد خود را بروز می داده است[۱۷۱].

از بدعت های جعد این است که مقداری آب و خاك در شیشه ای ریخت و پس از مدّتی که در آن گل و لای داخل شیشه کرم ها و جانورانی پیدا شدند; به اصحاب خود گفت: من خالق این جانوران هستم. چرا که من سبب به وجود آمدن آن ها شده ام. این خبر به امام صادق(علیه السلام) رسید. امام صادق با رساترین برهان ها کلام او را باطل کردند: اگر او آن ها را آفریده است بگوید که تعداد آن ها چندتاست؟ چندتا از آن کرم ها نر و چند تا از آن ها ماده هستند؟ وزن هر کدام از آن ها چقدراست؟ اگر او آن ها را آفریده است، دستور بدهد تا از این صورتی که هستند به شکل دیگری درآیند[۱۷۲].

۳. اعتزال: پس از تعارض میراث حدیثی و تفسیری بنی امیّه با عقل سلیم، خوارج و مرجئه نیز در حکم مرتکب کبیره به تعارض رسیدند و فرهنگی که در ظاهر قرآن کریم

۱۷۰. بصائرالدرجات ۱۷۲، بحارالانوار ۲٦ / ۱۲۳، اثبات الهداة ٥ / ۱۷٥.
۱۷۱. میزان الاعتدال ۱ / ۳۹۹، لسان المیزان ۲ / ۱۰٥.
۱۷۲. امالی مرتضی ۱ / ۲۸٤.

جمود کرده بود، از حلّ این مشکل عاجز مانده نتوانست به سؤالاتی که در حالت رویکرد به فرهنگ های دیگر پیش می آید، جواب گوید. از اینجا بود که افکار معتزله در پاسخ به نیازهای حاصل از پیشرفت های مدنی در کشور اسلامی و بسیاری سؤالاتی که از سوی حرکات الحادی مطرح می شد ظهور کرد. در آن زمان تفکّر معتزلی، اعتماد کامل و مطلق بر ظاهر حدیث را ردّ کرده و به اهل حدیث هجوم آورد که چرا عقل را تعطیل کرده و هر کس را که با آنان به بحث و مناقشه بپردازد کافر می خوانند.

خط سیاسی معتزله: معتزله کمك کار حکومت وقت بوده و به سیاست حاکم بر زمان خود خدمت کردند. آنجا که به مقدّساتی که در ضمیر امّت و فکر آن ها نهفته بود، حمله کردند. آنان این مطلب را ابراز کردند که لازمه امامت و خلافت برتری ذاتی و علمی نیست. بلکه می توان آن کس را که برتر نیست با وجود شخص برتر، به خلافت و امامت برگزید و همین مطلب را دلیل بر مشروعیت خلافت امویان و عبّاسیان دانستند. احمد امین گوید: جرأت معتزله در نقد و بررّسی شخصیت ها به شدّت به نفع بنی امیّه تمام شد. چرا که کمترین اثر نقد و بررسی مخالفان، و قرار دادن آن ها در مقام تحلیل و بررسی عقلی - چه به نفع آن ها تمام شده یا به ضرر آن ها باشد - این بود که تفکّر تقدیس و عصمت علی(علیه السلام) را که در میان مسلمانان شایع بود کمرنگ می کرد[۱۷۳].

به همین سبب بود که معتزله همیشه مشمول تأیید مطلق و حمایت کامل امویان بوده و پس از سقوط آنان به دستگاه حکومت عبّاسی متّصل شده و از سازمان های وابسته و یاوران حکومت عبّاسی بودند. منصور عبّاسی، عمرو بن عبید را که یکی از بزرگان معتزله بود بسیار گرامی می داشت[۱۷۴].

روابط شیعه و معتزله نیز بسیار خصمانه بود. شیعه معتزله را فکری خارج از اسلام می دانست. چرا که نظریه برتری مفضول بر افضل، یعنی نظریه صحت امامت شخصی که برتر نیست با وجود شخص برتر، معنایش خارج شدن از منطق حقّ و کشتن مواهب و نیروهایی است که خداوند به بشر داده است. علاوه بر اینکه این نوع تفکّر با قرآن کریم نیز مخالفت دارد. قرآن کریم می فرماید: **(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ);** بگو: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟[۱۷۵].

---

۱۷۳. فجر الاسلام/ ۲۹۵.
۱۷۴. تاریخ بغداد ۱٤۸/٤ - ۱۵۰.
۱۷۵. زمر / ۹.

تمام فجایعی که امت اسلام در طول تاریخ خود پس از پیامبر اکرم با آن روبرو شده است به همین موضوعِ کنار گذاشتن فردِ برتر و لایقتر و جلو انداختن شخص پایین تر بازگشت می کند. و اگر این چنین کاری در جامعه اسلامی صورت نمی گرفت، شخص افضل و برترین فرد امّت با رهبری حکیمانه خود، به نرمی و آرامی امّت را به سوی سرچشمه جوشان سعادت و هدایت رهبری می فرمود. چنانکه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) در خطبه ای که بلافاصله بعد از بالا رفتن ابوبکر از پلّکان خلافت و نشستن بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و برکنار کردن امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) از این جایگاه که پیامبر اکرم آن حضرت را برای آن معیّن فرموده بود، به همین نکته مهم اشاره فرموده اند.

٤. **غلوّ:** تاریخ نویسان، حرکت غالیان را در تاریخ اسلام از خطرناکترین و نابودکننده ترین حرکات برای جامعه اسلامی آن روز می دانستند. چرا که این حرکت سیاسی و عقیدتی با هدف ضربه زدن به اسلام از داخل پایه ریزی شده بود. البتّه تحلیل این حرکت از جانب مورّخان همیشه حتّی امروز هم مشکل و سخت بوده است. چرا که خودِ آورندگان و داعیان این فکر و عقیده دست به قلم نبرده و عقاید خود را تدوین ننموده اند. حرکت غلات در درازمدّت ادامه پیدا نکرد، بلکه مدّت کوتاهی بر صحنه سیاست ظاهر شد و سپس به سرعت غروب کرد. امام صادق(علیه السلام) با درك صحیح از خطرناك بودن این عقیده، به سرعت در مقابل آن موضع گرفته و برائت و بیزاری خود را از این عقیده و تمام اصول آن آشکارا بیان کرده و کسانی را که مبلّغ این عقیده بوده اند مانند ابوالخطّاب مورد لعن قرار داده و مردم را از هدف های ناپاك صاحبان این عقیده برحذر داشته است.

ابتدای حرکت غلات در اواخر حکومت امویان به وجود آمد. ابوالخطّاب به صورت پنهانی افکار خود را در شهر کوفه رواج داد. در زمانی که کوفه دستخوش امواج جریانات سیاسی بود. در آن زمان حرکت عبّاسیان راه خود را به سوی پیروزی باز می کرد. ابوالخطّاب از آن جهت کوفه را برای نشر عقاید خود انتخاب کرد که می دانست دوستداران و پیروان اهل بیت در این شهر زیادند، و احساس کرد می تواند با فکر ناپاك خود دوستی و محبّت اهل بیت را بدین گونه زشت و بی اعتبار ساخته و ضربه ای به پیروان اهل بیت از این راه وارد آورد. ابوعبّاس بغوی گوید: در محله غربی کوفه در کنیسه ای به نام دارالرّوم بر فثیون نصرانی داخل شدم و بین ما سخنانی گذشت. من از فثیون در رابطه با ابن کلاب سؤال کردم. فثیون گفت: خداوند عبدالله (ابن

کلاب قطّان) را بیامرزد. او به نزد من می آمد و در آن گوشه می نشست ـ به ناحیه ای از کلیسا اشاره کرد ـ او احادیث مرا نقل می کرد و اگر بیشتر زنده می ماند، ما می توانستیم همه مسلمانان را به دین نصرانی درآوریم.

غلات معتقد بودند که چیزهای روحانی مانند ملائکه می توانند با جسد جسمانی ظهور کنند و این امر از نظر عقلی محال نیست. حال این مطلب یا در جانب خیر است مانند ظهور جبرئیل(علیه السلام) در برابر بعضی از اشخاص به صورت یکی از اعراب. و از ناحیه شر مانند ظهور شیطان به صورت انسان تا اینکه شرّ و بدی را به صورت انسانی به انجام برساند. یا ظاهر شدن جنّ به صورت بشر تا اینکه بتواند با زبان انسانی سخن بگوید. به همین ترتیب آن ها می گویند: خداوند متعال نیز می تواند به صورت اشخاص ظاهر شود. و چون بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کسی برتر از حضرت علی(علیه السلام) نبوده و بعد از او هم فرزندان آن حضرت به این کرامت اختصاص یافته و آن ها بهترین خلق خدا می باشند، خداوند به صورت آن ها جلوه کرده و به زبان آن ها سخن گفته و با دست آن ها کار می کند. و به خاطر همین، اسم «الهیّه» بر آن ها نهاده شد!! آن ها این خصوصیّت را فقط به حضرت علی(علیه السلام)داده و دیگران را از این خصوصیّت بی بهره می دانستند. چرا که به اعتقاد آنان خداوند متعال امیر المؤمنین(علیه السلام) را در رابطه با اسرار باطنی تأیید و یاری کرده بود[۱۷۶].

از اینجا ابوالخطّاب اعتقادات خود را آغاز کرد و سپس گمان کرد که ائمّه پیامبرند. پس از آن ادّعا کرد که آن ها خدایان اند. ابوالخطّاب معتقد به خدایی جعفر بن محمّد امام صادق(علیه السلام) و خدا بودن پدران پاك آن حضرت(علیهم السلام) گردید. سپس گفت آن ها فرزندان خدا و دوستان او هستند! او می گفت: الهیّت نوری است که در نبوّت نهفته و نبوّت نوری است که در امامت است و جهان از این آثار و نورها خالی نخواهد بود. ابوالخطّاب گمان می کرد که جعفر بن محمّد(علیه السلام)خداوند زمان خود است. او می گفت: جعفر بن محمّد همین شخصی که مردم او را می بینند نیست. بلکه او چون به این عالم نزول کرده، به این صورت درآمده و مردم او را به این شکل می بینند[۱۷۷]!

اینها مهمترین جهت گیری های فکری منحرفی بود که در زمان امام صادق(علیه السلام)رایج گشته بود و ما به زودی موضع گیری امام(علیه السلام) و روش های

---

۱۷۶. شهرستانی، الملل و النحل ۱ / ۱٦۸.
۱۷۷. شهرستانی، الملل و النحل ۱٦۸/۱.

آن حضرت را در برخورد با این افکار منحرف که با هدف درمان این دردی که در جامعه اسلامی آن زمان رو به گسترش بود به انجام می رساندند، پیگیری خواهیم کرد.

بخش دوم

نیازهای دوره حضرت امام صادق(علیه السلام)

پس از آشنایی با مظاهر فساد و انحرافی که در عصر امام صادق(علیه السلام) همه عرصه های زندگی مردم را اشغال کرده بود می توان عمق فاجعه ای را که امام صادق(علیه السلام) از ابتدا با آن روبرو بود درك کرد.

امام(علیه السلام) در برهه پایانی حکومت امویان به شرایطی دست پیدا کرد که در آن به سبب ضعف دولت اموی، مراقبت ها قدری کمتر شده بود و امام صادق(علیه السلام) به روشنی می دید که بخش اعظم جامعه اسلامی دستخوش انحراف و دوری از زندگی واقعی گردیده اند، ارزش های جاهلی دوباره پا به عرصه وجود نهاده و قواعد بیگانه از دین در فهم قرآن و سنت راه یافته و مضمون و جوهره آن را وارونه کرده است، آن حضرت مشاهده می کرد که اوضاع در اواخر عصر اموی که روزگار رشد مکاتب فکری و جریانات سیاسی دور از اسلام بود روز به روز بحرانی تر شده و اکثریت قریب به اتفاق مردم در اثر مشاهده ستم و بیدادی که بر هر دادخواه و معترضی که سرِ مخالفت با دستگاهِ منحرف از دین بنی امیه را داشت روا داشته می شد به امید و آرزوی نابودی بنی امیه دل خوش کرده و کنج عزلت گزیده بودند.

امام صادق(علیه السلام) همه این مسائل را به دقت مورد بررسی قرار داده و با حوصله تمام شروع به حل کردن آن ها نمود.

گفتگوی سُدیْر صیرفی و امام صادق(علیه السلام) را با هم می خوانیم:

سدیر گوید: بر امام صادق(علیه السلام) داخل شده و به محضرش عرضه داشتم: به خدا سوگند، در خانه نشستن سزاوار شما نیست.

فرمود: **چرا ای سدیر؟**

عرض کردم: چون شما دوستداران، شیعیان و یاوران زیادی دارید، به خدا سوگند اگر حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به اندازه شما یار و یاور می داشت هرگز مردان قبیله تیم و عدی چشم طمع به جایگاه او نمی دوختند.

فرمود: ای سدیر، گمان می کنی یاران من چند نفر باشند؟

عرض کردم: یکصد هزار نفر.

فرمود: یکصد هزار نفر؟

عرض کردم: آری، و بلکه دویست هزار نفر.

فرمود: دویست هزار نفر؟

عرض کردم: آری، و بلکه نصف مردم دنیا.

حضرت قدری سکوت فرموده و سپس فرمودند: برای تو مشکل نیست با من به ینبُع[۱۷۸] بیایی؟

عرض کردم: آری، آن حضرت دستور دادند تا یك درازگوش و یك استر را زین کردند، من اول بر درازگوش سوار شدم حضرت فرمودند: ای سدیر آیا از درازگوش چشم پوشی می کنی تا من بر آن سوار شوم؟

عرض کردم استر زیباتر و نجیب تر از درازگوش است.

فرمود: من در سواری با درازگوش راحت تر هستم.

من از درازگوش به زیر آمده و آن حضرت بر آن سوار شدند و به راه افتادیم تا اینکه وقت نماز فرارسید. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: ای سدیر پیاده شو که وقت نماز است اما پس از آن فرمودند: این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست. پس به راه خود ادامه دادیم تا اینکه به منطقه ای رسیدیم که خاکی سرخ فام داشت، چون به آن منطقه رسیدیم، چشم امام صادق(علیه السلام) به جوان چوپانی افتاد که تعدادی بزغاله را می چراند، آن حضرت به من فرمودند: اگر به تعداد این بزغاله ها پیرو می داشتم، خانه نشینی بر من جایز نمی بود.

سدیر گوید: پس از نماز به سراغ گله بزغاله ها رفتم و آن ها را شمارش نموده، دیدم که هفده بزغاله می باشند[۱۷۹].

امام صادق(علیه السلام) این چنین تشخیص داده بودند که برای جامعه ای که از فساد و تباهی آکنده گردیده است مهمترین نیاز، ایجاد جریان اصیل اسلامی است که توانایی حمل ارزش هایی را که پیامبر گرامی اسلام از جانب خدا آورده بود، داشته باشد.

در عین حال، لازم بود که مردم از حکومت های ستمکار به دور باشند تا آلت دست آنان نگردند.

پس تنها راه مبارزه با حکومت فاسد، نشاندن ارزش های اسلامی و ایجاد جریان فعال سیاسی بود که در ریشه کنی، یا حداقل کم کردن ستم ها مشارکت داشته باشد، چرا

---

۱۷۸. ینبُع قلعه ایست در مسیری که حاجیان مصر از آن راه به مکه می آیند و در آن چند چشمه آب و نخلستان است .

۱۷۹. کافی ۲ / ۲۴۲، بحار الانوار ۴۷ / ۳۷۲ .

که اگر اراده گروه زیادی از مردم بر استقرار عدالت قرار بگیرد، حاکم حتی اگر ظالم هم باشد مجبور به برپا داشتن عدالت می گردد زیرا اکثریت مردم با بیداری ژرف اسلامی استبداد را نفی کرده و خواهان عدالت شده اند.

امام صادق(علیه السلام) از عملیات مسلحانه مستقیم بر ضد حاکمان منحرفِ زمان خود صرف نظر کرد و این مطلب نشان دهنده اختلاف در فورمول های سیاسی است که شرایط زمان به افراد دیکته می کند و امام صادق(علیه السلام) عمیقاً طبیعت کارهای انقلابی را درك می کرد.

امام صادق(علیه السلام) تلاش کرد تا به دور از سرو صدا و بدون تصریح به کارهای سیاسی و انقلابی به سوی ایجاد جریان مردمی فراگیر، همچنین تربیت جماعت نخبگانِ صالح که چون نمایندگان ائمه(علیهم السلام) محسوب می شدند و نظارت بر عملکرد و تنظیم خط مشی آنان در مبارزه با انحرافِ فراگیر حرکت کرده و این افراد را به جبهه متحدی در انجام انقلاب فکری و ایجاد بستر مناسب برای دیگرگون ساختن فساد موجود در کوتاه مدت یا دراز مدت بدل کند.

امام صادق(علیه السلام) در فعالیت خود دو گونه از انحراف را مورد هدف قرار دادند:

گونه اول: انحراف سیاسی که در رهبری دولت نمود پیدا می کرد.

گونه دوم: انحراف عقیدتی، فکری و اخلاقی و پس از آن انحراف سیاسی که در میان امت اسلام پیدا شده بود.

امام صادق(علیه السلام) سمت گیری حرکت انقلابی - عقیدتیِ خود را در دو زمینه مهم قرار داد:

یك: تماس فراگیر با اقشار امت و جهت گیری های سیاسی و فکری آنان.

دو: پی گیری ایجاد دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام).

که هر دو از زمینه های فعالیتی عمومی به شمار می آمد و ما در همین فصل به بحث در باره آن خواهیم پرداخت.

فعالیت های خاص امام(علیه السلام) با محورهای مختلف آن در تربیت گروه نخبه خلاصه می شود که در بخش سوم این قسمت به آن خواهیم پرداخت.

رویکرد امام(علیه السلام) **به گرایش های فکری و سیاسی**

بحث در این زمینه از فعالیت امام(علیه السلام) به چند محور مختلف تقسیم می شود:

۱. محور عقیدتی سیاسی

امام(علیه السلام) این محور را در چند فعالیت متمرکز کردند:

اول: جا انداختن این فرهنگ که حکومت های ستمگر مشروعیت نداشته و هر گونه مراجعه به آن ها حتی در رابطه با حل و فصل دشمنی ها و دعواها حرام می باشد به این روایت توجه کنید:

«إيّاكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، ولكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فإنّي قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه»؛ مبادا که هیچ یك از شما دیگری را برای محاکمه نزد اهل جور ببرد، در میان خود شخصی را پیدا کنید که قدری از دانش قضاوتِ ما(اهل بیت) آگاهی داشته باشد; او را به حکمیت میان خود بگمارید که من او را در میان شما به قضاوت منصوب کرده ام[۱۸۰].

و فرموده است:

هر مؤمنی که مؤمن دیگری را در دعوا و شکایت، نزد قاضی یا سلطان ستمگری ببرد و او به غیر از آنچه حکم خداوند است در میان آن دو حکم کند در گناه آن قاضی شریك است[۱۸۱].

و از ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هر مردی که با برادر خود در مورد حقی درگیری داشته و یکی از برادران دینی، او را بخواند تا اختلاف را حل کند; اما او نپذیرد و شکایت نزد این ها (دستگاه ستم) ببرد از افرادی خواهد بود که مشمول این آیه شریف قرآن هستند: (آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده اند [با این همه] می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند)[۱۸۲][۱۸۳].

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما در باره بدهکاری یا میراث اختلاف پیدا می کنند و شکایت به نزد حاکم یا دستگاه قضایی آن ها می برند آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمودند:

هر کس محاکمه را به آنان ارجاع دهد چه بر حق باشد، یا باطل محاکمه به نزد طاغوت برده است و مالی که با حکم آن ها به دست بیاورد حرام است اگرچه حق مسلم او باشد چرا که این حق مسلم را با حکم طاغوت به دست آورده، در حالی که خداوند به او فرمان داده تا به طاغوت کفر ورزد; خداوند

---

۱۸۰. وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۳ ح ۵ به نقل از کافی، فقیه و تهذیب.
۱۸۱. همان ۲۷ / ۱۱ ح ۱ از همان منابع.
۱۸۲. نساء/ ٦٠ .
۱۸۳. وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۲ ح ۵ .

متعال می فرماید: (می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند)[۱۸۴]»[۱۸۵].

در روایت دیگری نیز همکاری با نظام های ستمگر را تحریم کرده و فرموده اند:

(اعوان ظلمه) همکاران ستمگران در روز قیامت در خیمه هایی از آتش در انتظار می مانند تا خداوند به حساب همه بندگان رسیدگی نماید[۱۸۶].

و نیز فرموده اند:

آنان (حاکمان ستمگر) را حتی در ساختن مسجد یاری نکنید[۱۸۷].

و به یکی از یاران خود فرمودند:

ای عذافر خبردار شدم که با ابوایوب و ربیع [از عوامل دولت جور]همکاری داری، چگونه خواهی بود روزی که نام تو را در شمار اعوان ظلمه بانگ کنند.[۱۸۸]

علی بن ابی حمزه گوید: دوستی داشتم که از کارمندان دستگاه بنی امیه بود. او از من خواست تا برایش از امام صادق(علیه السلام) اجازه ملاقات بگیرم. من چنین کردم و او چون بر امام صادق(علیه السلام) وارد شد سلام کرد و نشست سپس عرضه داشت: فدایت شوم، من دبیر دیوان این قوم هستم و از این راه مال بسیاری کسب کرده ام و در کسب آن اموال چندان مقید به حلال و حرام نبوده ام.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند تا برایشان نویسندگی کند و مالیات ها را جمع آوری نماید و با این کار موجب زیادی جمعیت آن ها شود، هرگز نمی توانستند حق ما را از ما بگیرند; اگر مردم آن ها و آنچه را در دست آنان بود ترک می کردند، جز آنچه در دست آن ها بود به چیزی دست نمی یافتند.

جوان پرسید: حال راه نجات من از این گرفتاری چیست؟

امام(علیه السلام) پاسخ دادند: « اگر بگویم به کار می بندی؟»

جوان گفت: آری به کار می بندم.

فرمود: آنچه از این راه به دست آورده ای از خود دور کن; آن چه را که صاحبانش را می شناسی به صاحبانش بازگردان و آن مقدار که صاحبانش را نمی شناسی در راه خدا تصدق کن[۱۸۹].

دوم: فرهنگ سازی بر اساس اصول سیاسی صحیح و از راه بیان جایگاه ولایت غصب شده، که با استفاده از آیات قرآن انجام می گردید.

---

۱۸۴. نساء/ ٦٠ .
۱۸۵. وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۳ ح ٤ به نقل از کافی و تهذیب.
۱۸٦. وسائل الشیعه ۱۷ / ۱۷۹ ح ٦ به نقل از کافی و تهذیب.
۱۸۷. وسائل الشیعه ۱۷ / ۱۷۹ ح ٦ به نقل از تهذیب.
۱۸۸. وسائل الشیعه ۱۷ / ۱۷۹ ح ٦ به نقل از کافی .
۱۸۹. ابن شهر آشوب، مناقب ۳ / ۳٦٥، بحار الانوار ٤۷ / ۱۳۸، کافی ٥ / ۱۰٦ .

آن حضرت در شرایطی که مکاتب فکری حاکم بر فرهنگ جامعه فقط به پوسته ظاهری آیات قرآن بسنده کرده و از درك عمق و تأویل آن عاجز بودند; آیه شریف: **(وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِكَلِمات فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِمامًا قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ);** و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد) را این گونه توضیح دادند که: خداوند متعال ابتدا ابراهیم را به مقام بندگی خود برگزید، سپس او را به مقام نبوت منصوب کرد، پس از آن به مقام رسالت ارتقایش داد پس از آن او را به مقام خُلَّت (دوستی) برگزیده و درنهایت او را منصب امامت داد، آنگاه که همه شرایط لازم در او جمع شد به او خطاب کرد که: **(قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِمامًا);** [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

آنگاه امام صادق(علیه السلام) ادامه دادند: «آن قدر این مقام در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود که گفت: **(قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ);** [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد ; آری هیچگاه بی خرد بر پرهیزگار پیشوایی نمی یابد(۱۹۰).

آن حضرت آیه شریف: **(صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً);** این است نگارگری الهی; و کیست خوش نگارتر از خدا؟)(۱۹۱) را چنین تفسیر فرموده اند که این نگار گری همان به رنگ اسلام در آوردن مردمان است(۱۹۲) و در کلام دیگری دادن رنگ ولایت[امام بر حق حضرت علی(علیه السلام)] به مؤمنان در عهد و پیمان [عالم ذر] است(۱۹۳).

علامه طباطبایی در توضیح این کلام آن حضرت، فرموده اند: این معنی از باطن آیه گرفته شده است.

امام صادق(علیه السلام) برای مردم از امیرالمؤمنین(علیه السلام) سخن گفته و حدیث غدیر را برای آنان می خواند، واقعه ای که مهمترین رویداد سیاسی در طول حیات امت اسلام بود. آن حضرت برای پیشگیری از به فراموشی سپرده شدن این رویداد مهم به یاد آوری آن می پرداختند. از کلمات آن حضرت در باره حضرت علی است که فرمود:

او کسی است که به ولایت خوانده شده و امامتش در روز غدیر خم با گفته پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از قول خداوند متعال اثبات گردیده که فرمود: آیا من در صاحب اختیاری شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ مردم پاسخ دادند: البته، فرمود: پس هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم این علی مولای او است خداوندا هر کس او را دوست می دارد دوستش بدار و هرکس با او دشمنی

---

۱۹۰. المیزان ۱ / ۲۷٦ .
۱۹۱. بقره/ ۱۳۸ .
۱۹۲. تفسیر صافی ۱ / ۱۷٦ .
۱۹۳. تفسیر عیاشی ٦۲ / ۱ .

می کند با او دشمن باش، هرکس او را یاری می نماید یاریش کن و هر کس او را وامی گذارد خوار و تنهایش ساز و هر کس کمك کار او است کمك کارش باش.[194]

در آن زمان که هنگام کشته شدن ولید و اختلاف در میان اهل شام بود نظر جماعت معتزله در باب خلافت این بود که (محمد [بن عبدالله] بن حسن) را به خلافت برگزینند.

در همین وقت هیأت بلند پایه ای از آنان که در میانشان اشخاصی چون عمرو بن عبید، واصل بن عطا و حفص بن سالم بودند به دیدار امام صادق(علیه السلام)آمدند.

پس از اینکه این گروه نظر خود را منوط به نظر رهبر فکری خود عمرو بن عبید کردند، گفت و گویی طولانی میان امام صادق(علیه السلام) و عمرو درگرفت; امام(علیه السلام)به او فرمود: «ای عمرو اگر مردم امر خلافت را بدون خونریزی و مشکلی به عهده تو واگذار کنند و بگویند کسی را به خلافت برگزین، تو چه کسی را به خلافت انتخاب خواهی کرد؟».

عمرو فوراً پاسخ داد آن را در میان مسلمانان به شوری می گذارم.

امام(علیه السلام) فرمودند: «در میان همه امت؟» گفت: بله. امام(علیه السلام) فرمود: «در میان فقیهان و نیکان آن ها؟» گفت: آری. فرمود: «در میان قریش و غیر قریش؟» گفت: در میان عرب و عجم.

فرمودند: «ای عمرو مرا آگاه کن، آیا تو ابوبکر و عمر را قبول داری یا از آن دو بیزاری می جویی؟» گفت: آن ها را به خلافت قبول دارم.

امام(علیه السلام) فرمودند: «ای عمرو اگر تو کسی بودی که از آن دو بیزاری می جستی، می توانستی بر خلاف عملکرد آن ها گام برداری، اما اگر تو دوستدار آنانی، بدان که نظر تو مخالف آن ها است. عمر شخصاً ابوبکر را به خلافت برگزید و در این کار با احدی مشورت نکرد. ابوبکر نیز در هنگام مرگ خلافت را به عمر بازگرداند و او هم با کسی مشورت نکرد. عمر هم در پایان خلافت خود، آن را در میان شش نفر به شوری گذاشت و از انصار کسی را در آن شوری قرار نداد بلکه تمام اهل آن شوری از قریش بودند. سپس مردم را در باره رأی این شش نفر به گونه ای سفارش کرد که فکر می کنم تو و یارانت چندان از آن خشنود نیستید.

در اینجا عمرو به امام(علیه السلام) عرض کرد: عُمر چه کرد؟

امام(علیه السلام) فرمودند: «او سه روز به صهیب دستور داد تا نماز جماعت را اقامه کند و این شش نفر در طول این سه روز به مشورت بپردازند و جز فرزند عمر کس دیگری در میان جلسه آنان داخل نشود که البته او حق هیچ گونه دخالتی در امر تصمیم گیری آن ها نداشت. سپس به گروه مهاجر و انصاری که در

---

194. عوالم العلوم والمعارف ١٥ / ٣ ـ ٢٧٠ ـ ٢٧١ و ر.ك شواهد التنزيل ١ / ١٨٧، درّالمنثور ٢ / ٢٩٨، فتح القدير ٣ / ٥٧، روح المعانی ٦ / ١٦٨ .

حضورش بودند توصیه کرد که پس از تمام شدن مهلت سه روزه اگر اعضای شوری نتوانستند کسی را به خلافت برگزینند هر شش تن را گردن بزنند، و اگر چهار تن از آنان پیش از پایان سه روز به نتیجه رسیده و دو نفر با آنان مخالفت کردند، آن دو نفر را گردن بزنند... آیا شما در شورایی که قصد تشکیل آن را در میان مسلمانان دارید به چنین شرایطی راضی می شوید؟»

۲. محور فکری فرهنگی

الف ـ رویارویی با جریان های الحادی

از گام هایی که امام صادق(علیه السلام) برداشتند، روبه رو شدن با جریانات الحاد و بی دینی بود که شرح آن در سابق گذشت امام(علیه السلام) در مقابله با آنان از روش های مختلف استفاده می کردند تا اینکه همه محتوای آن ها را بیرون ریخته و در برابر اهداف ناپاك آنان ایستادگی نماید.

حال به بیان نمونه هایی از این فعالیت ها می پردازیم:

۱. میان امام صادق(علیه السلام)و یکی از سران حرکت کفر و الحاد، به نام (ابوشاکر دیصانی) چندین مناظره برگزار شد که در تمام آن ها امام(علیه السلام) او را شکست داده، افکار و گمان های واهی او را باطل می نمودند.

در یکی از این مناظره ها ابوشاکر از امام(علیه السلام) پرسید: چه دلیلی هست که تو سازنده و آفریننده ای داری؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: وقتی در خود مطالعه کردم دیدم که از یکی از این دو حال بیرون نیستم، یا خود، خویشتن را به وجود آورده ام و یا دیگری مرا به وجود آورده است. اگر خود به وجود آورنده خودم باشم باز از دو حال بیرون نیست یا هنگامی که خودم را می ساختم موجود بوده ام، یا موجود نبوده ام اگر موجود بوده ام چه نیازی بود که خود را بسازم و اگر موجود نبوده ام معنایش عدم من است و خوب می دانی که عدم نمی تواند ایجاد کننده هستی باشد. پس نتیجه می گیریم که شق سوم صحیح است و آفریننده من کسی غیر از من است [که وقتی من در کتم عدم بودم او وجود داشته] و او کسی جز خداوند ربّ العالمین نیست[۱۹۵].

۲. روزی دیصانی بر امام صادق(علیه السلام)وارد شد و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن در کنار امام(علیه السلام) پسر بچه ای بود که تخم مرغی در دست داشت، امام(علیه السلام)تخم مرغ را از او گرفته و رو به دیصانی کرده فرمود: ای دیصانی این که

---

۱۹۵. بحار الانوار ۳ / ۵۰ به نقل از توحید صدوق.

می بینی دژی است مخفی که گرداگرد آن را ابتدا جداره ای ضخیم و سپس پرده ای لطیف فرا گرفته است و در میان آن طلای ذوب شده و نقره ذوب شده است که با هم آمیخته نمی شوند. این تخم به همین حالت باقی است، نه هیچ اصلاحگری از آن بیرون آمده تا از خوبی درون آن خبری بیاورد و نه هیچ مفسده جویی در آن رفته تا نشانه فسادش باشد، کسی نمی داند آیا برای نرینه آفریده شده یا برای مادینه که ناگهان شکافته می گردد و از آن انواع مختلف پرندگان همچون طاووس بیرون می آید آیا تو دست تدبیر هیچ مدبری را در پس این همه صنعت نمی بینی؟.

دیصانی مدتی سر به زیر انداخت، سپس توبه اش را آشکار کرد و از آنچه که گفته بود بیزاری جست[۱۹۶].

۳. زندیق دیگری که از زنادقه مشهور بود به نزد امام صادق(علیه السلام) آمد و چند مسئله حساس را از آن حضرت پرسید که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. پرسید: بندگان چگونه خدایی را که نمی بینند پرستش می کنند؟

امام(علیه السلام)در پاسخ او فرمودند: دل ها با نور ایمان او را می بیند، عقل ها با بیداری از غفلت مانند هر چیز آشکاری وجودش را تأیید می کند و چشم ها با دیدن نظم و خوش ترکیبی نظام هستی و استحکام روابط آن و سپس با دیدن پیامبران و نشانه های خداوندی، کتاب های آسمانی و احکام خلل ناپذیر آن او را مشاهده کرده و دانشمندان به دیدن آثار عظمتش اکتفا کرده نیازی به دیدنش با چشم سر نمی بینند»[۱۹۷].

پاسخ امام(علیه السلام) متضمن يك دلیل وجدانی است که همان دلالت مخلوقات بر وجود خالق و پی بردن به مؤثر از راه دیدن اثر باشد مانند خلقت کهکشان ها که بدون تکیه بر چیزی جز قدرت خداوند متعال در فضا معلق هستند.

سپس فرموده که خردهای بیدار و دل های آرامش یافته از ایمان است که از دیدن مخلوقات بدیع خداوند متعال، خدا را مشاهده می کند چرا که همیشه اثر بر مؤثر و معلول بر علت دلالت می کند.

۲. پرسید: پیامبران را چگونه اثبات می کنید؟

امام صادق(علیه السلام) در جواب او فرمودند:

چون ثابت کردیم که خالقی داریم که ما را آفریده و از ما و هرچه آفریده بالاتر و برتر است و این آفریننده دارای حکمت بوده و مخلوقات او هم نمی توانند او را به عیان مشاهده و لمس کرده و با هم تماس مستقیم داشته باشند تا در مسائل مختلف با هم گفتگو کنند لازم است تا در میان خلق خود سفیرانی داشته باشد تا آنان، مردم را به منافع و مصالح و آنچه موجب بقای آنان بوده و ترك آن باعث نابودی آن ها خواهد بود

---

۱۹٦. اصول کافی ۱ / ۸۰، احتجاج ۲ / ۷۱ ـ ۷۲ .
۱۹۷. احتجاج ۲ / ۷۷ .

راهنمایی کنند. پس ضرورت وجود امر و نهی کنندگانی که از جانب آفریننده حکیم دانا در میان مخلوقات به این کار مأمور شده باشند ثابت شد. و دانسته شد که خداوند در میان خلق خود کسانی دارد که او را به مردم می شناسانند و آن ها پیامبران خدا و برگزیدگان او از میان مخلوقات بوده، حکیمانی هستند که خداوند آنان را بر اساس حکمت تربیت کرده و در میان مردم برانگیخته است، آنان در تمام شئون زندگی، با مردم اشتراك داشته و از نظر خلقت و شکل و شمایل و حالات زندگی فرقی با مردم ندارند، اما در عین حال از جانب خداوند حکیم دانا به وسیله حکمت و دلیل و برهان و معجزاتی از قبیل زنده کردن مردگان و شفادادن به نابینای مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی، تأیید شده اند، پس زمین خالی از حجت نمی ماند حجتی که دارای چنان دانشی باشد که بر راستی آن چه پیامبران آورده اند و همچنین بر عدالت آنان دلالت داشته باشد.

امام صادق(علیه السلام) اضافه کردند:

اعتقاد ما بر این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نخواهد بود و این حجت حتماً باید از نسل انبیا باشد و خداوند هیچ پیامبری را از غیر نسل پیامبران به پیامبری برنگزیده است، زیرا خداوند برای آدمیان راهی نورانی تشریع کرده و نسل پاکیزه ای از حضرت آدم خارج ساخته که انبیا و رسولان را از آن به وجود آورده که خالص ترین جوهره الهی، و برگزیدگان خداوند هستند، در پشت های پدران پاك پاکیزه مانده و در رحم مادران محافظت شده اند و هرگز زناکاری جاهلیّت و درهم ریختگی نسب هایشان به این نسل پاك اصابت نکرده است، چرا که خداوند متعال آنان را در چنان جایگاه بلندی قرار داده است که برتر و بالاتر از آن جایگاهی نیست.

پس هرکه خزانه دار دانش خداوندی، امانتدار علم غیب، امانتدار اسرار الهی ، حجت خداوند بر بندگان و زبان گویا و مترجم کلام خداوند بر آنان باشد، باید که داری چنین نسب پاکی باشد، پس ممکن نیست، حجت خداوند از نسلی غیر از نسل پیامبران باشد، او با علمی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به میراث برده، در میان مردم جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله)است و اگر مردم امامتش را انکار کردند سکوت پیشه می کند، اگر هم تا کنون امت اسلام، علیرغم اختلافی که در دانش دینی دارند و رای و قیاسی که در میان آن ها رایج شده باقی مانده است، به برکت مقدار کمی از علم پیامبر است که در دست آن ها است، و اگر آنان به امامتِ امام و جانشین پیامبر گردن نهاده، از او پیروی نموده و دانش دینی را از او می آموختند، عدالت در جامعه ظهور کرده، اختلاف و درگیری از میان آنان رخت بر بسته، ثبات و استقرار بر کار شان حاکم شده، دین آشکار گشته و یقین بر شك پیروز می گردید، اما بعید است که مردم، پس از فقدان پیامبر به پیروی از امام بر حق گردن نهند چرا که تاکنون هیچ پیامبری از دنیا نرفته است مگر این که پیروانش از پس او دستخوش اختلاف و درگیری گردیده اند.

۳. پرسید: این حجت با چنین صفاتی به چه کار می آید؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ فرمودند: « **يقتدى به ، ويخرج عنه الشيء بعد الشيء، مكانه منفعة الخلق، وصلاحهم فإن أحدثوا في دين الله شيئاً أعلمهم، وإن زادوا فيه أخبرهم، وإن نقصوا منه شيئاً أفادهم»؛** از جانب مردم مورد تبعیت قرار گرفته، دانش ها یکی پس از دیگری از او بروز می کند، بودن او سود رسانی به مردم و اصلاح امور آن ها است، اگر روزی در دین بدعتی آوردند یا چیزی به دین خدا افزوده یا از آن کاستند، آگاهشان می کند[۱۹۸].

در این گفت و گوی عمیق و سطح بالا امام صادق(علیه السلام) آنقدر به پاسخ های مستدل و مفصل خود ادامه دادند که شمار سؤال و پاسخ ها به نود و پنج رسید و ما برای اختصار به نقل سه موردِ اول بسنده کردیم.

ب . مبارزه با جریان غلُوّ

موضع امام صادق(علیه السلام) در برابر جریان غلو و فعالیت های غالیان بسیار استوار و قاطع بود، آن حضرت به سُدیر فرموده اند:

ای سُدیر چشم و گوش، پوست و مو، و گوشت و خون من از این گروه بیزار است، خدا و رسول نیز از ایشان بیزار باد، اینان بر دین من و پدران من نیستند، به خدا سوگند که در روز قیامت که خداوند میان من و آنان جمع کند بر آن ها خشمگین است[۱۹۹].

میسره گوید: پیش امام صادق(علیه السلام) از «ابوالخطاب» [از سران غُلات] سخن به میان آوردم آن حضرت در حالی که تکیه داده بودند انگشت خود را به سمت آسمان بلند کرده و فرمودند:

لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر ابوالخطاب باد، خداوند را شاهد می گیرم که او کافر، فاسق و مشرك بوده و با فرعون محشور می گردد و شب و روز در شدیدترین عذاب ها با او همراه است.

سپس فرمود:

به خدا سوگند، به خدا سوگند که من برتر از آنم که این دوزخیان گرداگرد من باشند[۲۰۰].

عیسی بن ابی منصور گوید: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

خداوندا ابوالخطاب را لعنت کن، که او در همه احوال، حتی در میان بسترم باعث نگرانی من شده است، خداوندا داغی آهن را به او بچشان[۲۰۱].

---

۱۹۸. شیخ طبرسی، احتجاج ۲ / ۷۷ ـ ۷۸.
۱۹۹. اصول کافی ۱ / ۲٦۹ .
۲۰۰. کشّی، اختیار معرفة الرجال ۲٦۹ ح ٥۲٤ .
۲۰۱. اختیار معرفة الرجال ۲۹۰ ح ٥۰۹ و به نقل از آن عوالم العلوم والمعارف ۲۰ / ۲ ح ۱۱٥۱ .

امام صادق(علیه السلام) در برابر این طایفه خطرناك موضع بسیار سختی داشته و حتی چشم برهم زدنی از مبارزه با آنان کوتاه نیامدند، تا اینکه موفق به خنثی کردن توطئه های آنان ـ که بر آمده از کینهورزی های یهود با اسلام و دنباله فتنه انگیزی های تاریخی آنان بر ضد آن بود ـ گردیدند، و اگر مختصر مجالی به آنان داده یا لحظه ای در مبارزه با آنان سستی کرده بودند، کمر تشیع را می شکستند.

از دو روایتی که به ذکر آن خواهیم پرداخت می توان به شدت سوز و درد امام صادق(علیه السلام) و بیم آن حضرت از مؤثر شدن این دعوت انحرافی که با شعار دروغین حبّ اهل بیت(علیهم السلام) به میدان آمده بود در میان امت را به خوبی دریافت.

از عنبسة بن مصعب روایت شده که گفت: امام صادق(علیه السلام) به من فرمودند: از ابوالخطاب چه شنیده ای؟ عرض کردم: شنیدم که ابوالخطاب می گفت: شما دست خود را بر روی سینه اش نهاده و فرموده اید که او حامل دانش، محل اسرار و امین بر زنده و مرده ما است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

به خدا سوگند چنین نیست، هرگز عضوی از بدن من عضوی از بدن او را لمس نکرده است; اینکه او ادعا می کند من (امام صادق(علیه السلام)) علم غیب می دانم، به همان خدایی که جز او خدایی نیست من غیب نمی دانم[۲۰۲]; و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش نداده و مرا از برکت وجود زندگانم بهره مند نگرداند اگر من چنین چیزی را به او گفته باشم; و اما این ادعا که من گفته ام او حامل علم ما است هم دروغ است و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش نداده و مرا از برکت وجود زندگانم بهره مند نگرداند اگر چنین چیزی گفته باشم[۲۰۳].

امام صادق(علیه السلام) همچنین در حدیث دیگری به مرازم فرمودند: به غالیان بگو با توبه به سوی خدا باز گردید; که شما کافر، فاسق و مشرك هستید.

وباز به مرازم فرمودند: چون به کوفه رفتی به نزد بشار عشیری برو و به او بگو: جعفر بن محمد به تو می گوید: ای کافر ای فاسق ای مشرك من از تو بیزارم.مرازم گوید: چون که داخل کوفه شدم به بشار گفتم : جعفر بن محمد(علیه السلام)به تو گفته است:ای کافر ای فاسق ای مشرك من از تو بیزارم. بشار گفت: مولایم نامی از من برد؟! گفتم: آری از تو این گونه یاد کرد. گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد»[۲۰٤].

---

۲۰۲. امام(علیه السلام) اینجا در مقام نفی علم غیب استقلالی است که غالیان در باره ائمه(علیه السلام)مدّعی آن هستند نه علم غیبی که از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) عنایت شده است.

۲۰۳. کشّی، اختیار معرفة الرجال ۲۹۲ ح ۵۱۵ وبه نقل از آن در الامام الصادق والمذاهب الاربعة ۲ / ۳۷۵.

۲۰٤. کشّی، اختیار معرفة الرجال ۳۹۸ ح ۷٤٤ وبه نقل از آن در الامام الصادق والمذاهب الاربعة ۲ / ۳۷۵ .

خباثت، پافشاری و برنامه ریزی ریشه دار این فرد تا بدان پایه رسید که پس از شنیدن پیغام امام(علیه السلام) توسط مرازم باز هم برای دیدار با امام صادق(علیه السلام)به نزد آن حضرت رفت. هنگامی که بشار عشیری بر امام(علیه السلام) وارد شد امام صادق(علیه السلام) به او گفتند: از نزد من خارج شو که خداوند تو را لعنت کند به خدا سوگند که من و تو هیچگاه در زیر يك سقف با یکدیگر جمع نخواهیم شد. هنگامی که بشار از مجلس خارج شد ، امام(علیه السلام)فرمودند:

وای بر او خداوند هیچ بنده ای را به مانند این فاجر خوار و کوچك نکرده است; او شیطانی است که به گمراه کردن یاران و شیعیان من آمده است، پس از او برحذر باشید و حاضران این خبر را از قول من به غایبان برسانند که من بنده خدا و زاده کنیز خدا هستم; و پشت پدران و رحم مادران مرا در بر گرفته و سپس خواهم مرد و پس از مرگ برانگیخته شده و مورد بازخواست واقع خواهم گردید[۲۰۵].

ج . ارائه راه صحیح فهم دینی

امام صادق(علیه السلام) در همان زمانی که با این جریانات فکری مبارزه می کرد به مبارزه با جریانات دیگری هم می پرداخت که سنگ بنای بعضی از مکاتب فقهی گردیده بود که با روح شریعت اسلام منافات داشت و ممکن بود دین اسلام را از درون نابود کرده و محتوای آن را تغییر بدهد. از اینجا بود که امام صادق(علیه السلام) یاران خود را از عمل به مبانی این جریانات بر حذر می داشته اند، آن حضرت به ابان بن تغلب فرموده است: «**یا أبان! إنّ السُنة إذا قیست محق الدین**»; ای ابان، اگر سنت مورد قیاس قرار گیرد دین نابود می شود[۲۰۶].

امام در راه اثبات بطلان این مکاتب و عدم مشروعیت آن ها فعالیت گسترده ای داشتند.

ابوحنیفه مکتب قیاس را پایه گذاری کرد و از آن به مانند یکی از منابع استنباط احکام شرعی استفاده می کرد اما امام صادق(علیه السلام) بر کار او خط بطلان کشیده و نادرستی نظریه او را برایش آشکار می نموده است.

به یکی از مباحثاتی که میان امام صادق(علیه السلام) و ابوحنیفه در این رابطه انجام شده است توجه کنید:

---

۲۰۵. کشّی، اختیار معرفة الرجال ۴۰۰ ح ۷۴۶ وبه نقل از آن در الامام الصادق والمذاهب الاربعة ۱ / ۲۳۵ .
۲۰۶. بحار الانوار ۱۰۴ / ۴۰۵ به نقل از محاسن برقی .

گفته شده که «ابن شبرمه» به همراه ابوحنیفه به محضر امام صادق(علیه السلام)رسیدند، امام(علیه السلام) به ابن شبرمه فرمود: «این که همراه تو است کیست؟».

ابن شبرمه پاسخ داد: مردی است که در امر دین دارای بصیرت است.

امام(علیه السلام) فرمودند: «شاید که او در امر دین به رأی خود قیاس می کند؟».

وی پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) رو به ابوحنیفه کرده و فرمودند: «نامت چیست؟» پاسخ داد: نعمان.

امام(علیه السلام) سؤال کرد: «ای نعمان، آیا هیچ سر خود را قیاس کرده ای؟»

ابوحنیفه گفت: چگونه سر خود را قیاس کنم؟

امام به او فرمودند: «فکر نمی کنم چیزی بلد باشی، آیا می دانی که چرا آب چشم شور، ماده داخل گوش تلخ، جداره بینی خنك و آب دهان شیرین و گوارا است؟».

ابوحنیفه حیران شد و از این مطالب اظهار بی اطلاعی کرد. امام(علیه السلام)سؤال دیگری را مطرح کرده و فرمودند: «آیا جمله ای سراغ داری که ابتدای آن کفر، و انتهای آن ایمان باشد؟» ابوحنیفه پاسخ داد نه.

سپس ابوحنیفه از امام صادق(علیه السلام) تقاضا کرد که سرّ این امور را برای او توضیح دهد; اما صادق(علیه السلام) فرمودند:

پدرم از جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مرا خبر داده است که خداوند متعال به فضل و کرم خود برای آدم این خصوصیات را قرار داده که آب چشمش شور است تا اگر چیزی از خارج در آن افتاد آن را پس بزند، گوش ها را تلخ کرد تا اگر حشره ای وارد گوش انسان شد به سمت مغز پیشروی نکند و آن تلخی موجب بازگشت او به خارج از گوش شود، خداوند جداره بینی را در اثر استنشاق هوا سرد کرد تا از فاسد شدن مغز جلوگیری شود، و طعم دهان را شیرین و گوارا کرد تا انسان بتواند طعم غذاهای مختلف را درك کند.

ابوحنیفه دوباره رو به امام صادق(علیه السلام) کرد و عرضه داشت: مرا از جمله ای که ابتدای آن کفر و انتهای آن ایمان است آگاه کن.

امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: در جمله شریف لا اله الا الله چون بنده می گوید «لا اله» کفر است و چون می گوید «الاالله» ایمان است.

آنگاه امام(علیه السلام) ابوحنیفه را از عمل به قیاس چنین نهی فرمودند:

ای نعمان، پدرم از جدم پیامبر مرا خبر داده است که اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود که چون خداوند به همه ملائکه امر فرمود: بر آدم سجده کنید; گفت: (گفت: من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی)[۲۰۷].

ابوحنیفه بار دیگری به محضر امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شد، امام صادق(علیه السلام)از او پرسید: آیا می دانی که کفاره مُحرمی که دندان رباعیه [چهار دندان میان دندان های پیش و دندانهای نیش] آهویی را بشکندچیست؟

ابوحنیفه اظهار بی اطلاعی کرد و گفت: ای پسر پیامبر نمی دانم.

امام فرمودند: آیا ندانسته ای که آهو دندان رباعیه ندارد و فقط دندان ثنایا دارد؟

ابوحنیفه برای بار سوم نیز با امام صادق(علیه السلام) دیدار کرد در این دیدار نیز از پاسخگویی به سؤالاتی که امام(علیه السلام) مطرح فرمودند باز ماند.

از جمله پرسش هایی که امام صادق(علیه السلام) مطرح فرمودند این بود: آیا قتل در نزد خدا گناه بیشتری دارد یا زنا؟ ابوحنیفه گفت: البته قتل.

امام(علیه السلام) فرمودند: چگونه است که خداوند در اثبات قتل دو شاهد را کافی دانسته و لی در اثبات زنا حتماً چهار شاهد را لازم می داند؟ ابوحنیفه هیچ پاسخی برای کلام امام(علیه السلام)که در واقع ردِّ نظریه قیاس او بود نداشت.

سپس امام صادق (علیه السلام) سؤال دیگری را مطرح فرمودند: نماز بالاتر است یا روزه؟» ابوحنیفه در پاسخ گفت: البته نماز بالاتر است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: پس بنا بر نظریه قیاس تو واجب است زن حایض نمازهایی را که در حال حیض نخوانده به جا آورد و قضای روزه هایی را که در آن ایام نگرفته لازم نیست به جا آورد; در حالی که خداوند متعال قضای روزه را واجب کرده و قضای نماز را واجب ننموده است؟!

امام(علیه السلام) با این مثال ها قصد داشت تا به ابوحنیفه ثابت کند که دین خدا با قیاس و استحسان دریافت نمی شود. سپس امام برای بطلان کامل نظریه قیاس ابوحنیفه پرسش دیگری را مطرح فرمودند: آیا بول کثیف تر است یا منی؟» ابوحنیفه در پاسخ گفت: بول کثیف تر است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: پس بنا بر مسلك قیاسی تو باید از بول غسل کرد چون کثیف تر است و چون منی کثافت کمتری دارد باید برای آن وضو گرفت; در حالی که خدای تعالی غسل را از منی واجب کرده است نه از بول.

---

۲۰۷. اصول کافی ۱ / ۵۸ ح ۲۰ و به نقل از آن در بحار الأنوار ۴۷ / ۲۲۶ ح ۱۶ .

سپس امام(علیه السلام) حدیث خود را در ردّ او این گونه از سر گرفتند که: چه می گویی درباره مردی که غلامی دارد و در یك شب خود و غلامش ازدواج می كنند. آن ها با همسرانشان در یك شب خلوت می كنند و سپس به مسافرت رفته، آن دو زن را در یك خانه می گذارند. آن دو زن دو پسر به دنیا می آورند. ناگاه در شبی خانه بر سر آنان خراب می شود. دو زن كشته شده و دو پسر باقی می مانند. به نظر تو كدامیك از این دو پسر مالك است، كدام یك مملوك، كدام یك از این دو پسر وارث است و كدام یك از این دو به ارث می رسد؟

در اینجا نیز ابوحنیفه به ناتوانی خود از جواب اعتراف كرد و گفت: من فقط در زمینه حدود صاحبنظر هستم.

اینجا امام(علیه السلام) سؤال دیگری را مطرح كردند: چه می گویی در مرد كوری كه چشم آدم بینائی را از كاسه درآورد و دست مردی را قطع كرد؟ چگونه حدّ بر او جاری می شود؟.

ابو حنیفه باز به عجز خود اعتراف كرد و گفت: من مردی هستم كه به آنچه پیامبران بر آن مبعوث شده اند دانش دارم...

در اینجا امام(علیه السلام) سؤال دیگری را مطرح كردند: مرا خبر بده از قول خداوند تعالی به موسی و هارون وقتی آن ها را به سوی فرعون فرستاد: (شاید كه پند پذیرد یا بترسد)[۲۰۸]سپس امام(علیه السلام)فرمودند: آیا اگر تو بگویی لعلّ به معنای شك نیست ابوحنیفه گفت: آری. امام(علیه السلام) فرمودند: وقتی خدا گفت: لعلّ باز هم به معنای شك است؟! ابوحنیفه گفت: نمی دانم.

امام صادق(علیه السلام) بدین گونه آنچه را كه از مسأله قیاس، در ذهن ابوحنیفه رسوب كرده بود از ذهن او خالی كرده و به او فرمودند: تو گمان می كنی كه فتواهایت مطابق كتاب خداست، امّا از كسانی كه علم كتاب خدا را به میراث برده اند نیستی. تو گمان داری كه صاحب قیاسی امّا بدان كه اوّلین كسی كه قیاس كرد ابلیس بود كه لعنت خدا بر او بود. دین اسلام بر قیاس بنا نشده است. تو گمان می كنی كه صاحب رأی و نظر هستی. اما رأی و نظر از رسول خدا صحیح است و از كسی غیر از او خطا و اشتباه است. چرا كه خداوند متعال فرموده است: **(لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاس بما أراكَ اللّهُ)**[(209)]**;** تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری كنی امّا این مطلب را برای كس دیگری غیر از پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله)نگفته است. گمان داری كه در مسأله حدود الهی صاحبنظر هستی. امّا آنكس كه قرآن بر او نازل شده سزاوارتر است كه در این مسأله صاحب رأی و نظر باشد. تو گمان كرده ای كه به تمام آنچه پیامبران بر آن مبعوث شده اند عالم و دانایی.امّا آخرین پیامبران الهی، داناترین كس به آن چیزی است كه انبیا به ابلاغ آن مبعوث گردیده اند.

---

۲۰۸. طه/ ٤٤ .

۲۰۹. نساء/ ۱۰۵.

اگر این نبود که مردم می گفتند: ابوحنیفه بر پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) داخل شد و او سؤالی از او نکرد، من از تو سؤالی نمی کردم. حال برو و اگر اهل قیاسی، قیاس کن.

اینجا بود که ابوحنیفه به امام صادق(علیه السلام) عرضه داشت: پس از این مجلس به خدا سوگند که سخنی از رأی و قیاس در دین خدا بر زبان نخواهم راند.

امام صادق(علیه السلام) در جواب او فرمودند: هرگز، حبّ ریاست تو را امان نمی دهد. همچنانکه پیشینیان تو را نیز به حال خود نگذاشت[۲۱۰].

این چنین بود که امام صادق(علیه السلام) موضعی محکم و بدون سازش در برابر این چنین دیدگاه هایی که برای اسلام بسیار خطرناك بودند اتخاذ کرد. آن حضرت با فعالیت بی امان خود از گسترش این افکار جلوگیری کرده و عناصری را که این افکار نفوذی را پذیرفته بودند به بحث فرامی خواند تا باورهای غلط آنان را تغییر دهد.

می بینیم که امام(علیه السلام) در برابر ابن ابی لیلی که قاضی رسمی حکومت اموی بوده و پیش از ابی حنیفه مطابق رأی خود فتوا می داده است موضع سختی گرفته اند. او در حالی که سعید بن ابی الخضیب همراهش بود با امام صادق(علیه السلام)روبرو شد. امام صادق(علیه السلام) به سعید فرمودند: «این شخص کیست که به همراه تو می آید؟» سعید گفت: این ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان است.

امام(علیه السلام) از او پرسیدند: «مال را از کسی می گیری و به کس دیگر می دهی. بین مرد و همسرش جدایی می افکنی و در این کار از کسی نمی ترسی؟!» گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمودند: «بر چه اساس قضاوت می کنی؟» گفت: بر اساس آنچه از پیامبر خدا و ابوبکر و عمر به من رسیده است.

امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: «آیا به تو این روایت رسیده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: « **أقضاكم عليّ بعدي؟**» ; پس از من از نظر قضاوت برترین شخص میان شما علی است؟» ابن ابی لیلی گفت: آری. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «پس چگونه است که با وجود اینکه این روایت را شنیده ای بر اساس روایات کسانی غیر از حضرت علی(علیه السلام) قضاوت می کنی؟»

این گونه بود که ابن ابی لیلی دریافت در احکام و فتواهایی که صادر می کند به راه حق نرفته است.

---

۲۱۰. شیح طبرسی، احتجاج ۱۱۷ ـ ۱۱۰/۲.

سپس امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: «برو و هم صحبتی مانند خود برای خود انتخاب کن. به خدا سوگند که من دیگر کلمه ای از دهان سر با تو صحبت نخواهم کرد»[۲۱۱].

نوح بن درّاج به ابن ابی لیلی گفت: آیا تاکنون شده است از کلامی که گفته ای یا قضاوتی که انجام داده ای به خاطر سخن کسی برگردی؟ ابن ابی لیلی پاسخ داد: نه، مگر به خاطر حرف یك نفر، نوح بن درّاج گوید: به ابن ابی لیلی گفتم آن شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمّد(علیه السلام)[۲۱۲].

د. مبارزه با مسأله تحریف قرآن و استفاده ابزاری از قرآن و مفاهیم آن برای مقاصد سیاسی

امام صادق(علیه السلام) در برابر استفاده های ابزاری سیاسی که نصّ قرآن را در خدمت اهداف سیاسی مشکوك خود می خواست، به دفاع از حریم قرآن پرداخت. آنان در صدد رنگ و لعاب شرعی دادن بر حکومت ستمگر خود و سست کردن روح انقلاب و به خاموشی گرایاندن روح مقاومت در جان های امّت و در نتیجه نفی مشروعیت از نیروهای مبارزه کننده با این نظام ظالم بودند. تا جایی که در تفسیر این آیه از قرآن: **(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّهَ عَلی ما في قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصام * وَ إذا تَوَلّی سَعی فِي اْلأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الْفَساد);** و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وامی دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است * و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباهکاری را دوست ندارد[۲۱۳]، گفتند که این آیه درباره علی بن ابی طالب(علیه السلام)نازل گردیده است[۲۱۴].

امام صادق(علیه السلام) همچنین نظریه جامد بودن عبارات قرآن کریم را که سعی بر تعطیل قرآن از همراهی با واقعیّت های متغیّر و رو به پیشرفت جامعه و حبس آن در قالب تنگ ظواهر عبارات را داشت، مورد نقض قرار داده و دروغین بودن آن را بر همگان آشکار ساختند. آن حضرت همچنین اجازه ندادند تا از باطن قرآن تأویل نادرست شود. چنان که در برابر تفسیر به رأی نیز ـ که فقط با تکیه بر آراء و به دور از احادیث

---

۲۱۱. احتجاج ۲ / ۱۰۲.

۲۱۲. نوح بن درّاج از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بود. تنقیح المقال ۳ / ۲۷۵. ابن ابی لیلی محمّد بن عبدالرّحمن، مفتی کوفه و قاضی کوفه، برای مطالعه شرح حال او ر.ك سیر اعلام النبلاء ٦ / ۳۱۰.

۲۱۳. بقرة/ ۲۰٤ ـ ۲۰٥ .

۲۱٤. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۷۳/٤ به نقل از ابوجعفر اسکافی ۲٤۰.

صحیحی که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت معصوم او(علیهم السلام)وارد شده بود قرآن را تفسیر می کرد - کاملا مقاومت و مبارزه کردند.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«مَن فسّر القرآن برأيه إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ كان إثمه عليه»;

هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند اگر درست تفسیر کرده باشد اجر و ثوابی ندارد و اگر غلط تفسیر کرده باشد، گناهش بر گردن اوست[۲۱۵].

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«الراسخون في العلم أمير المؤمنين والأئمة من بعده»;

راسخان در علم امیرالمؤمنین و ائمّه بعد از او(علیهم السلام) می باشند[۲۱۶]

همچنین امام صادق(علیه السلام)فرموده اند: **«نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله»;** ما راسخان در علم و آشنا به تأویل قرآن هستیم[۲۱۷].

از زید بن معاویه از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر کلام خداوند متعال: **(وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ);** با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود[۲۱۸] .

وارد شده است که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برترین راسخان در علم است. خداوند متعال به او تمام آنچه را که از تنزیل و تأویل نازل کرده است آموخته و خداوند چیزی را بر او نازل نکرد که تأویل و تفسیر آن را به او و اوصیائش تعلیم نکرده باشد[۲۱۹].

و از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر قول خداوند تعالی: **(بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ);** بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند[۲۲۰] آمده است که: آن ها ائمّه هستند[۲۲۱].

و حسین بن صالح بن حیّ بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا، در این آیه قرآن: **(أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم»;** خدا را

---

۲۱۵. تفسیر عیّاشی ۱۷/۱ به نقل از آن در تفسیر صافی ۲۱/۱.
۲۱۶. اصول کافی ۲۱۳/۱.
۲۱۷. اصول کافی ۲۱۳/۱.
۲۱۸. آل عمران/ ۷ .
۲۱۹. اصول کافی ۲۱۳/۱.
۲۲۰. عنکبوت/ ۴۹ .
۲۲۱. تفسیر صافی ۱۲/۱.

اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید[۲۲۲]چه می گویی؟ اولواالامری که خداوند امر به طاعت آن ها کرده چه کسانی هستند؟ امام صادق(علیه السلام)پاسخ دادند: «**دانشمندان**».

هنگامی که آنان خارج شدند حسن گفت: این چه کاری بود که ما کردیم؟ چرا از حضرت نپرسیدیم این دانشمندان چه کسانی هستند؟!

آنان به نزد امام صادق(علیه السلام) بازگشته و از آن حضرت همین سؤال را پرسیدند. آن حضرت پاسخ دادند: « **الأئمة منّا أهل البيت»;** امامانی که از ما اهل بیت باشند[۲۲۳].

امام صادق(علیه السلام) به همگان ثابت کردند که فهم قرآن جز با مراجعه کردن به آنچه از روایات از پیغمبر اکرم و اهل بیت او وارد شده است کامل نمی شود. چرا که این روایات هستند که ضامن فهم صحیح عبارات قرآن کریم می باشند.

آن حضرت افق های جدیدی را در فهم معانی قرآن و دانستن دانش ها و احکام قرآن به روی امّت اسلام گشودند. آن حضرت حدود آیات محکم و متشابه، تأویل و تفسیر، مطلق و مقیّد، جَرْیْ و انطباق و سایر علوم قرآن را برای همگان مشخّص کردند.

۳. محور روحی و اخلاقی

امام صادق(علیه السلام) کاملا به تأثیر موج های انحراف فکری و سیاسی بر امّت اسلام و میزان تأثیر آن بر فاسد کردن عقل و خرد مردم آگاهی داشته اند. از دیگر سوی آن حضرت آثار سوء بازی های سیاسی امویان در آفریدن زمینه های مطابق با طغیان گرایش های الحادی و قبیله ای را به خوبی می دانستند که نتیجه این هر دو بی بند و باری اخلاقی بوده است. کما اینکه در زمان امام صادق(علیه السلام)شعار ورع و پرهیزکاری به کلّی رنگ باخته بود.

تمام این مسائل به از دست دادن ارزش ها و دوری امّت اسلام از اخلاقی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به آن امر کرده و آن را برای امّت خود می پسندید منتهی می گردید.

از همین جاست که نقش امام صادق(علیه السلام) و توجّه روحی و اخلاقی آن حضرت به امّت اسلامی دارای چند بعد می شود:

بعد اوّل: آن حضرت در درجه اوّل با رعایت کامل ارزش ها و موازین اسلامی، خود نمونه صالح و مثل اعلای اخلاق رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بودند که وجود آن

---

۲۲۲. نساء/ ۵۹ .

۲۲۳. بحارالانوار ۲۹/۴۷.

حضرت خود پایگاه پرتو افشانی فضیلت و رشد اخلاق والا در میان امّت بوده و از دیگر سوی دروغین بودن گرایش های نفسانی و خودخواهانه را آشکار می ساخت.

بعد دوّم: امام صادق(علیه السلام) مجموعه ای از سفارشات، نامه ها و راهنمایی های تربیتی و اخلاقی از خود به جای گذاشتند که در خلال آن ها به درمان پوچی روحی و انحراف اخلاقی که در سالیان انحراف بسیار رشد کرده بود پرداخته اند.

در بعد اوّل امام(علیه السلام) را می بینیم که مردم را با نرمی و آرامش به سوی فضیلت و پاکی فراخوانده و با آن ها به بهترین روش ها استدلال می کرد. آن حضرت به سؤال کنندگان اجازه می داد تا هر سؤالی که دارند مطرح کرده و آنچه را که بر آنان سخت و پوشیده بود برای آن ها توضیح می داد.

آن حضرت حتّی از نزدیکان خود و کسانی که مردم را به سوی آن حضرت دعوت می کردند نمی پذیرفت که در دعوت مردم به سوی اصلاح و راه راست از رویّه ای خشن و تند بهره گیری کنند. آن حضرت به آنان می فرمود: من گناه نادانان شما را بر عهده دانایان شما می دانم، شما را چه می شود که چون می شنوید مردی از شما کار ناپسندی کرده و باعث ناراحتی ما (اهل بیت) شده است، به نزد او رفته و با کلامی رسا به نکوهش و ملامت او بپردازید؟ یکی از اصحاب آن حضرت فرمودند: در این صورت آنان از ما قبول نمی کنند. آن حضرت پاسخ دادند: آنان را ترك گویید و در مجالس آنان ننشینید(٢٢٤).

امام(علیه السلام) در اینجا دانشمندان از اصحاب خود را سفارش می کند که در ارشاد کسانی که منسوب به مکتب اهل بیت بوده امّا جاهل هستند و مرتکب بعضی از خطاها و گناهان می شوند، به این بهانه که آنان جرأت بر ارتکاب کارهای زشت پیدا کرده اند از رسالت خود در ارشاد آنان شانه خالی نکنند. کاری که تأثیر منفی بر پیروان امام صادق(علیه السلام) می گذاشت و در نتیجه دعوت کنندگان به صلاح و رستگاری را می آزرد.

به نظر امام(علیه السلام) تنها هنگامی ترك و رها کردن چنین اشخاصی جایز است که شكّ از ذهن آنان برطرف شده و در عین حال از اصلاح شدن آن شخص مأیوس باشند.

بعد سوّم: آن حضرت به محکم شدن رشته های انس و الفت در جامعه اسلامی و انتشار فضیلت در میان مردم سخت اشتیاق داشته تا بدین وسیله دشمنی و کینه از میان جامعه اسلامی رخت بربندد، امام صادق(علیه السلام) از مال خود به بعضی از اصحاب

---

٢٢٤. امام صادق و المذاهب الاربعة ٢٩١/٣.

خود می داد تا بوسیله آن مال بین افرادی که باهم درگیری مالی دارند اصلاح کند. آن حضرت این عمل را به خاطر از بین بردن دوری و قهر و هجران در میان مردم مسلمان انجام می دادند تا اینکه مبادا این درگیری ها به شکایت بردن نزد حکّام جور منتهی شود. کاری که آن حضرت بسیار از آن نهی می فرمودند.

سعید بن بیان گوید: در حالی که من و یکی از خویشاوندانم در مسأله میراث باهم اختلاف داشتیم، مفضّل بن عمر از اصحاب امام صادق(علیه السلام)بر ما گذشت. او مدّتی در نزد ما توقف کرد و سپس به ما گفت به منزل من بیایید. ما به منزل او رفتیم و او با چهارصد درهم، که از پول خود به ما داد، میان ما آشتی ایجاد کرد و از هر کدام از ما قول گرفت که با طرف مقابل دعوا را خاتمه بدهد. مفضّل گوید: امّا آن پول از مال خودم نبود. بلکه امام صادق(علیه السلام)به من دستور داده بود اگر دیدیم دو نفر از شیعیان ما درباره مسائل مادّی باهم درگیری پیدا کرده اند، بین آن ها را اصلاح کنیم و از مال آن حضرت به آن ها بپردازیم. این چهارصد درهم از مال امام صادق(علیه السلام) بوده است[۲۲۵].

این روش گامی عملی در تقویت آن دستور سابق بوده است که مردم را از شکایت بردن به حکّام جور منع می کرده است.

آن حضرت مردم را بر صله رحم بسیار تشویق می نموده اند. از دیگر روش های نیکو و مکارم اخلاقی آن حضرت این بود که هر کس با آن حضرت قطع رابطه می کرد آن حضرت با او ارتباط برقرار می کرد و هر کس را که به آن حضرت بدی روا می داشت، به سرعت می بخشید. چنانکه در روایت آمده است که بین امام(علیه السلام)و بین عبداللّه بن حسن سخنی درگرفت. عبداللّه بن حسن در کلام خود با امام صادق(علیه السلام) تندی کرد. سپس هر دو از هم جدا شده و به مسجد رفتند. آنان دم در مسجد با یکدیگر برخورد کردند. امام صادق(علیه السلام)به عبداللّه بن حسن فرمودند: ای ابامحمّد شب را چگونه گذراندی . عبداللّه گفت: خوب (امّا این کلام را با حالت غضب ادا کرد). امام صادق (علیه السلام)**فرمودند**: «ای ابامحمّد آیا نمی دانی که صله رحم حساب روز قیامت را بر انسان آسان می کند؟»! سپس این آیه شریف قرآن را تلاوت فرمودند: (**وَ الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِساب)؛** و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از

---

۲۲۵. اصول کافی ۲ / ۲۰۹.

پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند. عبدالله گفت: از این به بعد شما مرا قطع کننده رحم نخواهی یافت[۲۲۶].

آن حضرت با تمام خویشاوندان خود رابطه برقرار می کرد و برای آنان خیرخواهی می نمود، همچنانکه مستمندان را در شب به صورت ناشناس یاری و کمك مالی می فرمود.

هشام بن حکم(رحمه الله) گوید: امام صادق(علیه السلام) وقتی که شب فرا می رسید و پاسی از شب می گذشت، کیسه ای که در آن نان و گوشت و پول بود برمی داشت و آن را بر گردن خود حمل می کرد و به سمت حاجتمندان مدینه می رفت و در حالی که آنان آن حضرت را نمی شناختند، آن ها را بینشان تقسیم می کرد و تا زمان عروج امام صادق(علیه السلام) به سوی خداوند تعالی آنان آورنده آن کمك ها را نمی شناختند[۲۲۷].

مصادف گوید: همراه امام صادق(علیه السلام) بین مکّه و مدینه بودیم. ناگهان مردی را دیدیم که کنار تنه درختی افتاده بود. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «بیا به طرف این مرد برویم. من بیم آن دارم که از تشنگی به این حالت افتاده باشد.» ما به سمت آن مرد رفتیم. دیدیم مردی از نصاری با موهایی بلند آنجا افتاده است. امام(علیه السلام)به او فرمودند: «آیا تشنه ای؟» مرد پاسخ داد: آری. امام(علیه السلام)فرمودند: «ای مصادف، پیاده شو و به او آب بنوشان.» من پایین آمدم و او را سیراب کردم. سپس سوار شده و به راه خود ادامه دادیم. به آن حضرت عرض کردم: این مرد نصرانی بود. آیا شما بر شخصی نصرانی تصدّق می کنید؟ امام پاسخ دادند: «اگر آنان به این حال افتاده باشند،آری»[۲۲۸].

امام صادق(علیه السلام) روی گرداندن از مؤمن محتاج کمك را حقیر شمردن او دانسته و حقیر شمردن مؤمن را حقیر شمردن اهل بیت(علیهم السلام) تلقی می کردند. گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. امام صادق به آنان فرمود: «شما را چه می شود که ما را حقیر می شمارید؟» یکی از اهل خراسان برخاست و به آن حضرت عرض کرد: پناه بر خدا که ما شما را یا دستوری از اوامر شما را حقیر بشماریم. امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «تو خود یکی از همان کسانی هستی که مرا حقیر شمرده اند».

مرد گفت: پناه بر خدا از اینکه من شما را حقیر شمرده باشم!! امام صادق(علیه السلام)به او فرمودند: «وای بر تو، آیا هنگامی که نزدیك جحفه بودیم صدای فلانی را نشنیدی که به تو

---

۲۲۶. کشف الغمّه ۳۷۵/۲ به نقل از جنابذی، و به نقل از آن در بحارالانوار ۲۷٤/٤۷.
۲۲۷. بحارالانوار ٤۷ / ۳۸ به نقل از فروع کافی ٤ / ۸.
۲۲۸. وسائل الشیعة ٦ / ۲۸۵ حدیث ۳.

می گفت به اندازه يك ميل مرا بر مركب خود سوار كن كه من از رفتن ناتوان شده ام؟ به خدا قسم كه تو سر برنداشتی تا صدای او را بشنوی. تو او را حقير شمردی و هر كس مؤمنی را حقير بشمارد ما را حقير شمرده و حرمت خداوند متعال را شكسته است»[٢٢٩].

امّا در بعد دوّم چنانكه گفتيم در مجموعه ای از سفارشات، نامه ها، مناظرات و راهنمايی ها نمود پيدا می كند كه امام(عليه السلام) در خلال آن ها به درمان ناكامی روحی كه امت اسلام گرفتار آن شده بود پرداخته، و آن ها را به سطحی از ايمان رسانده كه مورد خواست صاحب رسالت اسلام بوده است.

آن حضرت شيعيان و اصحاب خود را اين گونه مورد خطاب قرار داده است:

« فإنّ الرجل منكم إذا ورع في دينه، وصدق الحديث، وأدّى الأمانة وحسن خلقه مع الناس، قيل: هذا جعفري، فيسرّني ذلك، ويدخل عليّ منه السرور وقيل: هذا أدب جعفر، وإذا كان على غير ذلك دخل عليَّ بلاؤه، وعاره وقيل: هذا أدب جعفر...»؛

هر گاه يكی از شما ديندار و راستگو بوده، امانت را حفظ كند و با مردم با اخلاق خوب برخورد نمايد و گفته شود كه اين شخص جعفری است، از اين مطلب خشنود شده و حالت سرور به من دست می دهد. چرا كه می گويند: اين نمونه ای از آداب جعفر بن محمّد است. امّا اگر اخلاق او به غير از اين باشد، پيش از همه، ننگ و ناراحتی به من برگشت خواهد كرد كه می گويند نتيجه تربيت جعفر بن محمّد اين بوده است[٢٣٠].

امام(عليه السلام) صحّت مذهب تشيّع را به عنوان تنها خطّ الهی موجود در دل و جان شيعيان می كاشت. چرا كه آنان از جانب گرايش های منحرف از خطّ رسالت مورد انتقاد قرار می گرفتند. امّا حضرت شيعيان خود را اين چنين توجيه می فرمود:

بدانيد به خدا سوگند هيچ كس از مردم نزد من محبوبتر از شما نيست. مردم به راه های مختلفی رفته اند. بعضی از آن ها به رأی خود بسنده كرده، بعضی ديگر تابع هوای نفس خود گرديده و گروهی ديگر تابع روايات شده اند. امّا شما تابع قانونی ريشه دار شديد . پس بر شما باد كه ورع پيشه نموده و سخت بكوشيد. در تشييع جنازه مردم شركت كنيد. مريضان مردم را عيادت كرده. با قوم خود در مساجدشان برای نماز حاضر شويد. آيا مردی از شما كه همسايه اش حقّ او را می شناسد و ادا می كند، امّا او حقّ همسايه اش را نمی شناسند و ادا نمی كند، نبايد شرم كند؟[٢٣١].

---

٢٢٩. الامام الصّادق و المذاهب الاربعة ٢٦٩/٢.
٢٣٠. اصول كافی ٢ / ٦٣٦ و به نقل از آن وسائل الشيعة ١٢ / ٥ ح ٢، نهج السعادة ٨ / ٣٢.
٢٣١. اصول كافی ٨ / ١٤٦ ح ١٢١ و به نقل از آن شيخ هادی نجفی، الف حديث فی المؤمن .

امام صادق(علیه السلام) یکی از اصحاب خود را سفارش کرده است که شیعیان ضعیف الایمان را مورد انتقاد و نکوهش قرار ندهند. بلکه آن ها را تقویت کرده، ضعفشان را از بین ببرند. آن حضرت فرموده اند:

ای پسر جندب، درباره گناهکاران از هم مسلکان خود جز به نیکویی سخن نگو. از خداوند توفیق آنان را بخواه و از خداوند برای آنان توبه مسألت کن. چرا که هر کس به سمت ما بیاید و ما را دوست داشته، دشمنان ما را دوست نداشته باشد، آنچه می داند بگوید و در باره آنچه نمی داند یا در آن اشکال دارد سکوت کند، اهل بهشت است(۲۳۲).

امام(علیه السلام)در یاران خود صفت تواضع را نیز تقویت می نمودند که نمونه بارز آن سلام کردن به هر کسی است که به انسان برخورد می کند، و این مسأله نشانه سلامت نفس انسان است. از دیگر کارهایی که از تواضع شمرده می شود، ترك مناقشه و جدال بی حاصل است. خصوصاً در مسائل علمی، و جایی که گمان برتری جویی در آن برود. از دیگر نشانه های تواضع این است که انسان از ستوده شدن درباره نعمت هایی که خداوند به او داده، چون علم، ادب و تقوی ناراحت شده، دوست نداشته باشد که او را مدح کنند. چرا که اگر چنین حبّی در ذات او باشد، نشانه این است که او دوست می دارد در میان اجتماع ظهور و بروز پیدا کرده و دارای عظمت گردد و این به دور از تواضع است.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

« من التواضع أن ترضی بالمجلس دون المجلس وأن تسلّم علی مَن تلقی وأن تترك المراء وان كنت محقّاً، ولا تحب أن تحمد علی التقوی»;

از نشانه های تواضع آن است که به هر جایی که برای نشستن شما پیدا می شود راضی شوید و بر هر کسی که می بینید سلام کنید و از جدال و مناقشه بپرهیزید اگرچه حقّ با شما باشد و دوست نداشته باشید که بر تقوا و پرهیزکاری که خدا به شما عنایت کرده مورد تعریف و تمجید دیگران قرار گیرید(۲۳۳).

و امام صادق(علیه السلام) اصحاب خود را به تسلیم شدن در برابر حقّ در مباحثاتو گفت و گوها، یا در برابر انتقاد صحیح و بجا سفارش می کرد. آن حضرت یاران خود را به عدم تعصّب قومی، عشیره ای و مذهبی سفارش می نمود. چرا که جانبداری های کورکورانه انسان را از شنیدن حقیقت بازمی دارد. حقیقتی که همواره شعار

---

۲۳۲. تحف العقول وصیّت امام صادق(علیه السلام) به عبدالله بن جندب ۳۰۲.
۲۳۳. الحکم الجعفریّه/ ۳۵.

اهل بیت(علیهم السلام) بوده كه فرمود: هر كس در برابر حقّ تسلیم شود، اوّلین كسی است كه به خداوند رسیده است[۲۳۴].

بعد چهارم: از دیگر اقدامات تربیتی كه امام صادق(علیه السلام) با هدف رساندن اصحاب خود به سطح مطلوب از پختگی و سلامت فكر و جلوگیری از به فساد كشیده شدن طرح ها و برنامه های آنان به مورد اجرا درمی آوردند، دعوت به مطالعه دقیق هر كار قبل از اقدام به انجام آن بود.

آن حضرت فرموده اند: همواره سلامت و درستی كارها از راه بررسی و مطالعه به وجود می آید و عجله در كار باعث پشیمانی خواهد بود; هر كس كه در غیر وقت مناسب به كاری دست بزند، نتیجه آن كار هم در غیر زمان مناسب به بار خواهدآمد[۲۳۵].

پیگیری ایجاد دانشگاه اسلامی اهل بیت(علیهم السلام)

امام صادق(علیه السلام) حوزه علمیّه ای را كه ائمّه(علیهم السلام)، قبل از ایشان تأسیس كرده بودند تكمیل فرموده، افق های گسترده تری در پیش روی آن گشود كه این دانشگاه، توده های تشنه از سرزمینهای مختلف اسلامی را به سوی خود جذب و جهت پركردن خلأی كه امت در آن زمان از آن رنج می برد تلاش كرد.

ویژگی های دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام)

۱. از ویژگی های دانشگاه امام صادق(علیه السلام) كه موجب تفاوت آن با سایر مكاتب بود، این بود كه این دانشگاه در تعلیم دانش و معرفت دست به انتخاب دانشجویان نزده و فقط به تعلیم عناصر دوستدار اهل بیت(علیهم السلام) نمی پرداخت; بلكه درهای آن به روی طالبان علم از گرایش های مختلف باز بود. ابوحنیفه كه یكی از مخالفان راه و روش امام صادق(علیه السلام) بوده و از كسانی است كه در مسلك قیاس چنان پیش رفته كه امام صادق(علیه السلام) و اصحاب آن حضرت را انكار كرده و به بعضی از اصحاب آن حضرت مانند مؤمن الطّاق اسم شیطان الطّاق داده، خود از كسانی است كه در دانشگاه امام صادق(علیه السلام) تحصیل كرده و بسیاری از مسائل را از امام صادق(علیه السلام)پرسیده و از آن حضرت روایت كرده است. او در مدینه مدّتی را با امام صادق(علیه

---

۲۳۴. الحكم الجعفريّه/ ٦٠.
۲۳۵. الحكم الجعفريّه/ ٦٠.

السلام)در ارتباط بوده است. وی خود از کسانی بوده است که در قیام زید بن علی یاور او بوده و در دعوت به قیام زید بن علی با او همکاری داشته و می گفته است خروج زید برای جدال و نبرد با امویان مانند خروج رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) در روز جنگ بدر است[۲۳۶].

۲. دانشگاه امام صادق(علیه السلام) بسیاری از رشته های معرفت اسلامی و علوم انسانی را در بر داشته است. آن حضرت اهمیّت ویژه ای به قرآن، سنّت، فقه، تاریخ، اصول، عقیده، کلام و فلسفه اسلامی می داده است. کما اینکه به علوم دیگری مانند: ستاره شناسی، پزشکی، جانورشناسی، گیاه شناسی، شیمی و فیزیك نیز اهمیّت خاصی می داده است.

۳. دانشگاه امام صادق(علیه السلام) هیچگاه وابسته به هیچکدام از دولت های وقت چه دولت اموی و چه دولت عبّاسی نبوده و هیچگاه به سیاستِ دولت های حاکم آلوده نشده، هیچگاه ابزار خدمت حاکمان نگردیده بود، بلکه امّت اسلام با دیدن استقلال این دانشگاه، تنها آن را برآورنده آمال و آرزوهای خود می دانستند. چرا که می دیدند در رأس این دانشگاه وارث علم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، بزرگ پرچمدار تفکر محمّدی، امام ابوعبداللّه جعفر بن محمّد صادق(علیه السلام)نشسته است. کسی که موضع گیری ها و استقامت او مشهور بوده و به خاطر اخلاق بلندی که داشته به صادق ملقب گردیده و هیچگاه در برابر سیاست حكّام منحرف از خود سستی و نرمش نشان نداده است.

از اینجاست که دانشگاه امام صادق(علیه السلام) حالت دژی سیاسی و فکری به خود گرفته که طالبان حقیقت و کسانی که احساس مسئولیت کرده و می خواستند از وادی گمراهی ای که جریانات فکری و سیاسی مختلف برای آن ها به وجود آورده بودند رهایی یابند، به آن دژ مستحکم پناهنده شوند.

٤. دانشگاه امام صادق(علیه السلام) ویژگی دیگری هم داشت; شیوه صحیح و عمیق فکری که برنامه آماده سازی علمی آن مبتنی بر انباشته های ذهنی نبوده، بلکه مبتنی بر اندیشه، تعمق، اصالت و بالندگی توانایی های علمی بوده و اینهارا از مهم ترین بنیان های شیوه آموزشی و پرورشی خود به شمار می آورده است.

٥. از این دانشگاه سمبل های علم و تقوی و استقامت فارغ التّحصیل شدند. کسانی که به خدمات علمی و دینی به جامعه، نوآوری در تخصص های مختلف علمی و

---

۲۳٦. حیاة الامام محمّدالباقر ۱ / ۷۵.

موفقیت در عرصه دعوت و اصلاح بین مردم در جامعه معروف شده، به گونه ای که منتسب بودن به دانشگاه امام صادق(علیه السلام)یکی از افتخارات بزرگ به حساب آمده و می بینیم عدد دانشجویان این دانشگاه به چهارهزار نفر رسید.

٦. این دانشگاه بعدها گسترش یافته و شعبه های مختلفی در کوفه، بصره، قم و مصر از آن دایر گردید.

٧. امام صادق(علیه السلام) فعالیّت خود در عرصه این دانشگاه را جدای از دیگر فعالیّت های خود در حرکت انقلابی و سیر تغییر و تحول جامعه قرار نداده بود. بلکه این دانشگاه نیز قسمتی از برنامه اصلاحی آن حضرت بوده است. چرا که این دانشگاه به حقّ بستر مناسبی برای تربیت افراد صالح و دنباله مؤثّر حرکت عامِّ آن حضرت برای تربیت امّت بوده است. به علاوه نتایج سیاسی مثبتی که این دانشگاه در تربیت مهره های مؤثر سیاسی داشته و کادر علمی ای که در مدرسه امام صادق(علیه السلام) تربیت شدند، همان کسانی هستند که در تمام فعالیّت های خاصّ امام شرکت دارند.

٨. دانشگاه امام صادق(علیه السلام) امتیاز مهم دیگری که داشت، ارتباط مستقیم با منابع تشریع و معرفت بوده که عبارت از قرآن کریم و سنّت شریف نبوی است، که در هیچ عصر و زمانی مثل و مانندی برای آن یافت نمی شود.

از اینجاست که می بینیم امام صادق(علیه السلام) اشتیاق شدیدی داشتند که در این دانشگاه در امر تدوین حدیث و حفظ مضمون آن فعالیّت گسترده ای صورت گیرد. چرا که در گذشته ای نه چندان دور حدیث شریف نبوی، دستخوش نابودی، تحریف و استفاده ابزاری سیاسی منحرف، گشته و از تدوین آن منع می شد. البتّه به رغم همه شعارهایی که از سوی حکومت ها سر داده می شد و هدف از منع تدوین حدیث را حراست قرآن از تحریف عنوان می کرد، هیچ یك از ائمّه معصومین(علیهم السلام) به دستور منع تدوین حدیث اعتنایی نکردند.

البتّه پیداست که هدف درازمدّت آنان از منع تدوین حدیث، از بین بردن و نابود کردن حدیث شریف نبوی است که در اکثر آن احادیث تأکید به ارتباط امّت با اهل بیت(علیهم السلام) به چشم می خورد. پس هدف حاکمان، دور کردن مردم از اهل بیت(علیهم السلام) بوده است; زیرا هنگامی که حدیث شریف نبوی بر این ارتباط تأکید می کند، مانع از دنباله روی مردم از هر حاکم ستمگر یا مدّعی سیاست باز خواهد شد.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

به خدا سوگند که در نزد ما آنچنان دانشی است که ما به احدی محتاج نمی شویم، امّا تمام مردم به ما احتیاج دارند. ما کتابی به املاء رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و خطّ علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) در دست داریم که طول آن هفتاد ذراع است و در آن تمام حلال و حرام خدا نوشته شده است(٢٣٧).

و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

دانش ما از قدیم الایّام بوده و تا ابد خواهد بود. دانشی که در کتاب نوشته، در دل ها حك شده و گوش ها را نواخته است. جَفْر سرخ، جَفْر سفید، مصحف فاطمه(علیها السلام) و صحیفه جامعه در نزد ماست که در آن همه آنچه مردم بدان محتاج هستند جمع شده است(٢٣٨).

٩. در دانشگاه امام صادق(علیه السلام) اهمیّت فراوانی به تدوین و نگارش کتاب داده می شده و یکی از ویژگی های آن دانشگاه نشر و پرورش و پیشرفت علم و دانش و کتابت بوده است.

امام صادق(علیه السلام) دانشجویان خود را به نوشتن دستور می داد و ضرورت تدوین و نوشتن کتاب را به آنان گوشزد می فرمود. می بینیم که آن حضرت فرموده اند: کتاب هایتان را حفظ کنید. چرا که شما به زودی به این کتاب ها احتیاج پیدا خواهید کرد(٢٣٩).

آن حضرت زراره را که یکی از اصحاب آن حضرت بود و در امر علم حدیث فعالیّت فراوانی داشت، این چنین تأیید فرموده اند: خداوند زرارة بن اعین را رحمت کند که اگر زراره نبود، احادیث پدر من منقرض می گردید.

آن حضرت درباره همین زراره و گروه دیگری از اصحاب خود چون ابوبصیر، محمّد بن مسلم و برید عجلی چنین سخن رانده است:

«لولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا الفقه، هؤلاء حفّاظ الدين وأُمناء أبي(علیه السلام)**على حلاله وحرامه وهم السابقون الينا في الدنيا والآخرة»؛**

اگر این ها نبودند، هیچکس قدرت استنباط این فقه را پیدا نمی کرد، اینان حافظان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدا بوده اند. آن ها در دنیا و آخرت از کسانی هستند که به سمت ما آمده و از دیگران سبقت می گیرند(٢٤٠).

---

٢٣٧. بصائرالدّرجات/ ١٤٩.

٢٣٨. ارشاد ٢ / ١٨٦ و به نقل از آن در مناقب آل ابی طالب ٤ / ٣٩٦، احتجاج ٢ / ١٣٤، بحارالانوار ٤٧ / ٢٦ که در آن این عبارات اضافه شده است از حضرت تفسیر این حدیث را سؤال کردند، آن حضرت فرمودند غابر به معنای علم به آینده است.

٢٣٩. کافی ١ / ٥٢.

٢٤٠. وسائل الشیعة ٨ / ٥٧ ـ ٥٩.

امام صادق(علیه السلام) دانشجویان خود را به خوب درس خواندن و مباحثه کردن دستور می داده است. آن حضرت به مفضّل بن عمر فرموده است: دانش خود را بنویس و در میان برادرانت پخش کن.و چون از دنیا بروی از خود برای فرزندانت کتاب به ارث و یادگار بگذار، که زمانی بر مردم خواهد رسید پرآشوب، که مردم جز با کتاب هایشان با چیز دیگری انس نگیرند(۲۴۱).

بر همین اساس است که اصحاب امام صادق(علیه السلام) به کتابت و تدوین احادیث اهمیّت فوق العاده ای قائل بودند. تا جایی که اصول چهارصدگانه معروف، به دست آنان تدوین گردید(۲۴۲)، که این اصول چهارصدگانه اوّلین مجموعه های حدیثی شیعه امامیّه را تشکیل می داده است.

۱۰. از دیگر مشخّصات مدرسه امام صادق(علیه السلام) پرورش اندیشه اسلامی و تکامل آن در ضمن تخصّص های علمی در رشته های مختلف معرفت اسلامی است که به زودی این خصوصیّت را به تفصیل به بحث خواهیم گذاشت.

تخصّص علمی در دانشگاه امام صادق(علیه السلام)

امام صادق(علیه السلام) در این مرحله، کاملا به اهمیّت تخصّص و نقش آن در بالندگی و تکامل اندیشه اسلامی آگاهی داشتند. آن حضرت می دانستند که تخصّصی شدن علوم نقش مهمّی در به کارگیری نیروهای زیادی که به دانشگاه آن حضرت مراجعه می کردند داشته، و می توان با تخصّصی کردن، آموزش دانشگاه را متنوّع کرد و با این کار بر بار علمی دانشگاه افزود. لذا است که امام(علیه السلام) دانشجویان خود را به سوی تخصّص های علمی راهنمایی می کرده اند. آن حضرت شخصاً بر امر دانش آموزی آنان اشراف داشته و اشکالاتی که در ضمن کار به وجود می آمد حل کرده و حرکت علمی دانشگاه را به پیش می برده اند. در اینجا نمی توانیم همه این تخصّص های علمی را به بحث بگذاریم. امّا به ذکر بعضی از نمونه های این تخصّص ها اکتفا می کنیم.

الف ـ پزشکی: از امام صادق(علیه السلام) درباره جسم انسان سؤال کردند. آن حضرت پاسخ دادند:

خداوند متعال انسان را با دوازده مفصل، چهل استخوان و سیصد و شصت رگ آفریده است. این رگ ها هستند که بدن را آبیاری می کنند و استخوان ها هستند که بدن را نگه می دارند. گوشت ها استخوان ها را نگه داشته و اعصاب گوشت ها را نگهداری می کنند. خداوند در دو دست انسان

---

۲۴۱. اصول کافی ۱ / ۵۲.

۲۴۲. وسائل الشیعة ۱۸ / ۵۷ ـ ۵۹.

هشتاد و دو استخوان قرار داده كه در هر يك دست چهل و يك استخوان وجود دارد، قسمتى از اين استخوان ها كه در كف دست واقع شده، سى و پنج استخوان، دو استخوان در ساعد، يك استخوان در بازو و سه استخوان در كتف كه مجموع آن ها به چهل و يك استخوان مى رسد. در پاى انسان چهل و سه استخوان وجود دارد. سى و پنج استخوان در كف پا، دو استخوان در ساق پا، سه استخوان در زانو و يك استخوان در ران و دو استخوان در ناحيه لگن. و امّا ستون فقرات هر انسان هيجده مهره داشته و در هر طرف از پهلوى او، نه دنده موجود است، گردنش هشت استخوان و سرش سى و شش استخوان دارد. در دهان انسان گاه، بيست و هشت و گاه سى و دو استخوان موجود است[٢٤٣].

ميرزا محمّد خليلى مى نويسد: قسم به جان خودم كه اين شمارش استخوان هاى بدن دقيقاً مطابق آن شماره اى است كه دانشمندان علم تشريح در اين عصر در كتاب هاى خود نوشته اند. نه زيادتر و نه كمتر[٢٤٤].

امام صادق(عليه السلام) چگونگى گردش خون در بدن را براى اوّلين بار در حديث خود به مفضّل بن عمر گفته اند. از اين حديث برمى آيد كه امام صادق(عليه السلام)بسيار جلوتر از «هاروى» كه به عنوان كاشف گردش خون شناخته شده است بوده اند.

امام صادق(عليه السلام) فرموده اند:

اى مفضّل، آيا فكر كرده اى كه خداوند چه تدبيرى براى رسيدن غذا به بدن انديشيده است؟ غذا به معده مى رود. در معده هضم مى شود. مقدار منتخبى از آن غذا به سمت كبد رفته و در رگ هاى ريزى كه در كبد است قرار مى گيرد. آن رگ ها غذا را براى كبد تصفيه مى كنند تا اينكه مبادا چيزى به كبد آمده باشد كه آن را بخراشد. چرا كه كبد بسيار لطيف بوده و تحمّل سفتى و سختى را ندارد. سپس كبد آن غذا را قبول كرده و به مدد تدبير الهى آن را در خون حل مى كند و آن خون را به تمام بدن مى فرستد، البته به وسيله مجراهايى كه براى همين كار ساخته شده ـ مانند لوله هايى كه براى آب تهيه مى شوند تا اينكه آب را در زمين به حركت درآورند ـ و همچنين به وسيله همين خون آنچه از فضولات و چيزهاى زايد در اندام بدن وجود دارد به مكان هايى كه براى آن ها اختصاص يافته است برده شده و در آنجا تفكيك مى شوند; آن دسته كه از جنس صفراى تلخ هستند به زهره يا كيسه صفرا رفته و آن بخش كه از نوع سودا است به طحال مى رود مايعات اضافى هم به مثانه ارسال مى گردد، اى مفضل در تدبير و حكمتى كه در تركيب بدن به كار رفته تأمل كن ببين چگونه اين اعضا را هركدام در جاى مناسب قرار داده است و چگونه هر كدام از اين ظرف ها را براى

---

٢٤٣. المناقب ٤ / ٢٥٦، بحارالانوار ١٤ / ٤٨٠.
٢٤٤. طبّ الامام الصّادق(عليه السلام)/ ٣.

قبول هريك از اين فضولات قرار داده مبادا اين سموم در بدن منتشر شده و باعث ضعف و بيمارى شوند، پس مبارك باد آن كه چنين نيكو تقدير كرد و برنامه متقنى نهاد[٢٤٥].

ب ـ بهداشت: امام(عليه السلام) راه هاى پيشگيرى از بيماريهاى معده را بيان كرده اند. امام صادق(عليه السلام) همچنين از همنشينى و نزديكى به بيمارانى كه امثال بيمارى جذام را دارند، نهى مى فرموده اند. آن حضرت فرموده اند: هيچكس با شخص جذامى صحبت نكند مگر اينكه به اندازه يك ذراع بين آن ها فاصله باشد[٢٤٦]. در طبّ جديد هم آمده است كه ميكروب جذام در هوا منتشر مى شود و به اندازه يك متر در اطراف شخص بيمار قابل سرايت است.

امام(عليه السلام) فرموده اند: همه بيمارى ها از سوء هاضمه نشأت مى گيرد[٢٤٧].

امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: قبل و بعد از غذا دست خود را بشوييد[٢٤٨]. شستن دست ها قبل از غذا باعث مى شود كه ميكروب هاى احتمالى از بين برود و شستن دست بعد از غذا براى نظافت است.

ج ـ جانورشناسى: امام صادق(عليه السلام) در توصيف جامعه مورچگان اين چنين فرموده است:

به مورچگان و تمركز و همكارى آن ها در جمع و تهيه غذا دقت كن. مى بينى كه گروهى از آن ها وقتى دانه را به محلّ امن خود مى برند به گروهى از مردم مانند كه غذا يا چيزهاى ديگر را به خانه خود مى برند. بلكه مردم از نظر جدّيت و چالاكى به مورچه نمى رسند. آيا نديده اى كه چگونه مورچگان مانند مردم در هنگام كار به يكديگر كمك مى كنند؟ آن ها دانه را گرفته و به چند قسمت تقسيم مى كنند تا اينكه مبادا آن دانه در خانه آن ها سبز شده و خانه آن ها را ويران نمايد[٢٤٩]. اگر در ميان لانه آن ها رطوبتى به دانه ها برسد، مورچگان آن دانه ها را از خانه خارج كرده روى زمين پخش مى كنند تا خشك شود. مورچه هميشه خانه خود را در جاى بلندى از زمين قرار مى دهد تا اينكه آب هاى جارى در خانه او داخل نشده و او را غرق نكند. همه اين كارهايى كه اين حيوان به

---

٢٤٥. بحارالانوار ٣ / ٥٧ به نقل از مفضّل بن عمر جعفى، كتاب توحيد .

٢٤٦. وسائل الشيعة ٢ / ٢٠٨.

٢٤٧. بحارالانوار ٦٣ / ٣٣٦.

٢٤٨. بحارالانوار ٦٣ / ٣٥٦.

٢٤٩. اگر مورچه از سبز شدن بعضى از دانه ها در خانه خود خوف داشته باشد، آن را به دو نصف تقسيم مى كند و درباره بعضى از دانه هاى گياهان كه نصف آن ها هم سبز مى شود، مورچه آن ها را به چهار قسمت تقسيم مى كند. مانند تخم گشنيز كه نصف آن هم سبز مى شود.

انجام می رساند، بدون مدد عقل و برنامه ریزی است. بلکه خداوند تعالی او را این گونه آفریده است[۲۵۰].

امام صادق(علیه السلام) همچنین درباره دانش هایی مثل گیاه شناسی، ستاره شناسی، شیمی، فیزيك، داروهای گیاهی[۲۵۱] همچنان که امام صادق(علیه السلام) در فلسفه، کلام، مباحث امامت، سیاست، شناخت، فقه، اصول، حدیث، تفسیر و تاریخ نیز سخنان بلندی دارد.

تعدادی از دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه السلام) مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن طاق، محمّد بن عبداللّه طيّار، قيس ماهر و دیگران در مباحث کلامی تخصّص پیدا کردند.

و از دیگر اصحاب امام صادق(علیه السلام) افرادی مانند زرارة بن اعین، محمّد بن مسلم، جمیل بن درّاج، برید بن معاویه، اسحاق بن عمّار، عبداللّه حلبی، ابوبصیر، ابان بن تغلب، فضیل بن یسار، محمد بن حسن شیبانی، سفیان بن عُیینه ، یحیی بن سعید در علم فقه، اصول و تفسیر قرآن کریم صاحب تخصّص گردیدند. چنانکه در علم شیمی نیز جابر بن حیّان کوفی صاحب تخصّص گردید. و امّا در میان اصحاب امام صادق(علیه السلام) مفضّل بن عمر که امام صادق کتاب مشهوری را که به نام توحید مفضّل معروف شده است برای او املا فرموده اند، در هستی شناسی تخصّص پیدا نمود.

هر کدام از دانشجویان دانشگاه امام صادق در رشته خود به فعالیّت پرداخته و دست به تألیف و مناظره زده اند. به نوشته سيّد حسن صدر کتاب های نوشته شده توسّط شیعه در این دوره زمانی به شش هزار و ششصد کتاب رسیده است[۲۵۲].

در میان اصحاب امام صادق(علیه السلام)، هشام بن حکم در فنّ مناظره از دیگران گوی سبقت ربوده بود و امام صادق(علیه السلام) از مناظرات هشام خوشحال می شد. هنگامی که امام صادق(علیه السلام) خبر مناظره هشام را با رهبر معتزله عمرو بن عبید شنید، و هشام به ایشان خبر داد که بر عمرو بن عبید پیروز شده است. امام(علیه السلام)به وی فرمودند: «ای هشام، چه کسی این سخنان را به تو آموخته است؟» هشام گفت: ای پسر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، این کلام بر زبان من جاری شد. امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «به خدا سوگند که این کلمات در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است»[۲۵۳].

---

۲۵۰. توحید مفضّل ٦٦، بحارالانوار ٦١/٣ و ١٠٢/٦٢.
۲۵۱. ر.ك شیخ باقر شریف قرشی، حیاة الامام الصّادق(علیه السلام) ٢ / ٢٨٩ به بعد.
۲۵۲. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ٢٨٨.
۲۵۳. الاحتجاج ٢ / ١٢٥ ـ ١٢٨ .

از دیگر هدف های بزرگی که امام(علیه السلام) در این دانشگاه در کنار دیگر تخصّص ها داشتند، بخشیدن روح جدیدی به حرکت اصلاحات فقهی خاصّ بود که در کنار تفقه در دین به شکل عامّ مطرح می شد.

از اینجاست که می بینیم در این دوران کتاب های بسیاری در رابطه با اصول فقه، فقه و حدیث نوشته شد که مشخّصه بارز آن کتاب ها تکیه بر مکتب اهل بیت وحی(علیهم السلام)و مبنا قرار دادن نظرات آنان در فقه بدون دخالت رأی و استحسان بوده است.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدّم، حدیث جدّم حدیث امام حسین(علیه السلام)، حدیث امام حسین(علیه السلام) حدیث امام حسن(علیه السلام)، حدیث امام حسن(علیه السلام)حدیث امیرالمؤمنین(علیه السلام)، حدیث امیرالمؤمنین(علیه السلام) حدیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و حدیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله)کلام خداوند متعال است[٢٥٤].

و امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

اگر ما از روی رأی و هوای نفس برای مردم فتوا بدهیم، همانا که از هلاك شدگانیم. امّا ما با تکیه بر آثاری که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ما رسیده و اصول علمی که در نزد ماست و ما آن را نسل به نسل به ارث برده و مانند سرمایه دارانی که اموال خود را به صورت گنج ذخیره می کنند این علوم را در نزد خود ذخیره کرده ایم، برای مردم فتوا می دهیم[٢٥٥].

کتاب های اصول فقه متکفّل بیان قواعد و روش های استنباط احکام شرعی و چگونگی برخورد با احادیثی که در موسوعه ها و کتاب های اصول حدیث نوشته شده است می باشد.

امام صادق(علیه السلام) به دانشجویان خود کیفیّت استنباط احکام از منابع تشریع را آموخته است، همچنان که به آنان کیفیّت برخورد با احادیث متعارض را یاد داده است. امام صادق(علیه السلام) درباره روایاتی که مضمون آن ها با قرآن منافات و معارضه دارد فرموده اند: **«ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف»;** آن احادیثی که با قرآن موافق نیستند بی ارزشند[٢٥٦] و همچنین فرموده اند: **«إنّ علی کل حق حقیقة ، وعلی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه»;** همانا که هر حقّی حقیقتی فرادست خود دارد و

٢٥٤. اصول کافی ١/٥٣ ـ ٥٨ .

٢٥٥. بصائرالدّرجات/ ٣٠٠.

٢٥٦. وسائل ١٨ / ٧٨.

هر سخن ثواب و صحیحی از خود نوری دارد. پس آن احادیث که موافق کتاب خداست، آن ها را بگیرید و آنچه را که مخالف با کتاب خداست فروگذارید[۲۵۷].

و همچنین درباره حالت تعارض دو حدیث با یکدیگر فرموده اند: اگر بر شما حدیثی وارد شد، ببینید آیا شاهدی بر صحّت آن حدیث از کتاب خدا یا قول رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پیدا می شود و اگر پیدا نشد، حدیثی که به دست شما رسیده، سزاوار به تبعیّت است[۲۵۸].

همچنین امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«إنّما علینا أن نلقي إلیکم الأصول وعلیکم أن تفرّعوا»؛

بر ماست که اصول را به شما بیاموزیم و بر شماست که شاخ و برگ و رشته های مختلف را بر آن اصول مترتّب کنید[۲۵۹].

۲۵۷. اصول کافی ۱ / ۶۹.
۲۵۸. اصول کافی ۶۹/۱.
۲۵۹. بحارالانوار ۲۴۵/۲ ح ۵۳.

بخش سوم

نقش امام صادق(علیه السلام) در بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

در گذشته از شرایط سیاسی و تناقضاتی که در زمان امام صادق(علیه السلام) موجود بوده، همچنین درباره اضطراب و تشویش در علایم حیاتی جامعه و نقش مخرّبی که جریانات فکری و سیاسی منحرف در این میانه بازی کردند و ضمیر و فکر و فرهنگ امّت را به انحراف کشاندند صحبت کردیم و گفتیم که در رأس این موج انحراف، سیاست ستمگران اموی بوده است که مدّت نسبتاً زیادی هم به طول انجامیده است.

همچنین از برنامه اصلاحی امام صادق(علیه السلام) و روش اصلاح عام امّت توسّط آن حضرت سخن راندیم که احداث دانشگاه علمی یکی از حلقه های زنجیره اسلامی فراگیر آن حضرت بوده است.

امّا در حقیقت فعالیّت امام صادق(علیه السلام)، در ساخت دانشگاه و سایر فعالیّت های عمومی آن حضرت خلاصه نمی شود. چرا که آن حضرت بسیار خوب می دانستند که بزرگترین هدف در آن شرایط حفظ دین اسلام است که اگر بر همین مقدار از فعالیّت بسنده شود، بسا که در معرض تعطیل و نابودی قرار بگیرد. پس باید افردی از درون ساخته شده، شخصیّت آن ها شکل بگیرد و این افراد در تمام عرصه های مملکت اسلامی پخش شده، تبدیل به عوامل قوّت و بقاء و حفظ امّت و دفاع از مقدّسات گردند.

هدف از ایجاد جماعت صالح

از اینجا امام صادق(علیه السلام) به سمت ساختن گروه صالحان با هدف تغییر و اصلاح جامعه اسلامی بر طبق طرح اهل بیت(علیهم السلام) حرکت خود را آغاز کردند. چرا که وجود چنین جریانی باعث می شد که بسیاری از اهداف و منافعی که امام(علیه السلام) در حرکت رسالی خود سعی در تحقق آن داشته اند به راحتی به دست آید.

این جمعیّت صالح راه اهل بیت(علیهم السلام) را ادامه داده اند. چرا که وجود آن ها گامی عملی در راه تحقق طرح بزرگ اهل بیت(علیهم السلام) برای جامعه بود.

اکنون ما بعضی از نکاتی که وجود این جماعت صالح برای تحقق آن ها ضروری بود، ذکر خواهیم کرد[۲۶۰].

۱. حفظ جامعه اسلامی

وجود چنین افراد و چنین جریانی در میان امّت، رفته رفته دایره وجود افراد صالح و بیدار را در میان امّت گسترش می داد و هر چه این دایره وسعت بیشتری پیدا می کرد، اقتدار امام(علیه السلام) در تغییر اوضاع و اداره کردن کارهای سیاسی که در برابر حاکمان جور انجام می دادند بیشتر می شد.

این گروه خود نیرویی به حساب می آمدند که در مقابل حملات فکری و اخلاقی که جهان اسلام در آن زمان با آن روبرو بود بایستند. تاریخ نقش فعّال و برجسته ای از این افراد در از بین بردن بنیان های فکری و سیاسی که فرقه های ضالّه بر آن ها تکیه داشتند نشان می دهد آنجا که مناقشات و مناظرات این افراد را با رهبران آن فرقه ها مانند زنادقه و مجبّره و مرجئه و دیگران نقل کرده است.

شجاعت، تمسّك به معیارها و ارزش های بالا، سازش ناپذیری و فریفته نشدن به اغواگری های حاکمان را می توان از خصوصیات اصحاب امام صادق(علیه السلام)دانست که آن ها را از دیگران جدا می کرد. آنان در تلافی التزامی که به ارزش های بالا داشتند متحمّل انواع سرکوب و ناراحتی و مصیبت شدند. امّا موضع گیری های شجاعانه آنان، اثر بزرگی در مقاومت و پایداری جامعه اسلامی در برابر موج های منحرف داشت.

امام صادق(علیه السلام) همواره از شیعیان خود می خواست که هر کدام از آن ها در محیطی که در آن زندگی می کنند، الگو، نمونه، و مثل اعلی باشند. زید شحّام از امام صادق(علیه السلام)روایت می کند که فرموده است:

به هر کس که می بینی مطیع من است و حرف من را گوش می کند، سلام من را برسان و بگو جعفر بن محمّد گفته است: شما را به پرهیزکاری در امر خداوند متعال و ورع در دین خدا و کوشش در راه خدا، راستگویی، ادای امانت، طول سجده و حسن همجواری با همسایگان سفارش می کنم، که پیامبر اسلام به خاطر همین امور مبعوث گردیده است. امانت را بر هر کس که شما را امین بر آن دانسته چه آدم خوبی باشد چه آدم فاجر، ادا کنید. چرا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همیشه دستور می دادند مسلمانان امانت را ادا کنند اگرچه آن امانت نخ یا سوزن باشد. و بگو جعفر بن محمّد سفارش کرده است که با فامیل خود صله رحم کنید، در تشییع جنازه آن ها شرکت نموده، مریضان

---

۲۶۰. برای مطالعه مفصّل تر به سیّد محمّدباقر حکیم، دور اهل البیت(علیهم السلام) فی بناء الجماعة الصالحة جلد اوّل مراجعه کنید.

آن ها را عیادت کرده و حقّ آن ها را به جای آورید. به درستی که اگر مردی از شما در دین خود پرهیزکار، با ورع و راستگو بوده، امانت را ادا کرده و با مردم خوش اخلاق و خوش برخورد باشد، گفته می شود این جعفری است(۲۶۱).

امام(علیه السلام)به شیعیان خود دستور می دادند که به وحدت صفوف اسلام و رویکرد به سایر مذاهب اهمیّت ویژه ای قایل باشند. آن حضرت روح همزیستی، محبّت و انسجام بین جماعت های اسلامی را در میان اصحاب خود تقویت می نمود. می بینیم که آن حضرت شیعیان را بر همیاری با هم، یکدیگر را ضمانت کردن و وفاء به وعده با سایر مسلمانان تشویق می نمودند. امام صادق(علیه السلام)فرمودند:

بر شما باد که نماز خود را در مساجد بخوانید و با مردم حسن همجواری داشته باشید. شهادتِ حقّ را برای مردم اقامه کرده و بر جنازه مسلمانان حضور پیدا کنید چرا که همه مردم به یکدیگر محتاج اند و هیچ کس در زندگی خود از مردم بی نیاز نیست(۲۶۲).

آن حضرت در برابر دیدگان شیعیان خود چشم انداز بسیار وسیعی را در راه سلوك الی اللّه باز می نمود تا همّت بلند داشته و به سطوح پایین اکتفا نکنند. چرا که بیم آن می رفت که بادها و طوفان های مبارزجویی و فتنه گری و اغوا، آن ها را تحت تأثیر قرار دهد. امام صادق(علیه السلام)اوصاف شیعه را این چنین بیان فرموده اند که:

پدرم به من حدیث فرموده است که: شیعیان ما اهل بیت از بهترین کسانی بودند که در میان مردم زندگی کرده اند. اگر در جامعه فقیهی بود از شیعیان ما بود. اگر مؤذّنی بود از شیعیان ما بود. اگر امام جماعتی بود از شیعیان ما بود. اگر سرپرست یتیمی در میان مردم پیدا می شد از این جماعت بود. اگر امانتداری در میان آنان بود از جماعت شیعیان ما بود. اگر صاحب ودیعه ای در میان آنان بود از شیعیان ما بود. آری، شیعیان ما این چنین بودند. ما را در چشم مردم خوب جلوه دهید و محبّتِ مردم را به ما برانگیخته و دشمنی مردم را به ما تحریك نکنید(۲۶۳).

۲. حفاظت از شریعت اسلام

امام صادق(علیه السلام) در برابر حملاتی که می خواست شریعت اسلامی را خرد کرده و چهره آن را دگرگون ساخته، آن را به همان انحرافی دچار کند که سایر شرایع، از طریق رواج افکار بیگانه از شریعت در میان پیروان آن شریعت بدان گرفتار آمدند،

۲۶۱. وسائل الشیعة ۱۲ / ۵ ح ۲ به نقل از اصول کافی ۲ / ٤٦٤ ح ۵.
۲۶۲. وسائل الشیعة ٦/۱۲ ح ۵ به نقل از کافی ٤٦٤/۲ ح ۱.
۲۶۳. مشکاة الانوار ۱٤٦، بحارالانوار ۷٤ / ۱٦۲.

شجاعانه ایستادگی کردند. امام صادق در برابر به کارگیری ابزارهای جدید در فهم شریعت مانند قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیره شدیداً مخالفت ورزیدند.

در نتیجه سطح علمی بالائی که اصحاب امام صادق(علیه السلام) و پیروان آن حضرت از آن برخوردار بودند، مسأله فتوا و استنباط پیرو مصلحت حاکمان و هواهای نفسانی آنان یا همگام با پایه های فکری آنان نگردید. بلکه فهم صحیح قرآن و سنّت مستقلّ از این عوامل تأثیرگذار و به دور از به کار گیری آن ابزارهای دروغین بسته شده به شریعت به جا ماند. جمعیّت های دیگری که به سراغ آن ابزار اجتهادی رفتند به آثار منفی دچار شدند که در نهایت آنان را مجبور به بستن باب اجتهاد کرد. این تصمیم خود آثار منفی دیگری در جامعه اسلامی به جا گذاشت. چرا که بستن باب اجتهاد باعث می شد تا جامعه اسلامی قدرت حلّ مسائل جدید و پیشرفت هایی که جامعه اسلامی با آن روبرو بودند نداشته باشد.

امام صادق(علیه السلام) بر یك قضیه مهم دیگر هم بسیار تأکید کردند و آن را سرمایه مهمی برای فهم عبارات و بیان و استنباط احکام از نفوذ می دانستند و آن وجود ملکه تقوی و عدالت بود که برای هر فقیهی بهره مندی از آن لازم است تا اینکه بتواند نگهبانی امین برای شریعت و امّتی باشد که می خواهد آن شریعت را در زندگی خود پیاده کند.

از نظر امام صادق(علیه السلام) عدالت در بسیاری از کارهای زندگی انسان شرط اساسی است. مانند امامت جمعه، جماعت، شهادت در طلاق، همچنین در قاضی، حاکم، والی و... .

این خصوصیّت نقش بزرگی در حفظ شریعت اسلامی، همچنین حفظ نصوص و روایات اسلامی داشته است. آنگونه که این مکتب را از دیگر مکاتب ممتاز کرده است. همچنانکه اصحاب امام صادق(علیه السلام) با روایات واردشده از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)و ائمّه(علیهم السلام)، مانند عبارات قرآنی که قطعی الصّدور است برخورد نمی کردند. بلکه این روایات را به نقد و تحلیل می گذاشتند. چرا که ممکن بود راوی معصوم نباشد و علیرغم ایمان آن ها به عصمت امامی که روایت از او نقل شده، ممکن است اشکال در راوی باشد.

۳. در راه حکومت اسلامی

مطابق روایات اسلامی که از رسول گرامی اسلام رسیده و صدور آن ثابت گردیده و در مکتب اهل بیت(علیهم السلام) به تواتر نیز رسیده است، رهبری سیاسی حقّ شرعی ائمّه معصومین از اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) بوده است.

بر همین اساس، رهبری سیاسی که بعد از پیامبر اکرم حکومت را مستقیماً در دست گرفت علیرغم اینکه مسلمانان بدون زور و فشار آن را قبول کردند، از صفت مشروعیّت خالی است. چه رسد به حکومت حکّام اموی و عبّاسی که هم عصر با امام صادق و پدران بزرگوارش(علیهم السلام) بودند و از راه های مختلف سعی در دور نگه داشتن آن حضرت و پدران بزرگوارش از این مقام و منصبی که تنها شایسته آن ها بوده است می نموده اند.

امام صادق(علیه السلام) فعالیّت در راه ایجاد نظام اسلامی صحیح و مطلوب را کاری بسیار ضروری می دانسته اند و این مهم از نظر آن حضرت در ضمن وجود جمعیت اسلامی صالحی که به رهبری شرعی و حقیقی که نماد آن ائمّه اطهار(علیهم السلام) بوده اند ایمان داشته باشد، به مرحله اجرا درمی آمد.

این چنین بود که امام(علیه السلام) توجّه خود را به ضرورت وجود این شالوده صالح در میان جامعه معطوف کرد. آنجا که می بینیم آن حضرت به سؤالاتی که در ذهن اصحابشان پیش می آمد پاسخ های مناسبی می دادند. مانند وقتی که سدیر به نزد آن حضرت آمد و از آن حضرت خواست که در طلب حکومت اعلام جهاد مسلّحانه کند که در جواب او به این نکته اشاره کردند که: قیام مسلحانه مستلزم وجود جمعیت صالحی است که مطیع آن حضرت بوده و حاضر به قربانی شدن در راه آن حضرت و تحمّل مسئولیّت تغییر جامعه و قدرت مقابله با همه عوامل انحراف را داشته باشند.

چنین است که اهمّیت سعی برای تکوین و بالندگی حرکت این جمعیت در این مرحله از حیات امام صادق(علیه السلام) که زمان توسعه یافتن دامنه این حرکت در سرتاسر عالم اسلام است ظهور می کند.

ما این تکوین و تکامل را از سه جانب بررّسی می کنیم:

الف ـ ساختار جهادی.

ب ـ ساختار روحی.

ج ـ ساختار اجتماعی.

نقش خاصِّ امام صادق(علیه السلام) **در ساخت جماعت نیکان**

الف: ساختار جهادی

نهضت امام حسین(علیه السلام) در کربلا نقش بسیار بزرگی در تاریخ اسلام داشت; این نهضت عظیم امت اسلام را به سطحی از آمادگی رساند که در برابر حاکمان منحرف به

پا خیزند، امت اسلام به مدد این قیام مقدس توانستند پرده دروغین تزویری را که امویان برای رنگ و لعاب شرع دادن به حکومت خود بر آن کشیده بودند پشت سر بگذارند، اما این بیداری انقلابی و عملیات جهادی که در طول چند دهه از سوی امت اسلام شکل گرفته بود در صورت عدم پیگیری و همراهی عوامل بقا، تکامل و استمرار، دستخوش سقوط می گردید.

اینجا است که می بینیم امام صادق(علیه السلام) حرکت خود را به سوی قالب ریزی عملیات انقلابی، ترسیم ساختار و در نتیجه ریشه دار کردن چنین کارهایی در دل و جان امت آغاز کرد.

این موضوع را می‌توان به روشنی از موضع آن حضرت در برابر قیام عموی شهیدش زید بن علی(علیه السلام) دریافت، آنجا که فرمود:

«أشْرَكَني الله في تلك الدماء . مضى والله زيد عمّي وأصحابه شهداء مثل ما مضى عليه علي بن أبي طالب وأصحابه»؛

خداوند مرا با عمویم زید در این خون هایی که ریخته شد شریك کند. به خدا سوگند که عمویم زید و یاران شهیدش به همان راهی رفتند که علی بن ابی طالب و اصحابش به آن رفته اند[۲۶۴].

اتخاذ چنین موضعی در برابر قیام زید خود دلیل مشروعیت این قیام بوده، میل قلبی امام صادق(علیه السلام) را برای جمعیت یاران صالح آن حضرت آشکار نموده و روحیه انقلابی و جهادی را که امام(علیه السلام) برای چنین گروه زبده ای می پسندیده در آنان زنده می کرد، تا با این روحیه به سوی اهدافی که از سوی رهبری الهی جامعه تعیین می شد حرکت کنند، رهبری که در وجود مقدس امام جعفر صادق(علیه السلام)متجلی بود.

این جمعیت زبده و صالح نمونه خوبی بود تا امام صادق(علیه السلام) بتواند برای مأموریت اصلاح جامعه به آنان امیدوار باشد و آنان در آینده مسئولیت انقلاب بزرگی را که انتظار آن می رفت به دوش گیرند.

در این راستا یکی از اقدامات مهم امام صادق(علیه السلام) زنده و شاداب نگه داشتن اصول، اهداف و خصوصیات قیام امام حسین(علیه السلام) در دل و جان یاران زبده خودبود.

ریشه دار کردن اصول، اهداف و خصوصیات نهضت حسینی

---

۲۶۴. بحار الأنوار ٤٦ / ١٧١ .

امام صادق(علیه السلام) عواطف مردم را به سوی اصول و اهداف قیام سیدالشهدا معطوف می کرد تا اگر امت در صدد قیامی بر ضد ستمگران بر آمدند قیامشان برخاسته از بیداری صحیح و بر مبنای توجیه منطقی باشد. لذا است که می بینیم خطابه های امام صادق(علیه السلام) و فعالیت های آن حضرت تنها بر انگیزش های فکری و ارشاد و موعظه بسنده نکرده و به شیوه هایی می پرداخته که سبب آمادگی مردم و تمرکز بخشیدن به اقشار امت بوده و نشان دهنده حضور و فعالیت آن حضرت در راه احیای تفکرات حسینی است.

از جمله روش های آن حضرت در این رابطه می توان به چند مورد اشاره کرد مانند زیارت امام حسین(علیه السلام)، برقراری مجالس اقامه عزا بر امام حسین(علیه السلام)و گریه بر مظلومیت آن حضرت که در ذیل به اختصار هرکدام از این موارد را توضیح می دهیم:

۱. **زیارت:** امام صادق(علیه السلام) زیارت قبر جدش امام حسین(علیه السلام) را یکی از حقوق واجب و لازم می شمرده و بر هر مسلمانی واجب می دانسته است که به این مسئله اهمیت داده و ادای این دین را بر خود لازم بداند.

امام صادق(علیه السلام) فرموده است:

اگر مردی از شما در طول عمر خود همه ساله حج به جا آورد، اما قبر امام حسین(علیه السلام)را زیارت نکند یکی از حقوق رسول خدا را نادیده انگاشته است. چرا که زیارت حسین(علیه السلام) فریضه ای است که خداوند متعال آن را بر هر مسلمانی واجب کرده است[۲٦٥].

و نیز فرموده است: هر که دوست می دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند; خود را از زائران قبر حسین(علیه السلام) قرار بدهد[۲٦٦].

عبدالله بن سنان گوید: در روز عاشورا بر مولایم جعفر بن محمد(علیه السلام)داخل شدم، دیدم که چهره آن حضرت گرفته، حزن و اندوه از چهره مبارکش پیدا و اشك از دیدگان مبارکش همچون دانه های مروارید سرازیر بود. عرض کردم: ای پسر پیامبر، خداوند چشمانتان را گریان ندارد، گریه شما برای چیست؟ آن حضرت در پاسخ به من فرمودند: آیا تو را غفلت گرفته است؟ آیا نمی دانی که حسین بن علی(علیهما السلام) در چنین روزی به شهادت رسیده است؟

---

۲٦٥. شیخ مفید، کتاب المزار ۳۷ .
۲٦٦. ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ٤۳ / ۱۲۱ .

عرضه داشتم مولای من نظر شما در باره روزه گرفتن در این روز چیست؟ فرمودند:

این روز را بدون نیت روزه امساك كن و بدون آداب افطار كن و آن را روزه كامل قرار نده، بلكه پس از نماز عصر به جرعه ای از آب افطار كن; زیرا در چنین ساعتی از روز عاشورا جنگ خاتمه یافت، در حالی كه سی كشته از موالی اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر زمین افتاده بود كه قتل آنان بر پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) بسیار دردناك بود و اگر در آن روز پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) در قید حیات می بود عزادار آنان بود.

ای عبدالله بن سنان با فضیلت ترین كاری كه می توانی در این روز به انجام برسانی این است كه لباس پاك بپوشی و تسلُّب كنی.

عرض كردم: تسلّب چیست؟ فرمود:

دامن جامه ات را باز كنی و به هیئت عزاداران آستین هایت را بالا بزنی سپس در وقت بالا آمدن روز به مكانی دور یا جایی كه كسی تو را نبیند یا اطاقی خالی در خانه ات بروی و در آنجا چهار ركعت نماز به دو سلام بخوانی و ركوع و سجود آن را نیكو به جای آوری در ركعت اول حمدو(قُل یا ایها الكافرون) و در ركعت دوم حمد و (قل هو الله أحد) و در دو ركعت بعدی در ركعت اول حمد و احزاب و در ركعت دوم حمد و منافقون یا هر قدر كه توانستی قرآن بخوانی پس از آن سلام داده و روی خود را به سمت قبر اما حسین(علیه السلام) بر می گردانی و جریان كشته شدن او و یاران و فرزندانش را در نظر خود مجسم كرده، بر او سلام نموده و قاتلانش را لعنت كرده و از كار آنان بیزاری می جویی كه به واسطه این عمل خداوند درجه ای در بهشت بر تو افزوده و و گناهانت را می آمرزد.

سپس از جایی كه هستی به محوطه باز یا صحرا یا جایی كه امكان قدم زدن باشد می روی و می گویی إنا لله وإنا إلیه راجعون رضاً بقضائه وتسلیماً لأمره، و باید كه در این وقت در نهایت حزن و اندوه باشی و بسیار خدا را یاد كرده و ذكر استرجاع بگویی.

هنگامی كه از این راه رفتن و ذكر گفتن فارغ شدی به همان مكانی كه در آن نماز خوانده بودی برو و در آنجا ایستاده بگو:

اللّهم عذّب الفجرة الذین شاقوا رسولك وحاربوا أولیاءك وعبدوا غیرك واستحلّوا محارمك والعن القادة والأتباع ومَن كان منهم فخبّ وأوْضَعَ معهم أو رضي بفعلهم لعناً كثیراً اللّهم وعجّل فرج آل محمد واجعل صلواتك علیهم واستنقذهم من أیدي المنافقین والمضلّین ، والكفرة الجاحدین وافتح لهم فتحاً یسیراً وأتح لهم رَوْحاً وفرجاً قریباً ، واجعل لهم من لدنك على عدوّك وعدوّهم سلطاناً نصیراً»;

خداوندا گنهکارانی را که پیامبرت را آزرده، با دوستانت جنگ کرده، کسانی جز تو را بندگی کرده و حرام هایت را حلال شمردند، عذاب کن. فرماندهان، پیروان و هرکس از آنان بوده، با آنان اسب تاخته و در میان آنان حضور داشته یا از کار آن ها رضایت داشته بسیار لعنت کن، خداوندا در فرج آل محمد(علیهم السلام)تعجیل کن، درودهایت را بر آنان فرست و آنان را از دست منافقان، گمراهان، و کافران منکر نجات بده و برای آنان پیروزی آسانی فراهم آور و برایشان جانی تازه و گشایشی نزدیك میسر کن و از ناحیه خود به آنان چیرگی بر دشمنانشان عنایت کن[۲۶۷].

امام صادق(علیه السلام) این چنین اصول نهضت عاشورا را از راه زیارت مورد تأکید قرار می دادند تا اینکه زیارت به عنوان یك اقدام فرهنگی در راستای تربیت جمعیت صالح یاران امام به کار گرفته شده و موجب تمایز این گروه از دیگران گردد.

و از طرفی حضور دایم شیعیان بر سر قبر امام حسین(علیه السلام) آن هم در چنین سطح و با چنین بیداری و فهمی خود نوعی دعوت از دیگران نیز بود، تا به این گروه و اندیشه ها و اصول آنان بپیوندند .

به علاوه اینکه این حضور مستمر بر سر مزار سیدالشهدا که بهره مند از پشتوانه عاطفیِ متکی بر مبنای فکری بود، پایگاهی برای حرکت های انقلابی به شمار می آمد که در صدد مطالبه حقوق غصب شده اهل بیت(علیهم السلام) بود. این حقیقتی بود که امویان و عباسیان نیز آن را دریافته بودند و به هر ترتیب که برایشان ممکن بود در برابر این موج حساب شده ایستاده و از زیارت آن حضرت جلوگیری می نمودند.

۲. برپا کردن مجالس عزاداری حسینی: از دیگر گام هایی که امام صادق(علیه السلام) در راستای ایجاد حرکت انقلابی و تربیت گروه یاران صالح خویش برداشتند، قضیه مرثیه سرایی بر امام حسین(علیه السلام) بود که در قالب برپا کردن مجالس عزای آن حضرت انجام می گردید، امام صادق(علیه السلام) بر لزوم انجام این عمل به عنوان روشی تربیتی که مبتنی بر تحریك عواطف بوده و با هدف مستحکم کردن رابطه امت با قیام امام حسین(علیه السلام) تأکید می کردند.

امام صادق(علیه السلام) خود چنین مجالسی را برپا می کرده و در این مجالس در کنار مرثیه خوانی دیدگاه ها، و فرهنگِ عقیدتی، اخلاقی، تربیتی و سیاسی اهل بیت(علیهم السلام) نیز مطرح می گردید تا این مجالس وسیله آماده ای برای نشر بیداری و عاطفه برخاسته از اصول باشد.

---

۲۶۷. بحار الأنوار ۱۰۱ / ۳۰۳ ـ ۳۰۶ .

امام صادق(علیه السلام) به ابوهارون مکفوف فرمودند: ای ابوهارون برای من اشعاری در باره حسین(علیه السلام) بخوان . ابوهارون گوید: برای آن حضرت شعر خواندم و آن حضرت گریه کردند سپس فرمودند: همان گونه که در میان مردم با سوز و گداز می خوانید برای من بخوان . ابوهارون گوید اشعاری را با این مطلع برای امام(علیه السلام)قرائت کردم:

«بر قبر مطهر حسین بگذر و به استخوان های پاکش بگو...»[٢٦٨]

امام صادق(علیه السلام) گریسته و فرمودند: «**زدني»؛** بیشتر بخوان ابوهارون گوید: قصیده دیگری برای آن حضرت خواندم امام صادق(علیه السلام) باز گریستند و صدای گریه زنان را از پشت پرده شنیدیم. چون از خواندن اشعار فارغ شدم امام صادق(علیه السلام) به من فرمودند: ای ابوهارون هرکس در باره حسین(علیه السلام) شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند بهشت برایش نوشته می شود، هرکس در باره حسین(علیه السلام) شعری بخواند و بگرید و پنج نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می شود، هرکس در باره حسین(علیه السلام) شعری بخواند و بگرید و يك نفر را بگریاند بهشت برایش واجب می شود[٢٦٩].

امام صادق(علیه السلام) همواره بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین(علیه السلام) تأکید می فرمود، چنانکه در کلام آن حضرت به فُضیل چنین آمده است:

آیا مجالس بیان احادیث برقرار می‌کنید؟ گفتم: بلی مولای من، فرمود: ای فضیل من چنین مجالسی را دوست می‌دارم که در آن امر ما را زنده می‌کنید، خداوند کسی را که امر ما را زنده کند بیامرزد[٢٧٠].

۳. گریه: از شیوه های دیگری که امام صادق(علیه السلام) برای متمرکز کردن خط انقلاب و شعلهور ساختن روح جهاد در دل و جان یاران و پیروان خود از آن بهره می گرفت تعمیق و گسترش پدیده گریستن بر امام حسین(علیه السلام) بود زیرا گریه نقش بسزایی در ایجاد رابطه عاطفی گریه کننده با صاحب قیام و اهداف او داشته، ذهن و روح گریه کننده را برای پذیرش اندیشه های او آماده کرده و حرارتی عاطفی بدو می بخشد تا اندیشه اش را به سمت فعالیت های ضد ستم و پیاده کردن آن افکار سوق داده و روحیه برخورد با ظالم و شهادت طلبی را در او به وجود می آورد.

گریه بر امام حسین(علیه السلام) برای شیعه نقش وسیله تبلیغاتی آرام و مسالمت آمیزی را داشت که از راه آن سرگذشت غم انگیز خویش و ستم هایی که متحمل آن گردیده و

٢٦٨.
أمرُرْ على جَدَثِ الحُسَين *** فقُلْ لأعْظُمِهِ الزَكيّة

٢٦٩. ابن قولويه، كامل الزيارات باب ٣٣ / ١٠٤ .

٢٧٠. بحرالعلوم، واقعة الطف/ ٥٢ .

پیشوایانش با آن مواجه شده اند بر همگان آشکار کند به خصوص در وقتی که شرایط اجازه فعالیت های دیگر را به آن ها نمی داد.

البته این نوع گریستن به هیچ وجه به منزله ضعف، سستی و تسلیم شدن در برابر اراده ستمگران نیست. و البته بر خلاف کسانی که بسان مسیحیان، که به این گمان که حضرت مسیح(علیه السلام) با مصلوب شدن خود گناهانشان را پاك كرده، ارتكاب گناهان را بر خود جایز می شمارند; این گونه می پندارند که: امام حسین(علیه السلام) خون پاکش را برای رهایی شیعه از گناهان و نجات دادن آنان از پیامدهای گناهانی که مرتکب می شوند اهدا کرده است. برگزاری مجالس سوگواری و گریه بر سیدالشهدا، وسیله ای برای رهایی از مکافات گناه و گرفتن براتِ آزادی از آتش دوزخ نیز نمی باشد[۲۷۱].

گریه ای که امام صادق(علیه السلام) بر آن تأکید کرده و شیعیان آن حضرت به آن عمل می کرده اند تحت هیچ کدام از این عناوین داخل نبود. بلکه حرارتی بود که روحیه فعالیت را در اندیشه جاری ساخته و آن را از حیطه سکون به حیطه حرکت می آورد امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: هر گریه و بیتابی بر بندگان خدا مکروه است مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی(علیه السلام) که بندگان خدا در انجام آن مستحق پاداش می باشند[۲۷۲].

ب: ساختار روحی و ایمانی

شرایط روحی و ایمانی جامعه در زمان امام صادق(علیه السلام) به سمت پوچی، ضعف، ظهور خودخواهی و جدایی ایمان از برنامه های زندگی مردم سوق یافته و چهره ای ناپسند به زندگی آنان داده بود. مسبب این وضع هم آن دسته از جریان های فکری بودند که با حکومت های وقت همیاری داشته و برای توجیه کار خود، بر لزوم پیروی از حاکمان اموی یا عباسی به عنوان یك اعتقاد ایمانی حکم می کردند.

از این رو امام صادق(علیه السلام) فعالیت گسترده ای را در جهت بازگرداندن ایمان به جامعه، شخصیت بخشیدن به آن، بالندگی جامعه بر اساس برنامه های قرآن کریم و معرفی پایه های استوار ایمانی در جامعه به مرحله اجرا در آورد. آن حضرت - در برابر در لاك خود خزیدن و دیدگاه های فرد گرایانه کسانی که قسمت هایی از دین را که با منافع آنان تطبیق می کرد قبول کرده و منکر قسمت های دیگر می شوند - ایمان را به

---

۲۷۱. هیچ منافاتی ندارد که گریه برامام حسین(علیه السلام) در عین اینکه ساختار جهادی و عاطفی دارد، آثار اخروی هم مثل شفاعت و نجات از دوزخ داشته باشد. نباید به خاطر یکی، دست از دیگری برداشت. (مصحح)

۲۷۲. ابن قولویه، کامل الزیارات باب ۳۳ .

افق های گسترده تری کشید، چرا که چنین ایمانی به ایمان آورندگان، توان ورود در میدان های دشوار و به دوش کشیدن بار مسئولیت داده و در نشاط و سرزندگی در راه عمل و جهاد آنان را یاری می کند.

در این مقطع به ذکر چند مورد از فعالیت های امام صادق(علیه السلام) در راستای رسوخ دادن ایمان در جان اصحاب خود بسنده می کنیم.

۱. امام صادق(علیه السلام)یاران و پیروان خود را از برقرار کردن روابط با دانشمندنماهایی که در آن عصر در جامعه پیدا شده بودند برحذر داشته و آنان را از پیروی چنین کسانی منع می کرده اند، زیرا تنها نتیجه ای که از برقراری رابطه و دوستی با چنین افرادی بدون درك واقعی از وضع نفسانی و اخلاقی آنان حاصل می گردید ایجاد یك ساختار ایمانی غلط و منحرف بود زیرا که دانش چنین کسانی، سرابی را در بیابان مانَد که تشنه آبش پندارد.

امام(علیه السلام) به این مطلب که چنین روابطی به از بین رفتن رابطه با خداوند و دوری از او منجر می شود چنین اشاره فرموده اند:

خداوند متعال به حضرت داوود(علیه السلام)وحی کرد: میان خودت و من عالمی شیفته دنیا قرار نده که تو را از محبت من باز می دارد، چنین کسانی راهزنان بندگان جویای من هستند، کمترین مجازاتی که بر آنان روا می دارم این است که شیرینی مناجات خود را از دل آن ها می زدایم[۲۷۳].

۲. از چیزهایی که امام صادق(علیه السلام) به اصلاح و تصحیح آن پرداخت مفهوم ایمان بود. آن حضرت معنی ایمان را به یاران خود تفهیم کرده و تلاش می کرد تا صورت صحیح آن را آشکار کرده پرده های ابهام را از آن بزداید، آن حضرت این مهم را با بیان صفات مؤمن برای اصحاب خویش به انجام می رساند چرا که مؤمن، انسانی منعکس کننده مفاهیم فراگیر الهی بوده و کسی نیست که بی اراده در خدمت اهل سیاست در آید و سیاست بازان در جهت مصالح خود چشم طمع به توانایی های او بدوزند.

به همین جهت است که می بینیم امام(علیه السلام)به مسئله ای مهم که دارای ابعاد سیاسی و اجتماعی بوده و شایسته است هر مؤمنی آن را درك کرده و بر طبق آن حرکت کند این گونه اشاره کرده اند:

---

۲۷۳. کافی ۱ / ٤٦، علل الشرائع ۳۹٤ ح ۱۳، بحار الأنوار ۲ / ۱۰۷ .

خداوند متعال تمام امور مؤمن را در اختیار خود او گذاشته است ولی این اختیار که مؤمن خود را خوار و ذلیل کند را به او نداده است آیا نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید (و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است)[۲۷٤] پس مؤمن عزیز است و هرگز خوار نخواهد شد.

سپس فرمود:

مؤمن از کوه محکم تر است چرا که می توان با کلنگ تکه ای از کوه جدا کرد، اما دین مؤمن را با هیچ ابزاری نمی توان از او جدا کرد[۲۷۵].

۳. امام صادق(علیه السلام) همچنین به این نکته اشاره فرموده اند که: قلب خالی از خوف خدا ـ که معیار کمال و قوّت قلب مؤمن است ـ هیچ ارزشی ندارد. پس دلی که مالامال از ترس خداوند بزرگِ متعال باشد، دیگر نیروها از قبیل نیروی سلطنتِ حکّام، نیروی مال و هر نیروی بشری.در نزد او کوچك جلوه می کنند. امّا دلی که از مراقبت خداوندی غافل و از هیبت الهی خالی باشد، در برابر هر قدرت و عظمتی که در مقابلش جلوه گری نماید، ضعف نشان داده و سقوط خواهد کرد. چنین رابطه منفی با خداوند، منجرّ به تزلزل ذاتی و شکست انسان در مقابل هر تهدیدی که از سوی نیروهای ضعیفِ مخلوق خداوند صادر بشود خواهد شد.

از هیثم بن واقد روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود: هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او به هیبت وا می دارد و هر کس از خداوند نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند[۲۷٦].

٤. و از دیگر راهنمایی های امام صادق(علیه السلام) به شیعه این بود که آن حضرت آنان را از کلام بیهوده بر حذر داشته و به آنان دستور می دادند تا زبان خود را حفظ کنند. آن حضرت به خطرناك بودن کلام بیجا و آثار سوئی که بر آن متصوّر شده و گناهانی که ایمان را از بین می برد اشاره فرموده و نیز آنان را از پیروی هوای نفس بر حذر داشته است. آن حضرت فرموده اند:

اگر در جهان چیز شومی وجود داشته باشد، آن نحسی و شومی در زبان آدم است. پس همچنانکه اموال خود را حفظ می کنید زبان خود را حفظ کنید، و از هوای نفس بر حذر باشید همچنانکه از دشمنان خود بر حذر هستید. همانا که هیچ چیز به مانند پیروی از هوای نفس و پیامدهایی که از کلام و گفتار زبان بر انسان عارض می شود از بین برنده و نابودکننده مردان بزرگ نیست[۲۷۷].

---

۲۷٤. منافقون ۸ .

۲۷۵. تهذیب الاحکام ٦ / ۱۷۹ .

۲۷٦. کافی ۲ / ٦۸.

۲۷۷. وسائل الشیعة ۸ / ۵۳٤.

۵. امام صادق(علیه السلام) همچنین توجّه شیعیان را به این نکته جلب می کرد که بدگویی های دشمنان نسبت به خود را به فال نیك گرفته و از کنار آن بی تفاوت نگذرند. بلکه این مسأله باید موجب بررسی بیشتر آنان نسبت به اعمال خود گردد، تا اگر حرف آنان صحیح بود و عیب و ایرادی در آنان وجود داشت بدین وسیله برطرف گردد. آن حضرت فرموده اند: هر کس به آنچه می گوید و آنچه درباره او می گویند اهمیّت نداده و برایش مهم نباشد که مردم او را در حال گناه ببینند، شیطان در نطفه او شریك است[۲۷۸].

نشانه های عمق ایمان

امام صادق(علیه السلام) به شیعه علامت ها و نشانه های روشنی آموختند تا به وسیله آن، عمق دینداری و میزان صحّت و سلامت دین اشخاص را بتوان کشف کرد. ایمان امری باطنی است اما آثار و نشانه هایی دارد که دلالت بر وجود آن می کند. ایمانی که هیچ گونه بازتاب خارجی و ثبات و قدرت رودررویی با مسائل را نداشته باشد، ایمان نیست.

مؤمن کسی است که در مواقع مواجه شدن با محك سختی ها و اغواگری ها دین خود را بروز داده و به برنامه های اهل باطل جواب مثبت ندهد.

امام(علیه السلام) به این گروهی که خود را منسوب به تشیّع می دانستند، امّا با اخلاق باطل سر و کار داشتند، به شدّت حمله کرده است. آن حضرت روشن ساخته است که ایمان یك حقیقت تامّ است که هیچ صفتی از صفات آن از آن جدا شدنی نیست و حفظ آن نیز منوط به تبعیّت از ائمّه(علیهم السلام) است. آن حضرت فرموده اند:

تنها کسانی از فتنه ها نجات پیدا می کنند که زبان از کلام قبیح بسته، سکوت کنند و در دولت باطل بر سختی ها و ناملایمات صبر پیشه سازند، اینان به حقّ از طایفه نجیبان و انتخاب شدگان خدا و مؤمنان واقعی هستند، امّا مبغوضترین افراد نزد من، ریاست طلبان هستند. آنان که دائم در حال سخن چینی هستند و به برادران خود حسد میورزند. آنان از من نبوده و من نیز از آنان نمی باشم. همانا دوستان من آنان هستند که به امر ما تسلیم و در تمام کارها دنباله رو و پیرو ما هستند[۲۷۹].

امام صادق(علیه السلام) در بیان ضابطه کشف میزان عمق دینداری در نفس انسان فرموده اند:

«إذا رأیتم العبد یتفقّد الذنوب من الناس ، ناسیاً لذنبه فاعلموا أ نّه قد مکر به»؛

۲۷۸. وسائل الشیعة ۱۱ / ۲۷۳ ح ۱۰، به نقل از من لا یحضره الفقیه ٤ / ٤۱۷.
۲۷۹. تحف العقول ۳۰۷، و به نقل از آن بحارالانوار ۷۸ / ۲۸٦.

هنگامی كه بنده خدا را دیدید كه گناهان مردم را پیگیری می كند، امّا از گناهان خود غافل می باشد، بدانید كه او به مكر خداوند گرفتار آمده است(۲۸۰).

الگوی نیكو

از دیگر وسایلی كه امام(علیه السلام) در راه تغییر و اصلاح جامعه و ساختن جامعه آرمانی به كار می گرفتند، اهمیّت و تأكید بر ایجاد یك نمونه شیعی در جامعه بود كه بتواند از نظر رفتار الگوی جامعه باشد تا چنین الگویی بتواند عنصری مؤثّر در جامعه بوده و در راه بالندگی خیر و فضیلت در آن تأثیر گذار باشد. امام صادق(علیه السلام)در تربیت و آماده سازی چنین الگویی از خود تلاش بی نظیری به خرج دادند. امام این گروه را به دانش های مختلف مسلّح كرده و با سفارشات و راهنمایی های علمی و اخلاقی بسیار، آماده كرده بود.

امام(علیه السلام) با نیروی الهی خود توانست تعداد زیادی از این چنین اشخاص كه بعدها الگو و رهبران جامعه شدند بسازد. كسانی كه دل های مردم به سمت آنان گرایش پیدا كند تا از دانش ها و علوم آنان استفاده جویند آنان كه نامشان در تاریخ جاودان مانده است. مسلمانان آثار این اشخاص را نسل به نسل نقل نموده اند.

ما به بیان بعضی از این راهنمایی ها در اینجا بسنده می كنیم:

۱. از امام صادق(علیه السلام) درباره نحوه عبادت شیعیان و رابطه آنان با خدا كه علامت مشخّصه شیعیان است، چنین فرموده اند:

«امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلاة ، كیف محافظتهم علیها، وإلی أسرارنا كیف حفظهم لها عند عدوّنا وإلی أموالهم كیف مواساتهم لإخوانهم فیها»؛

شیعیان ما را در وقت نمازشان امتحان كنید. ببینید آیا بر اوقات اوّل وقت نماز محافظت می كنند یا نه. و شیعیان ما را به حفظ اسرار ما امتحان كنید كه آیا در نزد دشمنان اسرار ما را حفظ می كنند یا نه. همچنین شیعیان ما را درباره اموال و دارایی هایشان امتحان كنید كه آیا با برادران دینی در اموال خود كمك می كنند یانه(۲۸۱).

۲. محمد بن عجلان گوید نزد امام صادق(علیه السلام) بودم كه مردی وارد شد و سلام كرد، امام صادق(علیه السلام) از او پرسیدند: دوستان و برادرانت چگونه افرادی هستند؟ او بسیار از آنان تعریف و تمجید كرد. امام صادق(علیه السلام)فرمودند: اغنیا و سرمایه داران در میان قوم

---

۲۸۰. تحف العقول ۳٦٤، بحارالانوار ۷۸ / ۲٤٦.

۲۸۱. وسائل الشیعة ۳ / ۸۳، بحارالانوار ٦۸ / ۱٤۹ به نقل از قرب الاسناد/ ٥۲.

تو چگونه با فقرا دیدار می کنند؟ مرد پاسخ داد: کم. امام فرمودند: ثروتمندان شما چه قدر از دارایی های خود به فقرا كمك می کنند؟ مرد گفت: این اخلاقی که شما می فرمایید در میان دوستان ما نیست. امام(علیه السلام)فرمودند: پس چگونه آن ها گمان می کنند که شیعه ما هستند؟[۲۸۲].

امام صادق(علیه السلام) تأکید بسیاری بر اهمیّت وجود الگوی نیکو در جامعه داشتند. مفضّل گوید: هنگامی که من همراه امام صادق(علیه السلام) بودم، امام فرمودند: «ای مفضّل، یاران تو چند نفرند؟» گفتم: کم هستند. هنگامی که به کوفه برگشتم، شیعه به سوی من آمدند و مرا آماج حملات قرار دادند. آنان پشت سر من غیبت کرده و آبروی مرا برده بودند. حتّی بعضی از آنان رودررو مرا مورد توهین قرار داده و یکی از آنان در کوچه های کوفه کمین کرد تا مرا بزند. آنان همه گونه تهمتی به من روا داشتند تا اینکه این حرف ها حتّی به گوش امام صادق(علیه السلام) هم رسید. هنگامی که در سال بعد خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم، اوّلین کلامی که بعد از سلام به من فرمودند این بود که: «ای مفضّل، این ها که درباره تو می گویند و به گوش من رسیده چیست ؟» عرض کردم: گفته آن ها به من ضرری نمی رساند. فرمود:

> بله. ولی آنچه گفتند برای آن ها زیان دارد. آیا آن ها خشمگین شدند؟! بدا به حال آن ها. تو گفتی که یاران تو کم هستند. نه بخدا قسم، آن ها اصلاً شیعه ما نیستند. اگر آن ها شیعه ما بودند از کلام تو خشمگین نمی شدند. صفاتی که خداوند شیعیان ما را به آن توصیف کرده اصلا در آن ها نیست. شیعه جعفر نیست جز کسی که زبان خود را نگاه داشته، برای خالق خود کار کرده و تنها به مولای خود امید داشته باشند. کسانی که از خداوند آنچنان که حقّ اوست بترسند. وای بر آنان!! آیا در میان آنان کسانی یافت می شوند که از بسیاری نماز خمیده شده باشند؟ آیا در میان آنان کسانی یافت می شوند که از شدّت ترس از خداوند سرگشته شده باشند؟ از شدّت خشوع همچون کوران یا از شدّت روزه مانند بیماران یا از طول سکوت و حرف نزدن مانند گنگان به نظر آیند؟ آیا در میان آنان کسی هست که همواره شبش را به طول قیام و نماز به سر آورده و روزش را با روزه به سر آورد؟ یا در میان آنان کسی یافت می شود که نفس خود را از لذّات دنیا و نعیم آن از ترس خدا و برای شوق به ما اهل بیت بازداشته باشد؟! آنان کی شیعیان ما خواهند بود در حالی که از ما شکایت به نزد دشمنان ما می برند تا آنان را در دشمنی با ما بیشتر تحريك كنند. آنان چون سگان زوزه می کشند و چون کلاغان طمع میورزند. آگاه باش که اگر ترس این نداشتم که آنان نسبت به تو تحريك شوند به تو دستور می دادم که به خانه خود روی و در خانه ات را به روی آنان ببندی و تا آخر عمر به آنان

---

۲۸۲. بحارالانوار ٦٨ / ١٦٨ ح ٢٧ به نقل از شیخ صدوق، صفات الشّیعه/ ١٦٦.

حتّی نگاه هم نکنی. اما اگر پیش تو آمدند آنان را بپذیر. چرا که خداوند اگر چه آنان را حجّت بر ضدّ خودشان قرار داده، امّا در برابر دیگران آنان را حجّت خود قرار داده است.
دنیا با تمام نعمتها، زرق و برق، حکومت و تمامی مظاهر زیبایی آن شما را نفریبد. چرا که شایسته شما نیست. به خدا سوگند که برای اهل دنیا هم خوشی در بر ندارد[۲۸۳].

ج: ساختار اجتماعی

امام صادق(علیه السلام) برای روابط اجتماعی جمعیّت یاران صالح خود خطّی کلّی ترسیم نموده، نظام و اساس و قواعد اصولی این نظام را برای آنان بیان داشته و آن را در دل و جان هر یك از آن ها به صورت ملکه در آوردند تا هر کدام از آن افراد صالح بتوانند در شرایط سخت جامعه زندگی کرده و قدرت روبرو شدن با جریاناتی که مخالف ساختار اجتماعی مورد نظر امام(علیه السلام) بود را داشته باشند. همان نظام اجتماعی که امام(علیه السلام) آن را برنامه ریزی کرده و فاکتورهای ماندگاری و استمرار را به آن بخشیده بود تا در میان اقشار امّت ریشه بدواند.

همگام با مردم

امام صادق(علیه السلام) بر محور مهمی که قدرت و نفوذ گروه یاران صالح آن حضرت را در میان جامعه بیشتر می کرد تأکید زیادی داشتند. این محور عبارت از گشودن درهای ارتباط با عامّه مردم و بسنده نکردن به ارتباط با خودی ها بود. آن حضرت شیعیان را بر گسترش روابط با مردم تشویق کرده و به دوست یابی و زیاد کردن دوستان و اصحاب ترغیب می فرموده اند. در روایت، از آن حضرت وارد شده است:

در طول زندگی دنیا دوست زیاد پیدا کنید که در دنیا و آخرت از آن ها بهره خواهید جست، امّا در دنیا حوائج شما را برآورده می کنند و امّا در آخرت همین بس که جهنّمیان به تصریح قرآن این گونه می گویند: (در نتیجه شفاعتگرانی نداریم * و نه دوستی نزدیك)[۲۸٤].

و در روایت دیگر از آن حضرت وارد شده است: دوستان زیاد پیدا کنید، چرا که هر مؤمن دعای مستجابی دارد.

---

۲۸۳. بحارالانوار ۳۸۳/۷۸، به نقل از تحف العقول ۳۸۵.
۲۸٤. وسائل الشیعة ۷ / ٤۰۷.

و **همچنین فرموده اند:** دوستان زیاد پیدا کنید، چرا که هر مؤمنی حقّ شفاعت دارد[۲۸۵].

امام(علیه السلام) همچنین پیگیری این روابط را با سفارش به آداب و اخلاقی که بر انگیزاننده دوستی و نزدیکی میان مؤمنین است تشدید کرده اند. آن حضرت فرموده اند: رابطه بین دوستان در حَضَر به دیدار یکدیگر رفتن و در سفر، نامه نگاری است[۲۸۶].

و **همچنین فرموده اند:** هنگامی که بنده خدا برای دیدار برادر مؤمن خود خارج می شود، باز نمی گردد مگر اینکه گناه او بخشیده و نیازهای دنیا و آخرتش برآورده می شود[۲۸۷] . و از آداب و اخلاقی که موجب دوام روابط اجتماعی می گردد مصافحه یا دست دادن است که امام(علیه السلام) در این روایت مردم را به آن تشویق کرده است: مصافحه کنید که کینه را از میان می برد[۲۸۸].

و **همچنین فرموده است:** مصافحه مؤمن برابر با هزار حسنه است[۲۸۹].

آن حضرت درباره معانقه یا در آغوش کشیدن یکدیگر این گونه فرموده است:

هنگامی که دو مؤمن با یکدیگر معانقه می کنند، رحمت خدا آنان را در بر می گیرد و چون فقط برای رضای خدا و بدون هیچ گونه قصد و غرضی از اغراض دنیوی یکدیگر را در بر گیرند، به آنان گفته می شود که تمام گناهان گذشته شما بخشیده شده است، پس عمل از سر گیرید، و آن گاه که این دو مؤمن مشغول صحبت با یکدیگر می شوند، ملائکه موکّل بر آن ها به یکدیگر می گویند از این دو دور شوید که این دو سرّی دارند که خداوند متعال آن را پوشانیده است .

راوی روایت، اسحاق گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: خداوند مرا فدای شما گرداند، با توجّه به آیه قرآن که می فرماید (**ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْل إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**); [آدمی]هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند][۲۹۰] آیا کلمات آن ها توسّط ملائکه نگاشته نمی گردد؟! یونس گوید: امام صادق(علیه السلام) آه بلندی کشیدند. سپس آنقدر گریستند تا اینکه محاسن مبارکشان از اشك چشمشان تر شد و فرمودند:

ای اسحاق، خداوند تبارك و تعالی به جهت بزرگداشت این دو مؤمن به ملائکه اش دستور می دهد در هنگام ملاقات آن دو با یکدیگر از آنان دوری گزینند. البتّه اگر چه ملائکه موکّل بر این دو نفر کلمات

---

۲۸۵. وسائل الشیعة ۸ / ۴۰۸.
۲۸۶. تحف العقول ۳۵۸، بحارالانوار ۷۸ / ۲۴۰.
۲۸۷. مشکوة الانوار ۲۰۹.
۲۸۸. کافی ۲ / ۱۸۳، تحف العقول ۳۶، بحارالانوار ۷۸ / ۲۴۳.
۲۸۹. مشکوة الانوار ۲۰۳.
۲۹۰. ق/ ۱۸ .

آن ها را نمی شنوند و نمی نویسند. امّا خود خداوند که عالم بر همه اسرار و نهانی هاست، کلام آن ها را می شنود و نگهداری می کند[۲۹۱].

تأکید بر روابط برادرانه

امام صادق(علیه السلام) همواره به تعمیق و ریشه دار کردن روابط برادری دینی و خدایی پرداخته و راهنمایی های مناسبی که موجب افزایش پیوستگی و تفاهم بوده به آنان ارائه می کرده است. از آن جمله است حدیث شریفی که به خیثمه فرموده اند:

«أبلغ موالينا السلام وأوصهم بتقوى الله والعمل الصالح وأن يعود صحيحهم مريضهم وليعد غنيهم على فقيرهم ، وأن يشهد جنازة ميّتهم ، وأن يتلاقوا في بيوتهم وأن يتفاوضوا علم الدين فإن ذلك حياة لأمرنا رحم الله عبداً أحيى أمرنا»؛

سلام ما را به دوستان ما برسان و آن ها را به پرهیزکاری و تقوای الهی و عمل صالح سفارش کن، به آن ها بسپار آن هایی که از نعمت سلامتی برخوردار هستند از مریضان عیادت کرده، آنان که از نظر مالی وضع خوبی دارند به فقیران رسیدگی کنند. بر جنازه مردگان حاضر شوند. به خانه های یکدیگر رفته، با هم ملاقات کرده و به گفتگو درباره علم دین بپردازند که مجموعه این کارها زنده کردن امر ما اهل بیت است، و خداوند بنده ای که امر ما را زنده کند رحمت کند[۲۹۲].

و همچنین امام صادق(علیه السلام) درباره یاری کردن مؤمنان به یکدیگر فرموده اند: به وسیله یاری کردن به برادران دینی خود به خداوند متعال نزدیکی بجویید[۲۹۳]. محمّد بن مسلم گوید: مردی از اهل جبل به نزد من آمد و باهم به خدمت حضرت امام صادق(علیه السلام)رسیدیم. آن مرد در هنگام خداحافظی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: مرا نصیحت کن. امام صادق(علیه السلام)فرمودند:

تو را به پرهیزکاری و تقوای الهی و نیکی به برادران مسلمان سفارش می کنم. برای برادر خود دوست بدار آنچه را که برای خود می پسندی، و برای او مپسند آنچه را که برای خود نمی پسندی. اگر از تو چیزی خواست به او بده، و اگر از سؤال کردن خودداری کرد، خود در برآوردن حاجتش پیشقدم شو. هیچگاه از خیری که به او می رسانی دلگیر و خسته نشو. چرا که با این کار او نیز از تو دلگیر و خسته نخواهد شد. همیشه بازو و یار و یاور او باش که با این کار او نیز برای تو یار و یاور خواهد بود. اگر روزی از تو کینه ای به دل گرفت از او جدا مشو تا اینکه کینه را از قلب او بدر

---

۲۹۱. کافی ۲ / ۱۸٤، بحارالانوار ۷٦ / ۳۵، وسائل الشیعة ۸ / ۵٦۳.
۲۹۲. وسائل الشیعة ۸ / ٤۰۰.
۲۹۳. خصال ۸، بحارالانوار ۷٤ / ۳۹۱.

آوری، اگر روزی به سفر رفت، در غیبتش او را حفظ کن و اگر در نزد تو بود او را زیر سایه حمایت خود بگیر و او را یاری کن و بزرگ بدار و با او ملاطفت ورز. چرا که او از تو است و تو از او هستی[۲۹٤].

امام صادق(علیه السلام) برادری خالصانه خدایی را از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)چنین نقل فرموده اند که: شش خصلت است که در هر کسی باشد مقامش در پیشگاه خدا و در سمت راست [عرش]خداوند خواهد بود. ابن ابی یعفور به امام صادق(علیه السلام)عرض کرد: فدایت شوم. آن شش چیز چیست؟ امام فرمودند: این که مرد مسلمان برای برادر مسلمان خود همان چیزی را بخواهد که برای عزیزترین شخص از خانواده خود بخواهد و برای او نخواهد آنچه را که برای عزیزترین شخص از خانواده خود نمی خواهد و در دوستی برای او خیرخواهی کند (تا آنجا که فرمود) هنگامی که به این درجه از دوستی رسید، نگرانی و ناراحتی برادر دینی اش او را نگران می کند. اگر برادر او خوشحال شود، او نیز از خوشحالی او شادمان می شود، و اگر محزون و ناراحت شود، وی نیز از حزن و اندوه برادرش اندوهگین می گردد. اگر در نزد او چیزی باشد که بوسیله آن گره از کار برادرش بگشاید، این کار را انجام می دهد. و اگر در دست او چیزی نباشد، برای برادرش دعا می کند[۲۹٥].

همچنین می بینیم امام صادق(علیه السلام) از بعضی از کارها که قاعدتاً روابط برادرانه را از بین می برد بر حذر داشته و نهی فرموده است. آن حضرت به ابن نعمان فرموده اند:

اگر می خواهی که دوستی برادر مسلمانت برای تو ثابت و برقرار بماند، از شوخی بیجا، مشاجره، فخر فروشی و دشمنی کردن نسبت به او بپرهیز. هیچگاه دوست خودت را بر سرّ خود آگاه مکن مگر به اندازه ای که اگر دشمنت نیز بر آن آگاه شود، ضرری بر تو نرسد. چرا که هر دوستی ممکن است روزی دشمن انسان گردد[۲۹٦].

امام صادق(علیه السلام) در عین حال یاران خود را از رفتار مؤدّبانه و دوستی و مهربانی بر اساس اخلاق اصولی اسلام با دشمنانی که امید به اصلاح آن ها نمی رود نیز بر حذر داشته است. آن حضرت فرموده اند:

هر کس با دشنام دهنده اولیای خدا نشست و برخاست نماید، خدا را معصیت کرده است و کسی که خشم خود را در برابر کاری که قدرت بر امضای آن ندارد فرو خورد، با ما در درجه اعلا قرار خواهد گرفت[۲۹۷].

---

۲۹٤. وسائل الشیعة ۸ / ٥٤۹.
۲۹٥. وسائل الشیعة ۸ / ٥٤۲.
۲۹٦. کافی ۱ / ۱٦٥، بحارالانوار ۷۸ / ۲۸٦.
۲۹۷. کافی ۱ / ۱٦٥، بحارالانوار ۲۸٦/۷۸.

و آن حضرت فرموده اند:

«مَن جالس لنا عائباً، أو مدح لنا قالياً أو واصل لنا قاطعاً، أو قطع لنا واصلاً ، أو والى لنا عدواً، أو عادى لنا وليّاً فقد كفر بالذي أنزل السبع المثاني والقرآن العظيم»؛

هر کس با عیب گوی ما همنشینی کند، یا کسی را که از ما بیزار است ستایش کند، یا با کسی که از ما بریده است ارتباط برقرار کند، یا با کسی که با ما ارتباط دارد قطع رابطه کند، یا دشمن ما را دوست بدارد، دوست ما را دشمن بدارد، چنین شخصی به همان خدایی که سبع المثانی (حمد) و قرآن عظیم را نازل فرموده کفر ورزیده است(۲۹۸).

آن حضرت همچنین اصحاب خود را از بیماری کینه و دلخوری با برادران و جدال و خصومت با آنان بر حذر داشته است. آن حضرت چنین روایتی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام) نقل کرده که: از جدال و دشمنی بپرهیزید که این دو صفت دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می کند و در صحنه دل ها بذر نفاق می رویاند(۲۹۹).

موضع امام صادق(علیه السلام) در برابر قهر و قطع رابطه

امام صادق(علیه السلام) پدیده قطع رابطه و قهر میان مؤمنان را این گونه نکوهش کرده است که: هیچگاه دو مرد به قهر از هم جدا نمی شوند، مگر اینکه یکی از آن دو و یا هر دوی آن ها مستوجب بیزاری و لعنت می گردند.

معتّب به خدمت امام صادق(علیه السلام)عرض کرد: خداوند مرا فدایت کند. اینکه می فرمایید درباره ظالم صحیح است. امّا مظلوم را چه می شود که مستحقّ برائت و لعنت شود؟ حضرت فرمودند: زیرا او برادر مؤمنش را فرا نخوانده تا رابطه را با او وصل کرده و از عمل دوست خود چشم پوشی نماید، از پدرم شنیدم که می گفت: هنگامی که دو نفر باهم نزاع و درگیری می کنند و یکی از آنان دیگری را مورد ستم قرار می دهد، باید مظلوم به سوی ظالم برود و به او بگوید: ای برادر من بد کرده ام، تا اینکه با این کار قهر را بین خود و او از بین ببرد. چرا که خداوند تبارك و تعالی حاکم عادل است و خود حقّ مظلوم را از ظالم می ستاند(۳۰۰).

خطّ تربیتی امام صادق (علیه السلام)

---

۲۹۸. شیخ صدوق، امالی ٥٥، بحارالانوار ٢٧ / ٢٢، وسائل الشیعة ١١ / ٥٠٦.

۲۹۹. وسائل الشیعة ٨ / ٤٠٦، باب کراهة الانقباض مع النّاس.

۳۰۰. کافی ٢ / ٣٤٤ ح ١، بحارالانوار ١٨٤/٧٥، وسائل الشیعة ٨ / ٥٨٤.

روابط تربیتی امام صادق(علیه السلام) با یاران و اصحاب خود بر اساس موعظه و ارشاد عمومی و بدون تشخیص سطح فکری و واقعیّت روحی و آنچه را که شنوندگان آن حضرت به آن نیاز دارند نبوده است. بلکه آن حضرت با هدف ایجاد ساختاری خاصّ با آنان روبرو شده میان آنان فرق می گذاشت و اندیشه های تربیتی خود را به نحوی که آن ها را به سوی واقعیّت جامعه حرکت دهد به آنان تفهیم می کرد، تا اینکه برای کشیدن بار مسئولیت اصلاح امّت آمادگی کامل داشته باشند. آن حضرت آنان را با اصول و قواعد تربیتی میدانی، مسلّح می کرد که آنان را قادر می ساخت تا خود را از فشارهای نفسانی و اقتصادی رها کرده و با دستمایه قرار دادن امید به خدا در راه تحقّق اهداف خود گام بردارند.

اکنون در ضمن چند مورد به پاره ای از راهنمایی هایی که امام(علیه السلام)اصحاب خود را به آن مجهّز می کرده اند اشاره می کنیم:

مورد اوّل: دعوت و اصلاح

امام (علیه السلام) فرموده اند:

تنها کسی می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که در او سه خصلت موجود باشد: به آنچه امر یا نهی می کند دانا باشد، در آنچه که به او امر یا از آن نهی می کند عادل نیز باشد و بالاخره در آنچه را که به آن امر می کند و آنچه را که از آن نهی می کند راه رفق و مدارا در پیش گیرد[۳۰۱].

امام صادق(علیه السلام) نقد سازنده را وسیله رفع نقطه ضعف هایی می دانست که نوعاً افراد به آن دچار می شوند. آن حضرت فرموده است: محبوب ترین برادرانم در نزد من کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند[۳۰۲].

آن حضرت همچنین فرموده اند:

اگر از برادر دینی خود چیزی دیدی که تو را ناپسند آمد کار او را توجیه کن و برای کار او در دل عذری بیاور و در صورت عدم تطبیق عذر با کار او این کار را تا هفتاد بار تکرار کن و اگر باز هم کار او توجیه بردار نبود، با خود بگو شاید کار او دلیلی دارد که من نمی دانم.[۳۰۳]

مورد دوّم: تعامل تربیتی در دو عرصه تعلیم و تعلّم

---

۳۰۱. تحف العقول ۳۵۸، بحارالانوار ۷۸ / ۲٤۰.
۳۰۲. تحف العقول ۳٦٦، بحارالانوار ۷۸ / ۲٤۹.
۳۰۳. احقاق الحق ۱۲ / ۲۷۹، المشروع الرویّ ۱ / ۳۵ .

امام صادق(علیه السلام) بر این نکته تأکید فراوان داشتند که رسالت علمی اگر از اصول اخلاقی جدا شود و علم به عنوان ابزاری در جهت اغراض دنیوی قرار گیرد، بسیار خطرناك خواهد بود و چهره رسالت مقدّس اسلامی را دیگرگونه و زشت خواهد کرد. همین پدیده جدایی بین علم و قواعد اخلاقی در زمان بنی امیّه و بنی عبّاس نقشی منفی بازی کرد و در نتیجه همین جدایی، پدیده واعظان درباری به وجود آمد. پدیده ای که دین را چونان ابزاری در دست حکومت های وقت قرار می داد. از اینجا بود که امام(علیه السلام) همگان را از این پدیده شوم بر حذر می داشت و با این بیان شیوا، طالبان علم و دانش را به چند دسته تقسیم کرده و از هم تفکیك می نمود. آن حضرت فرموده است:

طالبان دانش سه دسته اند. آنان را هم به شخص و هم به صفاتشان بشناسید: گروهی علم را برای نادانی و جدال و غلبه بر خصم می آموزند. گروهی دانش را برای فخر فروشی و پرگویی و گول زدن دیگران می آموزند، و بالاخره گروهی علم را برای فهمیدن و اندیشیدن می آموزند.

امّا آنان که دانش را برای نادانی و مجادله می آموزند، موذی و ستیزه جوست، در میان جمع مردان بزرگ لب به سخن می گشاید و از دانش و بردباری سخن به میان می آورد. او خود را به فروتنی می زند، امّا در حقیقت از ورع و پرهیزگاری بی بهره است. خداوند بینی او را خرد می کند و رگ حیاتش را می برد.

امّا آنکس که دانش را برای فخر فروشی و فریب کاری آموخته، فریبکار و متملّق است. به امثال خود که می رسد، فخر فروشی و فریب کاری می کند. امّا به اغنیا و ثروتمندان که می رسد، در نزد آنان کرنش و تواضع می کند. او شکم خود را از غذاهای چرب و نرم آنان پر کرده و دینش را زیر پا لگدمال می کند. خداوند سرچشمه اخبارش را کور کند و نشانه او را از میان آثار علما و دانشمندان بزداید.

امّا آنکس که دانش را برای فهمیدن و اندیشیدن می آموزد اندوهگین و شب زنده داراست. ناحیه خلوتی را برای عبادت خود در نظر گرفته و به دور از دیگران در آن ناحیه به عبادت خدا مشغول است و در دل تاریك شب به نماز می ایستد. او در حالی خدا را عبادت می کند که قلبش از ترس خداوند مالامال است. او خدا را از روی زاری می خواند، بیشترین توجّه او به کارهای خودش می باشد، امّا در عین حال اهل زمانه خود را خوب می شناسد. چنین کسی از مورد اطمینان ترین برادران دینی خود هم وحشت دارد. خداوند پایه های چنین شخصی را محکم گرداند و در روز قیامت به او امان دهد(۳۰۴).

---

۳۰۴. کافی ۱ / ۴۹، بحارالانوار ۸۳ / ۱۹۵ .

مورد سوّم:قاعده تربیتی در عرصه قبول مسئولیت و رهبری

امام صادق(علیه السلام) يك قاعده اخلاقی کلّی را بنیان نهاد. ضابطه ای که مؤمنین بر طبق آن با یکدیگر رابطه برقرار کرده و در تمام عرصه های زندگی آن را پیاده کنند. قاعده ای که باعث رشد و بالندگی فضیلت در جامعه، همچنین باعث رقابت صحیح و سازنده و برتری جویی های اصولی گشته و با فقدان چنین قاعده یا تبدیل آن به معیارهایی متناقض، ارزش ها نابود گشته و نیروها به هدر می رود که نتیجه آن همان قاعده شوم «تقدیم مفضول بر فاضل» یا به رهبری برگزیدن شخص پایین تر با وجود شخص بالاتر و بالیاقت تر است.

امام صادق(علیه السلام)فرموده اند: هر کس مردم را به سوی خود بخواند در حالی که در میان جامعه داناتر از او یافت می شود، او بدعتگذار و گمراه است[۳۰۵].

مورد چهارم: سختی ها و قدرت مقاومت

امام صادق(علیه السلام) همیشه یاران خود را در حال آمادگی کامل نگاه می داشت. آن حضرت چندین بار به آنان گوشزد کرده بود که پیروی از راه آن حضرت ممکن است به سختی ها و بلاهایی که تحمّل آن جز برای کسانی که از سوی خداوند متعال انتخاب شده اند آسان نیست، منجر شود. همچنانکه تشیّع نیز جز بر کسانی که آمادگی قربانی شدن و تحمّل بلا دارند بر کس دیگر سزاوار نیست. این روشی الهی بود که خداوند متعال با اولیای خود بدان رفتار می کند، روایت شده هنگامی که در نزد امام صادق(علیه السلام) از بلاهایی که به مؤمنان می رسد ذکری به میان آمد فرموده است:

از پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله)سؤال شد که بیشترین بلا را در دنیا کدام دسته از مردم متحمّل شده اند؟ آن حضرت فرمود: پیامبران، سپس طبقات دیگر مردم به همان مقدار که به مقام انبیا و کارهای آنان نزدیکتر و شبیه تر باشند. مؤمن نیز به اندازه ایمان و اعمال نیکی که انجام می دهد مورد بلا قرار می گیرد. هر مؤمنی که ایمان صحیح تر و عمل بهتری داشته باشد بلا و سختی او شدیدتر، و هر کس که ایمان کمتر و عمل ضعیف تری داشته باشد رنج و ناراحتی اش کمتراست[۳۰۶].

---

۳۰۵. تحف العقول ۳۷۵، بحارالانوار ۷۸ / ۲۵۹.

۳۰۶. وسائل الشیعة ۲ / ۹۰۶.

حسین بن علوان از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که: با سدیر نزد امام صادق(علیه السلام)نشسته بودیم که آن حضرت فرمودند: خداوند متعال وقتی که بنده ای را دوست داشته باشد او را در بلا می اندازد[۳۰۷].

امام صادق(علیه السلام) همچنین فرموده اند:

هر کس برای هر بلا صبری و برای هر نعمت شکری و برای هر سختی آسانی مهیّا نکرده باشد به عجز و زبونی گرفتار آمده است. نفس خود را در نزد هر بلا و مصیبتی صبور دار. چه آن مصیبت در مرگ فرزندان یا از دست دادن اموال باشد. چرا که خداوند آنچه را که به مؤمن عاریه داده و به او بخشیده است گاه از او می گیرد. تا اینکه شکر و صبر او را اندازه بگیرد[۳۰۸].

همچنین امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: ما (اهل بیت) اهل صبر هستیم و شیعیان ما صبرشان از ما نیز بیشتر است، راوی می گوید: این کلام حضرت بر من گران آمد. به خدمتش عرض کردم: چگونه می شود که صبر شیعیان شما از شما بیشتر باشد؟! امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند: ما بر آنچه از پیش می دانیم صبر می کنیم . امّا شما بر چیزی که حکمت آن را نمی دانید صبر می کنید[۳۰۹].

---

۳۰۷. وسائل الشیعة ۲ / ۹۰۸.

۳۰۸. تحف العقول ۳۶۱، بحارالانوار ۶۷ / ۲۱۶.

۳۰۹. مشکوة الانوار ۲۷۴.

قسمت چهارم

بخش نخست

پایان حکومت اموی و آغاز حکومت عباسی

بخش دوّم

حکومت منصور و شهادت امام صادق(علیه السلام)

بخش سوّم

میراث امام صادق(علیه السلام)

بخش نخست
پایان حکومت اموی و آغاز حکومت عباسی

۱. تازه های سیاسی

در این مرحله تاریخی حیات نظام اموی، پس از آنکه این نظام در دیدگاه امّت اسلام همه توجیهات مدنی، عقیدتی و یا سیاسی خود را از دست داد، و در دست او به جز منطق شمشیر که آخرین اهرم قدرت در اداره امور جامعه می شود باقی نماند، به خودی خود رو به سقوط و افول رفت و علی رغم خشونت و سنگدلی آخرین خلیفه اموی (مروان) که به قاطعیّت معروف بود منطق شمشیر نیز نتوانست در برابر اراده امت دوام چندانی بیاورد.

امّت اسلام ضرورت رهایی از طغیان اموی را درك کرده و به این باور رسیده بود که باید در برابر آن به پا خیزد. دیگر آنقدر ستم های بنی امیّه نسبت به خاندان پیامبر اکرم در ذهن امّت اسلام متراکم شده بود که دیگر چیزی به دست واعظان درباری باقی نمانده بود تا قرآن و حدیث را ابزار دفاع از صورت کریه و استبدادی حکومت بنی امیّه کنند. ظلم و ستم بی حدّی که از مسموم کردن امام حسن مجتبی(علیه السلام) به دست معاویه آغاز شد سپس سبّ و لعن حضرت علی(علیه السلام)که برادر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پسر عموی او و داماد گرامیش بوده به نحوی که سبّ و لعن آن حضرت را به عنوان سنّت قرار داد، سپس قتل امام حسین(علیه السلام) ریحانه رسول خدا و خاندان و یاران پاکش به دست یزید و عمّال پلید او همچنین واقعه حرّه که واقعه بسیار دردناکی بوده و در آن یزید بیعت بندگی از مردم مدینه گرفته و مدینه را سه روز بر سپاهیان خود مباح کرد.

امّت اسلام کلام عبدالملك مروان را فراموش نمی کنند که گفت: هر کس مرا به پرهیزکاری سفارش کند گردنش را با شمشیر می زنم[۳۱۰] و همچنین کشتن زید بن

---

۳۱۰. سیوطی، تاریخ الخلفاء ۲۱۹.

علی(علیه السلام) و به دار كشیدن و آتش زدن پیكر شریفش به دست طاغوت زمان هشام بن عبدالملك.

مردم می دیدند كه والیان اموی گذشته از گرفتن مالیات های سخت، خود نیز اهل فساد بوده و بوسیله اشاعه روح قبیله ای وحدت صفوف امّت اسلام را از بین برده و آن ها را دوباره به طایفه های گوناگون متفرق كرده بودند. آنان حتّی در پرداخت ها، امتیازات خانواده ای و قبیله ای را روا می داشتند و مسلمانان غیر عرب را تحقیر كرده، آن ها را برده خود می دانستند.

این چنین بود كه در عرصه فكر و اندیشه و فقه نظریاتی پیدا شد كه هیچ گونه مشروعیتی برای نظام اموی قایل نبود و این افكار در میان همه اقشار جامعه گسترش یافته، علیرغم موضع منفی سلطنت نسبت به علویان، مدح آنان در میان مردم رایج گشته و آنان بدون ترس از جلوگیری دستگاه دولت به مدح و ثنای علویان می پرداختند.

این چنین بود كه امّت به واسطه تراكم ظلم اموی این آمادگی را پیدا كرد تا هر جانشینی كه بخواهد او را از كابوس حكومت اموی برهاند قبول كند، شاید كه به این وسیله به عدالت و مساوات دست یابد. چنین جوّی باعث بروز گرایش ها و دعوت های سیاسی شد كه در راستای دست یابی به خلافت، امّت را به زیر پرچم خود خوانده و به سمت خود تحریك می كردند. كما اینكه امّت هم به دنبال نجات دهنده ای می گشتند و همین امر باعث شد كه مسأله مدعیان مهدویّت در میان جامعه رایج شده و راه خود را باز كند.

از دیگر سو، برنامه های امام صادق(علیه السلام) گسترش بسیاری یافته، یاران آن حضرت زیاد شده و امّت فرهنگ آن حضرت را پذیرفته بود. چرا كه تأثیر این فرهنگ را در اندیشه ها و تصمیم گیری های خود دیده بود امری كه به سطح خاصّی از افراد كه تحت نظر مستقیم حضرت امام بودند، یا دایره ای خاصی محدود نمی گردید. بلكه امام صادق(علیه السلام) در جای جای كشور اسلام درخشیده و آوازه اش در هر خانه ای داخل شده بود. تا جایی كه به تنها مرجع روحی تبدیل شده بود كه دل ها از همه جا به سوی او گرایش پیدا كرده و برای حلّ مشكلات فكری، عقیدتی و سیاسی به آن حضرت پناهنده می شدند.

این مرجعیّت منحصر به عامه مردم نبوده بلكه امام صادق(علیه السلام) حتّی مرجع علما و دانشمندان و محلّ رجوع سیاستمداران امّت بود. این سفیان ثوری است كه می گوید: بر امام صادق(علیه السلام) داخل شدم و به آن حضرت عرض كردم: مرا به

وصیتی سفارش کنید که بعد از شما آن را حفظ کنم. آن حضرت فرمودند: آیا واقعاً آن را حفظ خواهی کرد ای سفیان؟ گفتم: بله ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله). امام صادق(علیه السلام) فرمودند: ای سفیان، دروغگو مردانگی ندارد و حسود راحتی، انسان رنجیده برادری و متکبّر دوستی نداشته و بداخلاق هرگز به آقایی دست پیدا نمی کند[۳۱۱].

سفیان ثوری بار دیگری هم به نزد امام صادق(علیه السلام) رفت و دستورات و تعالیم بیشتری از آن حضرت طلب کرد. امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: ای سفیان، دست نگه داشتن در هر کار شبهه ناکی بسیار بهتر از فرو رفتن در گرداب هلاکت است. اگر گفتن حدیثی را ترك گویی بسیار بهتر است از اینکه حدیثی بگویی که آن را به خوبی بررسی نکرده باشی. هر حقی را حقیقتی و هر درستی را نوری است. پس هر روایتی که موافق با کتاب خدا بود آن را بگیرید و روایاتی که مخالف با کتاب خدا است ترك گویید[۳۱۲]. سفیان ثوری دیدارهای دیگری نیز با امام صادق(علیه السلام)داشته و روابط او با حضرت امام صادق(علیه السلام)از نوع رابطه شاگرد و استاد بوده است.

از دیگر دانشمندانی که نزد امام صادق(علیه السلام) می رفته و از وجود مبارك آن حضرت استفاده می برده است، حفص بن غیاث است. او یکی از بزرگان و مشاهیر زمان خود و یکی از محدّثان بنام زمان خویشتن بوده است. او از امام صادق(علیه السلام)می خواست که او را ارشاد و نصیحت کند. امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: اگر می توانید از معروف شدن و مشهور شدن خود جلوگیری کنید، این کار را انجام بدهید. اگر مردم تو را تعریف و تمجید نکردند، هیچ زیانی به تو نخواهد رسید ـ تا آنجا که فرمودند: ـ إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل فإنّ عليك في خروجك أن لا تغتاب ، ولا تكذب ولا تحسد، ولا ترائي، ولا تداهن ; اگر می توانی از خانه خارج نشوی این کار را بکن. چرا که در خارج شدن از خانه و رفتن در میان جامعه مسئولیت های سنگینی متوجّه تو خواهد شد و باید که غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، ریا نکنی و چاپلوسی روا مداری.

ابوحنیفه نیز فرصت حضور در محضر امام صادق(علیه السلام) و استماع حدیث از آن حضرت را مغتنم شمرده و درباره امام صادق(علیه السلام) می گفت: من فقیه تر از جعفر بن محمّد(علیه السلام) ندیده ام.

مالك بن انس نیز از جمله کسانی بود که در نزد امام صادق(علیه السلام) حاضر می شد تا به وسیله آداب آن حضرت تربیت شده و به هدایت آن حضرت راه یابد. او می گفت: هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ بشری خطور نکرده است که با

---

۳۱۱. بحارالانوار ۷۸ / ۲۶۱.

۳۱۲. اصول کافی ۱ / ۶۹ ح ۱، تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۸۱، بحارالانوار به نقل از کافی ۲ / ۱۶۵، الامام الصّادق والمذاهب الاربعة ۲ / ۳۲۲.

فضیلت تر از جعفر بن محمّد صادق را در علم و عبادت و ورع ببیند. و همچنین گفته است: من مدّتی با جعفر بن محمّد رفت و آمد داشتم. امّا او را جز در یکی از این سه حالت ندیدم. یا در حال نماز، یا در حال روزه و یا در حال قرائت قرآن بود. ندیدم که هرگز از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)روایت کند مگر اینکه با طهارت بود. هیچگاه کلام بیهوده نمی گفت. او از عالمان، عابدان و زاهدانی بود که از خداوند می ترسند[٣١٣].

منصور که خود از کینه توزترین دشمنان امام صادق(علیه السلام) بوده است درباره آن حضرت این گونه شهادت داده است که: جعفر بن محمّد از آن دسته کسان است که خداوند درباره آنان فرموده: **(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا);** سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیمو از جمله کسانی بوده که خداوند آنان را انتخاب کرده و در کارهای خیر همیشه بر دیگران سبقت می گیرند[٣١٤].

امام صادق(علیه السلام) فقط مرجع دانشمندان، فقها، محدّثان و رهبر نهضت فکری و علمی زمان خود نبوده است. بلکه آن حضرت مرجعی برای سیاستمداران و انقلابیّون نیز بوده است. چرا که آن حضرت رهبر حقیقی خطّ انقلابی علوی بوده است. می بینیم زید شهید فرزند امام زین العابدین(علیه السلام)درباره قیام خود به آن حضرت رجوع کرده و با آن حضرت مشورت کرده است. زید درباره امام صادق(علیه السلام) این گونه سخن رانده است: در هر زمانه ای مردی از ما اهل بیت وجود دارد که حجّت خدا بر بندگان اوست و حجّت زمان ما، برادرزاده من جعفر است. هر کس از او تبعیّت کند گمراه نخواهد شد و هر کس با او مخالفت کند، هیچگاه راه هدایت نخواهد پیمود[٣١٥].

امام صادق(علیه السلام) هیچگاه جدای از قیام زید نبوده بلکه همیشه به کمك مالی و دعایی به نهضت زید پرداخته و چنانچه که در بحث های سابق گذشت، همواره همگان را به شرکت در آن قیام تشویق کرده و توجیه می نمود[٣١٦]. علویانی هم که از نسل امام حسن مجتبی(علیه السلام) بودند، مانند عبداللّه بن حسن و یا عمر اَشرف فرزند امام زین العابدین(علیه السلام)، آنان نیز همواره به امام صادق(علیه السلام)رجوع کرده و در مسائل مهم با آن حضرت مشورت می کرده اند و هیچکدام از آنان در کارهای انقلابی و نهضت مسلّحانه بدون دستور آن حضرت وارد عمل نمی شده اند.

---

٣١٣. خولی، مالك بن انس ٩٤، محمد ابوزهره، کتاب مالك ٢٨.

٣١٤. تاریخ یعقوبی ٢ / ٣٨٣ به نقل از خود امام صادق(علیه السلام)، همچنین مناقب آل ابی طالب ٤ / ١٤٢ به نقل از خود آنحضرت.

٣١٥. ابن شهرآشوب، مناقب ٤ / ٢٩٩.

٣١٦. ر.ك صفحه ١٧٥ به بعد .

از همین رو بود كه در میان اقشار مختلف جامعه آن زمان، این باور پیدا شده بود كه خطّ تحت رهبری امام صادق(علیه السلام)، همان خطّی است كه می تواند جایگزین حكومت اموی شود. این حقیقتی است كه نمی توان آن را به فراموشی سپرد. كما اینكه به زودی خواهیم گفت كه مهمترین فرماندهان حركت عبّاسی و برنامه ریزان آن ها و فرماندهان نظامی آن ها، در دل معتقد بوده اند كه امام صادق(علیه السلام)برای تصدّی خلافت از دیگران سزاوارتر بوده و قوّت، قدرت، پختگی و كارآزمودگی اداره قیام و رهبری آن را دارا است، و این از نیروی الهی و جایگاه مردمی آن حضرت نشأت گرفته بود. لذا است كه می بینیم ابوسلمه خلاّل و ابومسلم خراسانی در اوّلین بار با آن حضرت به عنوان خلیفه بیعت كردند و بعضی از اصحاب آن حضرت نیز تأكید بسیاری بر ضرورت اعلام جهاد از طرف امام صادق(علیه السلام)داشتند.

امّا آنچه كه سزاوار است به آن توجّه شود این است كه امام صادق(علیه السلام)این جایگاه مقدّس را در دل های مردم به واسطه معادلات سیاسی خلق السّاعه به دست نیاورده بود. بلكه رویدادها و شرایط مختلفی به وقوع پیوست تا این جوّ را به وجود آورد و این باور را كه امام صادق(علیه السلام) و تنها او در چنین جایگاهی قرار داشته و می تواند جایگزین شایسته سیاسی و فكری حكومت اموی بوده و به جای حكومت ظالم اموی، خلیفه شرعی مسلمانان باشد.

تلاش خستگی ناپذیر و رویه اصلاحی كه امام صادق(علیه السلام) و ائمّه قبل از او(علیهم السلام)بنا نهادند و ایجاد نسل های پیشرو، موجب انگیزش این بیداری در امّت گشته و نقطه عطفی تاریخی در حیات امّت اسلام خلق كرد كه باعث شد امّت اسلام از غنای فكری كه این برهه طلایی برای ما به یادگار گذاشته است بهره مند گردد.

در چنین شرایط حسّاسی امام صادق(علیه السلام) در برابر تحرّكات منفی كه سعی در به انحراف كشیدن مسیر مردم و بردن آن ها به سوی مكاتب انحرافی جدید داشتند به شدت مراقب بودند. از همین جاست كه بسیاری از راهنمایی های امام به اصحاب آن حضرت در این رابطه صادر شده است و در برابر نمایشات سیاسی دروغین كه بعضی از انقلابی نمایان اجرا می كرده اند بی طرفی پیشه می كرده است، و این مطلب به این دلیل بوده كه آن حضرت به اغراض و مطامع آنان كاملا آگاهی داشته است.

و از همین گرایشات سیاسی كه برای به دست گرفتن خلافت و درآوردن فرصت از چنگ رقیبان مردم را به ضرورت قیام بر ضدّ امویان تحریك می كرد، گرایش عبّاسیان بود.

۲. حركت عبّاسيان، پيدايش و روش ها

قبلا به هسته شكل گيرى قيام بنى عبّاس و انگيزه آنان براى طمع در به دست گرفتن خلافت اسلامى اشاره كرده ايم[۳۱۷].

و در آنجا ذكر كرده ايم كه ابوهاشم از مردان بنام گروه طرفدار اهل بيت(عليهم السلام)بوده و هشام بن عبدالملك بسيار از او هراس داشته. چرا كه مى دانست او داراى لياقت علمى و سياسى مى باشد كه او را شايسته رهبرى مى كند. بنابراين هشام بن عبدالملك تصميم به ترور ابوهاشم گرفت. هنگامى كه ابوهاشم مكر هشام را احساس كرد از او بر حذر شد و به محمّد بن علىّ بن عبدالله بن عبّاس وصيّت كرد تا اتباع او را بعد از او در مبارزه با امويان رهبرى نمايد كه اين كار در سال ۹۹ هجرى به وقوع پيوست. اين وصيّت بذر طمع را در حركت محمّد بن علىّ بن عبدالله بن عبّاس كاشت و او گمان كرد كه ديگر رهبر شده و خليفه آينده است.

اين بهترين فرصت بود تا او براى خود به تبليغات بپردازد. به همين جهت مخفيانه كسانى را به خراسان فرستاد تا به نام او به دعوت مردم بپردازند. او اين كار را تا سال ۱۲۵ هجرى ادامه داد و در آن سال از دنيا رفت. پس از او سه پسر از او باقى ماندند كه ابراهيم امام، سفّاح و منصور هستند[۳۱۸].

و پيدا است كه ابراهيم امام بوده كه برنامه ريزى قيام دولت عبّاسيان را انجام داده است. چرا كه او از نظر هوش و ذكاوت و پختگى و كاردانى و برنامه ريزى از دو برادر خود برتر بوده است و بعداً به اين نكته اشاره خواهيم كرد.

ابراهيم فعّاليّت خود را در راه دعوت عبّاسيان آغاز كرد. او ابتدا شروع به بيان احاديث و سخنرانى در رابطه با اهميّت قيام و انقلاب و نجات مظلومان نموده و خود را شريك درد و رنج مردم ساده معرّفى كرد. او محبّت به مظلومان و لعنت بر ظالمان را آغاز نمود. مبلّغان ابراهيم در شهرهاى خراسان پخش شدند و اثر بزرگى در آنجا به جا گذاشتند. از آن جمله مى توان به زياد مولى حمدان، حرب بن قيس، سليمان بن كثير، مالك بن هيثم و ديگران اشاره كرد. داعيان عبّاسى بر سر اين كار جان باختند. بعضى از

۳۱۷. ر.ك صفحه ۷۹ به بعد بحث آغاز رهايى .
۳۱۸. الآداب السلطانية ۱۲۷.

آن ها شکنجه و مثله شده و بعضی دیگر به حبس افتادند[۳۱۹]. امّا پیشاهنگ این دعوت کنندگان و فعّالترین و زیرکترین آنان، ابومسلم خراسانی بود[۳۲۰].

روش سیاسی عبّاسیان ـ برای گمراه کردن امّت ـ متضمّن چندین شیوه بود که مطابق با واقعیّت موجود جامعه و از مقبولیّت عامّه برخوردار بود. لذا است که می بینیم این دعوت با پاسخ مثبت و سریع مردم روبرو شده و محرومین و ستمدیدگان به آن گرایش پیدا کردند.

در اینجا به بعضی از این شیوه ها اشاره می کنیم:

روش اول

عبّاسیان به شدّت عواطف مردم را تحريك كرده و سعی کردند به مردم بقبولانند که دعوت آن ها برای پیروزی اهل بیت(علیهم السلام) است. آنان که بیش از همه مورد ظلم و ناراحتی قرار گرفته و خون هایشان در راه حقّ ریخته شده است. عبّاسیان در بین صفوف مبلّغان خود بر این مطلب تأکید کردند که هدف نهایی دعوت آن ها بازگرداندن خلافت غصب شده به سوی اهل آن است. به همین خاطر است که آنان شعار طلب رضایت و خشنودی آل محمد را برای خود برگزیده و مردم نیز به این شعار عکس العمل مثبت نشان داده، گمشده خود را در آن یافتند.

مبلّغان عبّاسی این باور را می پروراندند که دعوت آن ها خبر از ظهور دوره جدیدی می دهد که تضمین کننده حقوق مردم است. همچنانکه مردم از عدالت علی(علیه السلام)داستان ها شنیده بودند. این شعار مخصوصاً در شهرهایی که بیشترین زجر و ناراحتی و عقب ماندگی را از بنی امیّه دیده بودند بسیار کارگر افتاد. چرا که آنان دائم در انتظار ظهور حق به دست اهل بیت نبوّت(علیهم السلام)بودند.

فرهنگ سیاسی بنی عباس که مبلّغانشان آن را بین مردم ترویج می کردند، این گونه بود که مردم را به فکر وادار کرده و ذهن آنان را مسأله دار کنند. مانند اینکه: «آیا در میان شما کسی هست که در این نکته شکّی داشته باشد که خداوند متعال پیامبر اسلام، حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) را، به پیامبری برگزیده؟ مردم در پاسخ می گفتند: نه. سپس آن ها می گفتند: آیا در این مطلب شکّی دارید که خداوند بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)کتابی نازل کرده که حلال و حرام و شرایع خداوند در آن موجود است؟ مردم پاسخ

---

۳۱۹. تاریخ ابن ساعی ۳.

۳۲۰. تاریخ یعقوبی ۲ / ۳٤۰ ـ ۳٤٤.

می دادند: نه. آنان ادامه می دادند که: آیا گمان دارید که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آن کتاب را در نزد کسی غیر از عترت و اهل خود به یادگار گذاشته است؟ مردم پاسخ می دادند: نه. آنان می گفتند: آیا شما شکّی دارید که اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) معدن علم و دارای میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) هستند، همان میراثی که خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) تعلیم کرده است؟ مردم می گفتند: نه....[۳۲۱].

بنی عبّاس به واسطه همین انگیزش های کلّی که بدون تعیین مصداق، تنها به اشاره بسنده کرده و مبتنی بر پیچیدگی و عدم روشنایی بوده، توانستند دستاوردهای مردمی بزرگی حتّی در میان غیر مسلمانان کسب کنند. در واقع این روش بنی عبّاس به نحوی سرقت تلاش های ائمّه(علیهم السلام) بوده است. چرا که آنان دستاورد تلاش های ائمّه(علیهم السلام) را به صورت ابزاری برای منافع خود در میان قشرهای ناآشنا به طبیعت دعواهای سیاسی، به کار بردند.

روش دوّم

از دیگر شیوه هایی که مبلّغان عبّاسی برای جلب نظر مردم به کار می بردند، این بود که اخبار غیبی یا احادیثی که از حوادث آینده خبر می داد را مورد استفاده قرار دادند. این روش مکّارانه، اثر بزرگی در جلب افراد ساده اندیش و به هیجان آوردن طرفداران پرشور دعوتشان و جلب اعتقاد قلبی آنان به صحّت ادّعای بنی عباس داشت. از جمله این خبرهای غیبی که آن را در آن زمان شایع کردند این بود که: «ع» پسر «ع» به زودی «م» پسر «م» را می کشد. سپس این خبر را این چنین تأویل کردند که مراد به «ع» پسر «ع»، عبدالله بن علیّ بن عبدالله عبّاس است و مراد از آن که کشته می شود مروان بن محمّد بن مروان است. همچنانکه به زعم خود گمان کردند پیامبر اکرم که بشارت ایجاد دولت هاشمی را می داده است، به عموی خود عبّاس گفته که این دولت در پسران او بروز خواهد کرد.

از دیگر ادّعاهایی که به قصد پوشانیدن جامه مشروعیّت بر دعوت بنی عبّاس عنوان می گردید، این گمان بود که در نزد آنان کتابی است که در آن بر انتقال خلافت به بنی عبّاس تأکید دارد. امّا خارج کردن آن کتاب و نشان دادن آن به همه مردم به هیچ وجه جایز نیست. و فقط افراد خاصّی از سرکردگان بنی عبّاس از آن اطّلاع دارند. این

---

۳۲۱. ابن اثیر، تاریخ کامل ۵ / ۳۶۲.

روش باعث شد که مبلّغان بنی عبّاس رنگ تقدّس بیشتری به دعوت خود داده و هیجان آن ها را برای این دعوت بیشترمی کرد[۳۲۲].

روش سوّم

از دیگر روش هایی که بنی عبّاس آن را به کار گرفتند و تا آن زمان به کار گرفته نشده بود و نشان از نهایت هوش سیاسی آنان داشت و به واسطه آن توانستند میدان تاخت و تاز را در دست گرفته و تلاش ها و باورهای مختلف را به سوی یك هدف متمرکز کنند، این بود که آنان به شدّت نام خلیفه ای که برای خلافت او قیام کرده بودند مخفی نگاه می داشتند. آنان خود را ملتزم به کتمان امر او کرده و به مردم این چنین وعده می دادند که قبل از زوال خلافت امویان امکان اعلان نام واقعی خلیفه که سرداران و نقیبان آن را می شناسند وجود ندارد[۳۲۳].

روش چهارم

از دیگر روش های عبّاسیان در دعوت، پوشیدن لباس سیاه بود که این را رمز مبارزه با ظالمان و اظهار حزن و اندوه برای اهل بیت(علیهم السلام) و شهدای راه آنان می دانستند.

این چنین بود که دعوت عبّاسیان به نام اهل بیت(علیهم السلام) و برای انتقام از امویان برپا گردید و به خاطر متمرکز کردن همین شعار که در میان مردم ارزش والایی داشت، ابراهیم امام پرچمی به نام «ظلّ» یعنی سایه یا «سحاب» یعنی ابر بر نیزه بلندی که طول آن سیزده ذرع بود برافراشت و به ابومسلم خراسانی نوشت که من پرچم پیروزی را برای تو فرستادم[۳۲٤].

آنان نام سایه یا ابر را که ابراهیم امام بر این پرچم گذاشته بود این چنین تأویل کردند که: همچنانکه ابر بر تمام زمین مسلّط است و همچنانکه زمین از سایه خالی نیست، همچنین زمین از خلیفه عبّاسی خالی نخواهد بود[۳۲۵] و ادّعا کردند که این پرچم به مانند پرچم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است. چرا که آنان ذکر می کردند که پرچم پیامبر در جنگ ها و غزوات سیاه بوده است.

---

۳۲۲. اسدحیدر، الامام الصّادق و المذاهب الاربعة ۲ / ۳۰۹.
۳۲۳. الامام الصّادق و المذاهب الاربعة ۲ / ۳۰۹.
۳۲٤. طبری ۹ / ۸۲.
۳۲۵. طبری ۹ / ۸۵، ابن اثیر، تاریخ کامل ۵ / ۱۷۰.

پس از آنكه عبّاسيان به واسطه زيركى ابراهيم امام و پيش از او پدرش و به مدد يارانى كه در خراسان داشتند به پيشرفت چشمگيرى دست يافته و يارانشان در خراسان زياد شدند، دست به تشكيل جمعيّت هاى سازمان يافته اى زدند تا به تبليغ براى آنان بپردازد. آنان مطمئن شدند كه روش هايشان در گمراه كردن مردم به موفقيّت رسيده و اين عقيده در جان مبلّغانشان رسوخ كرده است. اينجا بود كه گام اصلى را به سوى رقباى حقيقى خود كه اهل بيت(عليهم السلام)بودند برداشتند. عبّاسيان به شدّت از اهل بيت وحشت داشتند. چرا كه دعوت آن ها تنها به واسطه شعارهايى كه به نام اهل بيت(عليهم السلام) مى دادند به اين مرحله از پيروزى رسيده بود و حالت بى طرفى كه خطّ علوى در پيش گرفته بود ممكن بود برنامه هاى آنان را كاملاً خراب كند. اين مطلب عبّاسيان را بر آن داشت تا تصميم به برگزارى يك اجتماع مشترك ميان عبّاسيان و علويان در موسم حج بگيرند. هدف آنان از اين كار در بر گرفتن خطّ علوى و كشاندن پاى آنان به اين دعواى سياسى و تلقين اين مطلب به توده هاى مسلمان بود كه اين خاندان علوى است كه در پشت اين فعاليّت انقلابى قرار دارد.

ابراهيم امام و خاندان بنى عبّاس مى دانستند كه امام صادق(عليه السلام) دقيقاً اهداف آن ها را از پشت اين برنامه ريزى ها مى داند و نمى توانند امام صادق(عليه السلام)را به خود جذب كرده و دسترنج علمى و سياسى آن حضرت را ابزارى براى رسيدن به اهداف خود قرار داده، پاى آن حضرت را به برنامه هاى خود بكشند و آن حضرت اگر براى حضور در چنين اجتماعى دعوت شود، هرگز در آن شركت نخواهد كرد. به همين خاطر وحدت صفوف علوى را از بين برده و آل حسن را به اين وعده كه خلافت از آن آنان خواهد شد، با خود همراه ساختند.

اجتماع ابواء

هدف ديگرى كه عبّاسيان از برقرارى اين اجتماع نمايشى داشتند، به وجود آوردن جوّ دوستى و اشاعه روح محبّت و توافق ميان آن ها و علويان، همچنين دادن اطمينان خاطر به علويان و حدّاقل بى طرف كردن آن ها در اين نزاع سياسى بود تا آن ها به اهدافى كه داشتند رسيده و تمام نيروهاى خود را در اين راه بسيج كنند. به همين جهت در منطقه ابواء ـ مكانى بين مكّه و مدينه ـ اجتماعى را تشكيل دادند و بزرگان علويان و عبّاسيان را در اين اجتماع دعوت كردند. در اين اجتماع ابراهيم امام و دو برادرش ابوالعبّاس سفّاح و ابوجعفر منصور و صالح بن على و عبداللّه بن حسن بن حسن و دو

پسرش محمّد نفس زكيّه و ابراهيم و بزرگانی از بنی عبّاس و بنی هاشم حضور پيدا كردند.

صالح بن علی به سخنرانی برخاست و گفت: شما می دانيد كه چشم مردم به سمت شما شخصيّت های مهم دوخته شده و خداوند شما را در اين مكان جمع كرده است. پس با يك مرد از ميان خودتان بيعت كنيد و اختيار خود را به او بدهيد و با او پيمان ياری ببنديد تا اينكه خداوند فتح و پيروزی را به ما عنايت كند كه او بهترين فتح كنندگان است.

سپس عبداللّه بن حسن برخاست و پس از مدح و ثنای خدا گفت: می دانيد كه اين پسر من (محمّد نفس زكيه)، همان مهدی [موعود] است. پس بياييد تا با او بيعت كنيم.

ابوجعفر منصور برخاست و گفت: برای چه خود را گول می زنيد؟ بخدا قسم كه می دانيد در ميان مردم هيچ كس مانند اين جوان ـ منظور او محمّد بن عبداللّه بود ـ نيست كه گردن های مردم به سمت او كشيده شده و مردم به سرعت ندای او را اجابت كنند. همه گفتند به خدا سوگند كه راست می گويی. او همان شخص است. و تمام افراد حاضر در اجتماع با محمّد نفس زكيّه بيعت كردند. حتّی ابراهيم امام، سفّاح و منصور و همه حاضران در اجتماع[٣٢٦].

پس از اينكه اين اجتماع كار خود را با تعيين محمّد بن عبداللّه بن حسن به عنوان خليفه مسلمانان به پايان برد، كسی را به نزد امام صادق(عليه السلام) فرستادند. امام به نزد آنان رفت و گفت: شما چرا اينجا اجتماع كرديد؟ گفتند: آمديم تا با محمّد بن عبداللّه بيعت كنيم كه او مهدی است. امام جعفر صادق(عليه السلام) فرمودند: اين كار را نكنيد. چرا كه قضيه مهدی هنوز به وقوع نپيوسته و اين شخص مهدی نيست، عبداللّه بن حسن در جواب امام صادق(عليه السلام)گفت: تو از روی حسادت به پسر من اين حرف را می زنی! امام(عليه السلام)در پاسخ او فرمودند: به خدا سوگند كه حسد مرا به اين سخن وادار نكرده است. امّا اين مرد و برادرانش و فرزندان آن ها با شما فرق دارند. و با دست خود به پشت ابوالعبّاس سفّاح زد، سپس به عبداللّه بن حسن فرمود: خلافت نه به تو می رسد و نه به دو پسر تو می رسد، بلكه خلافت به بنی عبّاس می رسد. بدان كه دو پسر تو كشته خواهند شد. سپس حضرت از جا برخاست و فرمود: بدان كه صاحب ردای زرد او را به قتل خواهد رساند (مقصود حضرت، ابوجعفر منصور بود).

---

٣٢٦. مقاتل الطالبيّين ٢٥٦، اعلام الورى ١ / ٥٢٧، كشف الغمّة ٢ / ٣٨٦.

عبدالعزیز گوید: به خدا قسم که من از دنیا نرفتم مگر اینکه قتل او را دیدم. هنگامی که جمعیّت پراکنده شدند، ابوجعفر منصور نزد امام صادق(علیه السلام) رفت و عرض کرد: آیا خلافت به من می رسد؟ امام فرمودند: **آری، راست می گویم**[۳۲۷].

حرکت عبّاسیان پس از پایان اجتماع

پس از این که هدف عبّاسیان از برقراری اجتماع محقق شد و همه حاضران در گردهمایی، مصوّبه دروغین آن را پذیرفتند، ابراهیم امام در جهت دیگری فعالیّت خود را به صورت مستقل از دیگر اعضای اجتماع پیگیری کرد. او طبق عادت خود چندین بخشنامه سریع صادر کرد از آن جمله: به پیروان خود در کوفه و خراسان نوشت: من ابومسلم خراسانی را به امارت شما برگزیدم. حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. او را بر خراسان و هر منطقه ای که بر آن چیره شود و آن را بگشاید حاکم قرار دادم. این واقعه در سال ۱۲۸ هجری به وقوع پیوست. ابومسلم در آن زمان نوزده سال بیشتر نداشت. تاریخ او را این گونه توصیف کرده است: او مردی بود زیرك، خونریز و فریبکار که بویی از رأفت و رحمت نبرده و در دسیسه چینی بسیار ماهر بوده است.

همه از تعیین ابومسلم در این جایگاه حسّاس شگفت زده شدند. چرا که او از نظر سنّی جوان و تجربه اش کم بود. گروهی از داعیان بنی عبّاس هم از طاعت او سر باز زدند. امّا ابراهیم امام آنان را به شنیدن و اطاعت از او ملزم کرد[۳۲۸]. و ابومسلم بعداً تمام کسانی که در آن منطقه با ریاست او مخالفت کرده بودند اعدام کرد.

امّا برنامه ای که ابومسلم می بایست در اعلام قیام خود در خراسان به آن بپردازد چه بوده است؟ این برنامه در وصیّتی که ابراهیم امام به او کرده است روشن می شود. آنجا که ابراهیم امام به او گفته: ای عبدالرحمن تو از ما اهل بیت هستی، پس وصیّت مرا حفظ کن، به طایفه یمنیان به چشم احترام نگاه کن، آنان را گرامی بدار و در میان آنان باش که به خدا سوگند این امر جز به مدد آنان به پیروزی نخواهد رسید. امّا به طایفه ربیعه با دید اتهام نگاه کن و آنان را در کارشان همواره متّهم ساز. امّا به طایفه مُضَر به چشم دشمن خانگی نگاه کن. در کار هر کس از آنان مشکوك شدی یا در دلت چیزی از او پیدا شد، او را بکش. و اگر خواستی که در خراسان کسی را باقی نگذاری که به زبان عربی صحبت کند، این کار را انجام بده. هر پسری که قدّش از پنج وجب تجاوز کرد،

---

۳۲۷. مقاتل الطالبیّین ۲۵٦، الخرائج و الجرائح ۷٦۵/۲ و به نقل از آن در بحارالانوار ۱۲۰/٤٤۷ ۲۵٦.
۳۲۸. الکامل فی التّاریخ ٤ / ۱۹۵، تاریخ ابن ساعی ۳.

او را بکش[۳۲۹]. این سفارش ابراهیم امام، سیاست عبّاسیان را در برابر مسلمانان خلاصه می کند.

امّا ابومسلم خراسانی به خاطر بعضی از صفات که داشت در میان مردم محبوبیّت پیدا کرد. او همیشه با صدای پایین صحبت می کرد. عربی و فارسی را با زبان فصیح تکلّم می نمود. کلامش شیرین و در کلام خود از اشعار استفاده می کرد. هیچگاه در وقت نامناسب در حال خنده و شوخی دیده نشد. هیچ وقت حالت او به خاطر حوادثی که پیش می آمد تغییر نمی کرد. نه فتوحات بزرگ در چهره او اثر شادمانی ایجاد می کرد و نه حوادث سخت و مصیبت بار او را غمزده و ناراحت می ساخت. هنگامی که از ابراهیم امام درباره شایستگی ابومسلم برای این کار سؤال کردند گفت: من این اصفهانی را آزمایش کرده و ظاهر و باطنش را شناسایی کرده ام. او را این چنین یافتم که سنگ روی زمین است[۳۳۰].

ابومسلم حتّی نزد غیر مسلمانان نیز از محبوبیّت برخوردار بود. در تاریخ می بینیم که زارعان مجوسی به یاران او پیوسته و به دست او اسلام آوردند. همچنانکه تعداد زیادی از افراد خارج از اسلام به دعوت او پاسخ مثبت دادند. البتّه همه این ها به خاطر ظلم و جور فراوانی بود که آن ها از حاکمان اموی دیده و نیز لطف و محبّتی بود که از ابومسلم خراسانی دیده بودند. لذا بسیاری از آنان او را به تنهایی امام و پیشوا دانسته و معتقد بودند که ابومسلم یکی از نوادگان زرتشت است که مجوسیان منتظر ظهور او بودند، آنان مرگ ابومسلم را نیز باور نکرده و منتظر بازگشت او بودند[۳۳۱].

از دیگر سوی این ابومسلم بود که بدن یحیی بن زید را از دار به زیر کشیده، بر آن نماز خوانده و او را دفن کرد، پس از آنکه ابومسلم منصب فرماندهی کل قوا را به دست گرفت، فوراً از خراسان حرکت کرد تا فرماندهی توده هایی که منتظر دستورات او بودند و در نهایت شور و هیجان برای جنگ با امویان به سر می بردند به دست بگیرد. او در خطبه ای قبل از جنگ به لشکریان و داعیان خود این چنین گفت: به دل های خود جرأت بدهید که از اسباب پیروزی است، بیشتر کینه ها را به یاد بیاورید. چرا که کینه، گام های شما را محکم می کند و همواره اطاعت از مافوق را پیشه کنید که پناهگاه هر رزمنده ای است[۳۳۲].

---

۳۲۹. الکامل فی التّاریخ ٤ / ۲۹٥.
۳۳۰. وفیات الاعیان ۳ / ۱٤٥.
۳۳۱. الامام الصّادق و المذاهب الاربعة ۲ / ۳۱۱.
۳۳۲. حیاة الامام موسی بن جعفر ۱ / ۳۲٦.

قیام ابومسلم از آنجا آغاز شد و از کارهای او این بود که در میان سپاه امویان بذر دشمنی می پاشید تا آنان را از یکدیگر جدا کند. او از این امر استفاده کرد و در کار خود نیز پیروز شد. مردم سراسیمه از هرات و طالقان و مرو و بلخ با لباس ها و پرچم های سیاه گرداگرد ابومسلم جمع شدند[۳۳۳].

ابومسلم دست به کشتن بی گناهان نیز زد. آنچنان که مورّخان نوشته اند، او به جز کشتگانی که در جنگ ها کشته شدند، ششصدهزار عرب را با شمشیر و به شکل فجیع کشت[۳۳٤].

سپاه ابومسلم پیشروی کردند. پس از آنکه والیان اموی را در خراسان از بین بردند، به سمت عراق تاختند. سپاهی همچون موج که پرچم های سیاه بر سر آن ها سایه افکن بود. آنان عراق را بدون هیچ مقاومت قابل ذکری اشغال کردند و این چنین بود که در سال ۱۳۲ هجری حکومت عبّاسی به دست ابومسلم خراسانی در کوفه اعلام گردید.

لازم به ذکر است که قبل از ورود ابومسلم خراسانی به کوفه دو مسأله مهم در کوفه اتّفاق افتاد که سزاوار است مورد بررسی قرار گیرد:

مسأله اوّل: در سال ۱۳۱ هجری بعد از اعلام قیام ابومسلم خراسانی در خراسان و قبل از اینکه به کوفه وارد شود، خلیفه اموی مروان، ابراهیم امام را که رهبر فکری و برنامه ریز قیام بنی عبّاس بود دستگیر کرده در حرّان زندانی کرده و در همان سال به قتل رسانید و این واقعه حرکت عبّاسیان را با ضربه بزرگی مواجه کرد.

ابوالعبّاس سفّاح و ابوجعفر منصور و گروهی از یارانشان از ترس خلیفه اموی به کوفه پناهنده شدند. چرا که در کوفه گروهی از داعیان عبّاسی بودند که رهبر آنان ابوسلمه خلاّل بود که از نظر هوش و فعّالیت مانند ابومسلم خراسانی بوده و به وزیر آل محمّد(صلی الله علیه وآله) شهرت داشته. او آنان را در خانه ای مخفی کرده و خود خدمت آنان را انجام می داد و این مسأله را از همگان پنهان می داشت.

البتّه شاید ابوسلمه خلاّل می خواست از طریق این کار خلافت را به آل علی منتقل کند. و لکن با آمدن سپاهیان ابومسلم خراسانی به کوفه از این کار باز ماند و امر بنی عبّاس آشکار شد. آنان سفّاح را به مسجد کوفه برده و در روز جمعه دوازده ربیع الاوّل سال ۱۳۲ هجری با او بیعت کردند.

---

۳۳۳. دینوری، حیاة الحیوان ۳٦۰.

۳۳٤. حیاة الامام موسی بن جعفر(علیه السلام) ۱ / ۳۲٦.

کوفه با نگرانی بسیاری به بیعت با سفّاح تن در داد. چرا که آنان بر حسب شعارهایی که بنی عبّاس در رابطه با گسترش امنیّت و آسایش و حکومت علویان داده بودند، انتظار حکومت علویان را می کشیدند نه عبّاسیان.

امّا اقشار بیدار در کوفه و بلکه در همه نقاط عالم اسلام بیعت سفّاح را محکوم کرده و حتّی فقهای یثرب فتوی به عدم مشروعیّت آن دادند[۳۳۵].

سپاهیان ابومسلم پس از اینکه سفّاح را برای خواندن نماز جماعت به مسجد بردند، او را وادار کردند تا بجای عمویش داوود خطبه بخواند. او کم کم جرأت پیدا کرد و در میان خطبه خود گفت:

ای اهل کوفه شما مورد محبّت ما و محلّ نزول دوستی ما هستید، شما کسانی هستید که بر این امر پایدار ماندید، و فشار و بدرفتاری اهل جور شما را از آن باز نداشته است تا اینکه زمان ما را درك کردید و خداوند دولت ما را به شما رساند. شما شایسته ترین مردمان نسبت به ما و بزرگوارترین مردمان در نظر ما هستید. من به پرداختی های شما صد درهم اضافه کردم که من سفّاح آزادی بخش و انقلابی بخشنده هستم[۳۳٦].

سپس نیروهای خود را به فرماندهی عبداللّه بن علیّ برای جنگ با مروان بن محمّد بن مروان معروف به «مروان حمار» فرستاد. سپاهیان عبّاسی او را شهر به شهر تعقیب کردند تا اینکه در مصر در روستایی که به آن (بوصیر) می گفتند، او را محاصره کرده و به بدترین وجهی در آنجا به قتل رساندند[۳۳۷].

۳. موضع امام(علیه السلام) در برابر رویدادها

امام صادق(علیه السلام) در برابر تازه های سیاسی که در این مرحله به وقوع می پیوست، دائماً مواضع بی طرفانه اتّخاذ می فرمود. لکن از دیگر سوی کار را طبق برنامه ریزی خود که قبلا به آن اشاره کردیم دنباله گیری می کرد. آن حضرت با قدرت زیادی به توسعه دایره افراد صالح در جامعه برای بدست آوردن هدفی که از قبل برنامه ریزی کرده بود و برای حفاظت از تلاشی که در تربیت انسان ها از خود بروز داده بود حرکت می کرد.

از همین رو بود که امام صادق(علیه السلام) توصیه هایی را برای شیعیان خود صادر کرد. شیعیانی که باید آنان را از ورود در معادلات سیاسی متغیّری که به نظر امام(علیه

۳۳۵. تاریخ الامم و الملوك ۹ / ۱۲٤، تاریخ ابن قتیبه ۱۲۸، طقطقی ۱۲۷.
۳۳٦. الکامل فی التّاریخ ٥ / ٤۱۳.
۳۳۷. یعقوبی ۲ / ۳٤٦، ابن جریر و ابن اثیر در کامل فی التّاریخ ٥ / ٤۲٦.

السلام)نتیجه آن استهلاك شیعه در آن زمان بود باز می داشت. آن حضرت به عنوان گزینش این مرحله، پیروان خود را از شیوه های خشونت بار و مبارزه مستقیم بر حذر می داشت.

از ابوبصیر روایت شده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

از خدا بترسید و از رهبران و ائمّه خود اطاعت و فرمانبرداری كنید، آنچه را كه آنان می گویند بگویید، و در آنچه آنان سكوت كردند سكوت كنید، شما در سلطنت كسانی واقع شدید كه خداوند متعال درباره آنان می فرماید: (هر چند از مكرشان كوه ها از جای كنده می شد)[۳۳۸]

منظور آن حضرت بنی عبّاس است، پس پرهیزكاری پیشه كنید كه شما در آرامش به سر می برید، در میان آن ها نماز بخوانید، بر جنازه آنان حاضر شوید، و امانت شان را به آنان بازگردانید[۳۳۹].

می توان سیره امام صادق(علیه السلام) و روش سیاسی آن حضرت را با طرف های مقابل كه طمع برای گرفتن حكومت داشتند یا عبّاسیانی كه امام صادق(علیه السلام) و خطّ او را به عنوان خطری حقیقی برای سلطنت خود می دیدند در موضع گیری های زیر نشان داد:

پاسخ امام صادق(علیه السلام) **به پیشنهاد خلافت توسّط ابوسلمه خلاّل**

ابوسلمه خلاّل كه یكی از مبلّغان سیاسی فعّال در كوفه بود و نقش ممتازی را در پیروزی دعوت عبّاسیان و زیاد شدن یاوران آن ها در كوفه بازی كرد. البتّه این مطلب به خاطر لیاقت، دانش، زیركی و ثروت او بود. چرا كه او از مال خود برای رجال نظام عبّاسی بسیار خرج كرد. او ارتباط خاصّ و روابط مستمرّی با ابراهیم امام داشت، و بعد از مرگ ابراهیم امام دانست كه كارها بر خلاف آنچه كه او می خواسته خواهد گردید. شاید هم نظرش عوض شد و در خود چیز تازه ای پیدا كرد. او ملاحظه كرد كه آینده خلافت به ابوالعبّاس سفّاح یا منصور خواهد رسید و آن ها شایسته خلافت نیستند. شاید هم خود طمع خلافت داشت. در هر حال می بینیم كه او در این برهه با علویان و در رأس آن ها امام صادق(علیه السلام) شروع به مكاتبه كرده و اعلام كرد كه می خواهد با آنان بیعت كند.

---

۳۳۸. ابراهیم ٤٦.

۳۳۹. كافی ۸ / ۲۱۰.

امّا ما از نامه ابوسلمه به امام صادق(عليه السلام) نمی توانيم بفهميم كه آيا اين نامه ابراز پشيمانی است يا اعتراض بر روش عبّاسی و فريبكاری كه عبّاسيان با امويان انجام دادند و يا محكوم كردن شيوه های آنان در به دست گرفتن قدرت است؟

آری، آنچه را كه از قول مشهور ميان تاريخ نويسان در می يابيم، اين است كه ابوسلمه خلاّل می خواسته خلافت را به علويان انتقال دهد، امّا موفّق به اين كار نشد[٣٤٠]. از جوابی كه امام(عليه السلام) به نامه ابوسلمه دادند می يابيم كه امام(عليه السلام) اين پيشنهاد را ردّ كرده اند. البتّه نه به اين دليل كه شرايط، شرايط سخت و نامناسبی است، بلكه اين ردّ كردن شامل شخصيتِ ابوسلمه نيز می شود. آنجا كه فرمودند: «من با ابوسلمه چه كار دارم در حالی كه او شيعه و پيرو ديگران است؟»[٣٤١].

امام صادق(عليه السلام) دستور دادند تا نامه ابوسلمه را به عنوان جواب در آتش بسوزانند و با اين كار تأكيد كردند كه قاطعانه پيشنهاد ابوسلمه را ردّ می كنند.

مسعودی می نويسد: ابوسلمه خلاّل با سه نفر از بزرگان علويان مكاتبه كرد كه آنان جعفر بن محمّد صادق(عليه السلام)، عمر اشرف فرزند زين العابدين(عليه السلام) و عبداللّه محض بودند. او نامه ها را به همراه مردی از طرفداران علويان به نام محمّد بن عبدالرحمان بن اسلم غلام پيامبر اكرم(صلی الله عليه وآله)فرستاد. ابوسلمه به فرستاده گفت: بسيار عجله كن و شتابان برو. و به او گفت: اوّل به نزد جعفر بن محمّد صادق(عليه السلام)برو. اگر او جواب مثبت داد، دو نامه ديگر را پاره كن. و اگر او جواب مثبت نداد، به سراغ عبداللّه محض برو. اگر او جواب مثبت داد، نامه عمر اشرف را پاره كن، و اگر او نيز جواب مثبت نداد، به سراغ عمر اشرف برو.

فرستاده به سمت جعفر بن محمّد(عليه السلام) رفت و نامه ابوسلمه را به ايشان داد. امام(عليه السلام)به او فرمودند: «من با ابوسلمه چه كار دارم در حالی كه او پيرو غير من است؟!. مرد به او گفت: شما نامه را بخوانيد. حضرت به خادم خود فرمودند: چراغ را نزديك كن. خادم چراغ را نزديك آورد و حضرت نامه را بر روی آتش نهادند تا سوخت. فرستاده گفت: آيا جواب نامه را نمی دهيد؟ امام(عليه السلام) به او فرمودند: جواب را ديدی. برو و به فرستنده نامه بگو چه ديدی[٣٤٢].

---

٣٤٠. تاريخ الامم و الملوك ٩/١٢٤، ابن قتيبه ١٢٨، طقطقی ١٢٧.
٣٤١. مروج الذّهب ٣ / ٢٥٤، الآداب السّلطانية ١٣٧.
٣٤٢. مروج الذّهب ٣ / ٢٥٤.

موضع امام صادق(علیه السلام) **در برابر سایر علویان**

امّا علویانی که عبّاسیان در اجتماع ابواء پیش از پیروزی خود آنان را فریفته و در آن زمان با محمّد بن عبداللّه به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کرده بودند، به پیشنهاد ابوسلمه پاسخ مثبت دادند. عبداللّه بن حسن بسیار از این پیشنهاد خوشحال شد و به نزد امام صادق(علیه السلام) رفت و بشارت این پیشنهاد را به آن حضرت داد.

مسعودی می گوید: فرستاده ابوسلمه از نزد امام صادق(علیه السلام) خارج شد و به سراغ عبداللّه بن حسن رفت و نامه را به او داد. او نامه را گرفت و خواند و بسیار از آن نامه خوشحال شد. فردای آن روز که نامه به دست او رسیده بود، سوار بر مرکب شد و به منزل ابوعبداللّه جعفر بن محمّد صادق(علیه السلام) رفت. وقتی امام صادق(علیه السلام) او را دید، آمدنش را به خانه خود گرامی داشت و او را به کنیه صدا زد و گفت: «ای ابامحمّد، حتماً امر مهمی پیش آمده است که تو را به اینجا آورده؟ عبداللّهِ محض پاسخ داد: آری، بزرگتر از آن است که به وصف درآید، امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: ای ابامحمّد آن امر مهم چیست؟

عبداللّه پاسخ داد: این نامه ابوسلمه است که مرا به خلافت می خواند. شیعیان ما از اهل خراسان نیز به نزد او آمده اند، امام صادق(علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ای ابامحمّد از کی تابه حال اهل خراسان شیعه تو شده اند؟ آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستاده ای؟ آیا تو آنان را به پوشیدن لباس سیاه دستور دادی؟ این ها که به عراق آمده اند، آیا به خاطر تو آمده اند یا تو به دنبال آنان فرستاده ای و یا کسی از آنان را می شناسی؟

عبداللّه بن حسن در سخن با امام صادق(علیه السلام) به منازعه پرداخت تا اینکه گفت: مردم پسرم محمّد را می خواهند. چرا که او مهدی این امّت است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: او مهدی این امّت نیست و اگر شمشیر بکشد حتماً کشته خواهد شد.

عبداللّه گفت: تو این سخن را از روی غرضی می گویی.

امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند: خدا می داند که من خیرخواهی برای هر مسلمانی را بر خود واجب می دانم. پس چگونه از خیرخواهی کردن برای تو خودداری کنم. پس خود را با سخنان باطل فریب مده که این دولت به دست عبّاسیان خواهد افتاد و مانند نامه ای که به دست تو رسیده، برای من هم آمده است[٣٤٣].

پایان کار ابوسلمه خلاّل

کار ابوسلمه خلاّل از نظر عبّاسیان پنهان نبود. چرا که آنان او را با جاسوسان زیادی که تمام حرکات و اعمال او را ثبت و ضبط می کردند، احاطه کرده بودند. آنان همه کارهای او را به عبّاسیان گزارش می دادند. بنابراین سفّاح و برادرش منصور بر این امر متّفق شدند که برای دیدار ابومسلم بروند و مسأله ابوسلمه را با او در میان بگذارند و از او بخواهند که ابوسلمه را بکشد. منصور خارج شد و با ابومسلم خراسانی دیدار کرد و مسأله ابوسلمه را با او مطرح کرد. ابومسلم گفت: آیا ابوسلمه چنین کاری کرده است؟ آیا من شرّ او را از سر شما کم کنم؟ سپس یکی از فرماندهان خود را به نام مرار بن انس ضبّی فرا خواند و به او گفت: به کوفه برو و ابوسلمه را هر کجا دیدی بکش. مأمور با گروهی از سپاهیان خود به کوفه رفت. ابوسلمه شب را در نزد سفّاح که تظاهر به بخشش و رضایت از او می کرد به سر می برد. مرار با گروه خود در راهی که ابوسلمه از آن می گذشت کمین کرد. هنگامی که ابوسلمه از نزد سفّاح خارج شد، مرار بن انس او را کشت و صبح این گونه شایع کردند که خوارج او را کشته اند[٣٤٤].

پاسخ امام(علیه السلام) **به پیشنهاد ابومسلم خراسانی**

ابومسلم خراسانی که قیام عبّاسیان بر ضدّ امویان را در خراسان رهبری کرده و دولت عبّاسی به دست او تأسیس گردید در اوّلین ماه از پیروزی عبّاسیان و اعلام بیعت ابوالعبّاس سفّاح در کوفه به امام صادق(علیه السلام)نامه ای نوشت و قصد بیعت با امام صادق (علیه السلام) را داشت. در آن نامه آمده است: من قیام کردم و مردم را از دوستی

---

٣٤٣. مروج الذّهب ٣ / ٢٥٤ ـ ٢٥٥ و مانند آن در یعقوبی ٢ / ٣٤٩، الآداب السّلطانیة ١٣٧ و مانند آن حلبی، مناقب آل ابی طالب ٤ / ٢٤٩ به نقل از ابن کادش عکبری در مقاتل العصابة العلویة.

٣٤٤. یعقوبی ٢ / ٣٥٤، تاریخ الامم و الملوك، حوادث سال ١٣٢ ابوسلمه در پانزدهم ماه رجب و یك ماه پس از شکست مروان بن محمّد به قتل رسید.

بنی امیّه به دوستی اهل بیت(علیهم السلام)فرا خواندم. پس اگر شما آمادگی پذیرش خلافت را دارید، کسی بهتر از شما نیست[۳۴۵].

شگّی نیست که ابومسلم خراسانی به دوستی و اخلاص نسبت به عبّاسیان معروف و دست پرورده آنان بوده است و ارسال چنین نامه ای با این لهجه به امام صادق(علیه السلام)از جانب او امری ناگهانی بوده و حتماً تحت تأثیر عواملی بوده که باورهای او را تغییر داده است. حال این عوامل یا درونی بوده و یا بیرونی، و الاّ دلیلی وجود ندارد که ابومسلم خراسانی با امام صادق(علیه السلام)رابطه ای برقرار کرده باشد.

تاریخ هیچ رابطه عقیدتی یا سیاسی بین ابومسلم و امام صادق(علیه السلام)سراغ ندارد. فقط یك دیدار بین امام صادق(علیه السلام) و او انجام شده که منجر به هیچ گونه تفاهمی هم نگردیده است. آری، امام صادق او را می شناخته، نام او را برده و آینده سیاسی او را قبل از اعلام قیام عبّاسیان پیشگویی کرده بود[۳۴۶].

امّا موضع گیری امام در برابر پیشنهاد ابومسلم خراسانی را می توان از جوابی که امام به نامه او دادند فهمید. در جواب امام آمده است: نه تو از مردان منی و نه زمانه، زمانه من است[۳۴۷].

جواب امام صادق(علیه السلام) اگر چه چند کلمه مختصر بود، و لکن از تفسیر امام(علیه السلام)از اوضاع زمانه و شناخت آن حضرت از ابومسلم حکایت می کرد. چرا که ابومسلم از تربیت شدگان امام(علیه السلام) نبوده و به مذهب امام صادق(علیه السلام)التزام نداشته است، او قبل از این روزها، خون بی گناهان بی شماری را ریخته بوده، تا جایی که از عبدالله بن مبارك پرسیدند ابومسلم بهتر است یا حجّاج؟ عبدالله بن مبارك پاسخ داد: من نمی گویم که ابومسلم بهتر از کسی بود ولی می گویم که حجّاج بدتر از او بود[۳۴۸] و همچنین ابومسلم کسی را از خطّ اهل بیت و دوستداران آنان نمی شناخته است. چرا که روابط او با اهل بیت منحصر به دایره تنگی که فرمانده او ابراهیم امام برایش معیّن کرده بود، محصور شده بود. و آن محدوده این بود که ابراهیم امام به او

---

۳۴۵. شهرستانی، الملل و النحل ۱ / ۲۴۱، روضه کافی ۲۲۹، جواب امام صادق به فرستاده ابو مسلم، و به نقل از آن بحارالانوار ۴۷ / ۲۹۷.

۳۴۶. اعلام الوری ۲ / ۵۲۸، و به نقل از آن مناقب آل ابی طالب ٤ / ۲۵۹، بحارالانوار ۴۷ / ۲۷٤ ح ۱۵.

۳۴۷. شهرستانی، الملل و النحل ۱ / ۱۴۲.

۳۴۸. وفیات الاعیان ۳ / ۱۴۵، ابن العبری، تاریخ مختصر الدّول ۱۲۱ سئل بعضهم...

دستور داده بود تا با سلیمان بن کثیر مخالفت نکند و ابومسلم بین ابراهیم و سلیمان در رفت و آمد بود[۳۴۹].

و می بینیم که ابومسلم بعد از کشته شدن ابراهیم امام که ابومسلم برای او تبلیغ می کرد، دوستی و ولایت خود را به ابوالعبّاس سفّاح منتقل ساخته و بعد از او به دوستی ابوجعفر منصور رو آورده است. البتّه رابطه او و ابوجعفر منصور خوب نبوده و ابومسلم در ایّام حکومت ابوالعبّاس سفّاح، منصور را کوچك می شمرده است[۳۵۰]. امّا منصور در ایّام حکومت خود از ابومسلم انتقام گرفته و او را به بدترین نحوی به قتل رساند.

امّا نکته دوّمی که امام(علیه السلام) در پاسخ کوتاه خود به ابومسلم به آن اشاره کرده اند، در رابطه مرحله زمانی بود که آکنده از اضطراب و دگرگونی بود و چنین دوره زمانی در نظر امام(علیه السلام) مناسب قبول طرح و برنامه امام(علیه السلام)نبود. اینجاست که می بینیم فرمود: «و این زمانه، زمانه من نیست»[۳۵۱].

٤. رویه امام در این مرحله

شرایط داغ سیاسی این امید را در دل بعضی از اصحاب امام(علیه السلام) ایجاد کرد و در ایجاد بعضی از گمان ها و گفت وگوها در نزد آنان به عنوان الگوی سایر مردمان نقش داشت و آن امید این بود که این گروه اوضاع و شرایط را برای قیام و به دست گرفتن حکومت مناسب می دیدند. چرا که آنان موقعیّت مردمی امام صادق(علیه السلام) را بسیار بالا و تعداد افرادی که جزء موالیان و دوستان آن حضرت بودند را بسیار زیاد می دیدند. وقتی که نامه ابومسلم خراسانی به امام رسید تصوّرات و سؤال ها درباره ضرورت نهضت و انقلاب امام صادق(علیه السلام)بیشتر شد. فضل کاتب گوید: در نزد امام صادق(علیه السلام) بودم که نامه ابومسلم را آوردند. امام صادق(علیه السلام) به آورنده نامه فرمودند: «نامه تو جوابی ندارد. از نزد ما خارج شو» ـ و آن جواب کوتاه را که سابقاً ذکر کردیم به ابومسلم دادند ـ فضل کاتب گوید ما شروع به صحبت درگوشی با یکدیگر کردیم. امام صادق(علیه السلام)فرمودند: ای فضل درباره چه چیز با یکدیگر نجوا می کنید؟ خداوند متعال هیچگاه به واسطه عجله بندگان در کارهای خود عجله روا نمی دارد، و به تحقیق کندن یك کوه از جایگاه خود بسیار

---

۳۴۹. وفیات الاعیان ۳ / ۱٤٥.
۳۵۰. تاریخ یعقوبی ۲ / ۳٦۷، مسعودی ۳ / ۲۹۱، تاریخ مختصرالدّول ۱۲۱.
۳۵۱. شهرستانی، الملل و النحل ۱ / ۱٥٤، تاریخ یعقوبی ۲ / ۳٤۹.

آسانتر است از زایل کردن سلطنتی که هنوز هنگام زوال آن نرسیده است. **سپس فرمودند:** فلانی پسر فلانی پسر فلانی، تا اینکه به نسل هفتم از اولاد فلانی رسیدند.

فضل کاتب گوید به امام عرض کردم: قربانت شوم، پس چه علامتی میان ما و شما برای مناسب شدن اوضاع باشد؟ حضرت فرمودند: ای فضل، از جای خود حرکت مکن تا اینکه سفیانی خروج کند، هنگامی که سفیانی خروج کرد به سوی ما بیایید و این کلام را سه بار تکرار کردند که این از امور حتمی است[۳۵۲].

معلّی نقل می کند که نامه های زیادی از شیعه به سمت امام صادق(علیه السلام)رسید که همه آن حضرت را به قیام فرا می خواندند[۳۵۳] و جواب امام(علیه السلام)در بحث های سابق گذشت که حاصل آن این بود که زیادی تعداد افراد که مردم را به این گمان می انداخت که آن ها برای قیام و نهضت کافی هستند که عدد قابل توجّهی هم بود به اخلاص و رسوخ عقیده در جان ها محتاجتر هستند. پس امام(علیه السلام)نمی توانست با طرز تفکر فضل کاتب یا سهل خراسانی یا دیگران خود را به معرکه بیندازد. چرا که این گونه ماجراجویی و داخل شدن در بازی سیاسی و استفاده از شرایط به نتایجی که این گروه از افراد قدرت درك آن را نداشتند ختم می شد. چرا که اگر چه شاید باعث ایجاد انقلابی می شد، امّا حتّی در حالت پیروزی و به دست گرفتن اهرم های قدرت نیز موجب تعطیل برنامه ریزی های الهی که امام(علیه السلام) به آن ملتزم بود می گردید.

بالا گرفتن کار بنی عبّاس و موضع گیری امام صادق(علیه السلام)

پس از اینکه ابوالعبّاس سفّاح حکومت را در دست گرفت و اوّلین حاکم عبّاسی قلمداد شد، دست به تعیین والی در شهرهای اسلامی زد. او عموی خود داوود بن علی بن عبّاس را والی یثرب، مکّه و یمن گرداند. داوود وقتی که این سمت را در دست گرفت خطبه ای خطاب به اهالی مدینه ایراد کرد و در آن خطبه تهدید به قتل و تبعید نمود و او گفت: ای مردم، مهلتی که به شما داده شد شما را فریفت و گمان کردید که از کار شما غافل شده اند، هیهات چه دور است این گمان و چگونه اید در حالی که شلاّق در دست من و شمشیرم آخته است؟

سپس این شعر را خواند:

---

۳۵۲. روضه کافی ۲۲۹ و به نقل از آن بحارالانوار ٤٧ / ۲۹۷، وسائل الشیعة ۱۱ / ۳۷.

۳۵۳. کافی ۸ / ۲۷٤.

«تا اینکه قبیله ای پس از قبیله دیگر نابود شود و هر فرهیخته ای سر خود را به دندان گیرد»

«در این زمان است که زنان بیوه و عزادار بر سر کودکان یتیم دست خواهند کشید»[۳۵۴]

تعیین عموی سفّاح داوود بن علی بن عنوان والی مدینه اثر منفی بر حرکت امام صادق(علیه السلام) داشت. این شخص احمق خود را با امام صادق(علیه السلام)درگیر کرد و یکی از شاگردان بنام امام (علیه السلام)را که معلّی بن خنیس نام داشت را دستگیر کرده و برای کشف اسامی شیعیان او را مورد بازجویی قرار داد. امّا این شیعه مخلص از پاسخگویی امتناع کرده و عزم بر شهادت نهاد و تا هنگام شهادت اسم هیچ کسی را بر زبان نراند.

از ابو بصیر روایت شده است که گفت: هنگامی که داوود والی مدینه شد، معلّی را طلبید و از او نام شیعیان امام صادق(علیه السلام) را سؤال کرد. معلّی کتمان نمود، او به معلّی گفت: آیا از من کتمان می کنی؟! آگاه باش که اگر این راز را از من بپوشانی، تو را می کشم.

معلّی پاسخ داد: آیا مرا به قتل تهدید می کنی؟! به خدا قسم که اگر آنان زیر پای من باشند پای خود را برنمی دارم تا تو آن ها را ببینی و اگر تو مرا بکشی مرا به سعادت ابدی رسانده ای و خود به شقاوت و بدبختی دچار شده ای. هنگامی که داوود خواست معلّی را به قتل برساند معلّی گفت مرا به میان مردم ببر تا درباره اموالی که دارم وصیّت کرده و نزد مردم شهادت بدهم. داوود معلّی را به میان بازار برد. هنگامی که مردم جمع شدند معلّی گفت: ای مردم شاهد باشید که آنچه من از مال، چشمه، بدهی، کنیز، بنده، خانه، کم یا زیاد به جا گذاشته ام همه از آن جعفر بن محمّد(علیه السلام) است. پس از این او را به قتل رساندند[۳۵۵].

امام صادق(علیه السلام) از کشته شدن معلّی بن خنیس بسیار ناراحت شدند و هنگامی که با داوود بن علی روبرو شدند به او گفتند: تو وصیّ مرا در مال و عیالم به قتل رساندی، سپس فرمودند: من تو را در نزد خدا نفرین خواهم کرد. داوود گفت: هر کار می خواهی بکن.

---

۳۵۴. حتى يبيد قبيلة فقبيلة *** ويعض كل مثقف بالهام
ويقمن ربات الخدور حواسراً *** يمسحن عرض ذوائب الأيتام

۳۵۵. کشّی، اختیار و معرفة الرّجال ۳۷۷ ح ۷۰۸ و ۷۱۳ و به نقل از آن مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۳۵۲، بحارالانوار ۴۷ / ۱۲۹.

هنگامی که شب فرا رسید، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: خداوندا او را با تیری از تیرهایت بزن و قلب او را بشکاف. فردا صبح داوود مرده بود و مردم مرگ او را به یکدیگر تبریك می گفتند[٣٥٦].

امام صادق(علیه السلام) به خوبی درك می کرد که شرایط خطرناکی است و این برهه زمانی در خود پیچیدگی ها و مشکلات زیادی دارد که به زودی رخ می نماید. امّا زمانه همیشه برای فعالیّت و تحرّك آماده است و امام(علیه السلام) می تواند به ادامه راه و رویّه خود پرداخته، آن را در ذهن امّت ریشه دار کرده و افق های رسالی جدیدی را در روبروی آنان بگشاید که موجب ایمن سازی امت در آینده شود. چرا که عبّاسیان در این وقت مشغول به مبارزه با امویان بوده و می بینیم که امام صادق(علیه السلام) به مناسبت کشته شدن معلّی با داوود بن علی برخورد بسیار سختی نکرده است. یعنی به صورت انقلاب و یا درگیری های مسلّحانه. کما اینکه داوود نیز از این حرکت قصد داشت موضع امام را نسبت به خود شدیدتر کرده و امام را به عکس العمل وادار کند. امّا امام(علیه السلام) در برابر او عقب نشینی نکرده و با منطقی قویتر که امثال داوود از مقابله و روبرو شدن با آن عاجز هستند با او روبرو شدند.

پناه بردن امام صادق(علیه السلام) به دعا مسأله ای بود که عبّاسیان در ضمن آن فهمیدند که امام(علیه السلام) قصد رویارویی نظامی با آن ها را ندارد. امّا چنین اعمالی آن حضرت را از پیگیری فعالیّت هایش خسته و دل زده نخواهد کرد. از دیگر فواید دعای امام(علیه السلام)این بود که به آنان این گونه وانمود کند که امام(علیه السلام) دارای چنان قوای نظامی نیست که بتواند با آن به یك عمل مسلّحانه دست زده و نظام آن ها را مورد تهدید قرار دهد. چنین تفکّری عبّاسیان را از جانب امام آسوده خاطر کرده و فرصت های جدیدی برای امام مهیّا می ساخت تا به فعالیّت های خود ادامه دهد.

سپس می بینیم که امام(علیه السلام) پس از آنکه با مسأله معلّی بن خنیس به این صورت که گذشت برخورد نمود و از رویارویی سر باز زد، به کوفه مسافرتی کرد که این مسافرت باعث زیادی یاران و شیعیان آن حضرت گردید. و به این خاطر که امام(علیه السلام) می دانستند که سفّاح اکنون امکان مواجه شدن با امام صادق(علیه السلام)را ندارد. چرا که به نفع سیاست او که از نام امام صادق(علیه السلام) بهره ها جسته نبود. بلکه

---

٣٥٦. کافی ٢ / ٥١٣، الخرائج و الجرائح ٢ / ٦١١، بحارالانوار ٤٧ / ٢٠٩.

می بینیم که سفّاح حتّی در فکر مواجهه با بنی حسن هم نبود که گزارش هایی از در پی انقلاب بودن آنان به دست او رسیده بود.

امام صادق(علیه السلام) پس از رسیدن به کوفه دست به چند فعالیّت زد. از جمله:

امام صادق(علیه السلام) برای خواصّ شیعه توضیح داد که این حکومت جدید با حکومت سابق یعنی بنی امیّه هیچ فرقی ندارد. چرا که بعضی از شیعیان به اشتباه افتاده بودند و گمان می کردند که روابط امام صادق(علیه السلام) و بنی عبّاس روابط حسنه ای است و به خاطر همین بود که بعضی از خواصّ از امام درخواست کرده بودند تا برای اینکه در این دولت جدید بنی عبّاس شغلی پیدا کنند واسطه شود.

هنگامی که امام صادق(علیه السلام) از این کار امتناع کردند، او گمان کرد که امام صادق(علیه السلام)از این جهت او را اجابت نکرده که می ترسید کار کردن در دستگاه دولتی او را در ظلم گرفتار کند. اینجاست که می گوید: به منزل خود بازگشتم و به تفکّر پرداختم. با خود گفتم: گمان نمی کنم که آن حضرت مرا از این کار منع کرده باشد، مگر از ترس اینکه روزی به ظلم و جور گرفتار شوم. به خدا قسم به سوی امام صادق(علیه السلام)خواهم رفت و به او قول خواهم داد و قسم بر طلاق زنان و آزادی بردگان و قسم های شدید خواهم خورد که من هرگز دست به ظلم و جور نگشایم و به عدالت رفتار کنم.

مرد گوید: به خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: خدا مرا فدایت کند. من درباره امتناع کردن شما از کار اداره خود فکر کردم و گمان داشتم که منع شما به خاطر این است که می ترسید من روزی دست به ظلم و ستم بگشایم. اگر چنین است تمام زنان من طلاق و هر چه غلام و کنیز و مملوك دارم آزاد باشند اگر من به کسی ظلم کنم و ستم روا دارم یا به عدالت رفتار نکنم.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: چه گفتی؟ آن مرد گفت: من تمام آن قسم ها را برای آن حضرت تکرار کردم. آن حضرت سر به آسمان برداشتند و فرمودند: دست یابی به آسمان برای تو از این کار آسانتر است!![۳۵۷].

سپس می بینیم که امام صادق(علیه السلام) بر این مسأله تأکید می کنند که لقب امیرالمؤمنین مخصوص امام علی(علیه السلام) بوده و اطلاق این لقب بر هیچ کس جز او

---

۳۵۷. کافی ۵ / ۱۰۷.

جایز نیست حتّی بر ائمّه ای که از فرزندان امام علی(علیه السلام) باشند. پس چگونه درباره کسانی که به خاندان پیامبر ظلم می کنند اطلاق این لقب جایز باشد.

در کتاب مناقب آل ابی طالب آمده است: اصحاب ما (شیعه) جایز نمی دانند که این لقب حتّی بر دیگر ائمّه اطلاق شود.

مردی به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین. امام(علیه السلام) فرمودند: ساکت باش، که کسی به این نامگذاری راضی نمی شود مگر اینکه به بلای ابوجهل دچار می شود[358].

سپس می بینیم که امام(علیه السلام) راهنمایی های زیادی به اصحاب می کنند که در آن همکاری با ظالمان و شکایت بردن به نزد ظالمان را حرام می دانند و محدوده زمانی برای آن مشخّص نمی کنند.

امام صادق(علیه السلام) در برابر حکومت عبّاسی و اموی یك موضع گرفتند. امام(علیه السلام)فرموده اند: حاکمان ستمگر را حتّی درباره ساختن مسجد یاری نکن[359].

و آن حضرت به یکی از اصحاب خود چنین فرموده اند: ای عذافر، من شنیده ام که تو با ابوایّوب و ربیع همکاری داری. پس چگونه است حال تو اگر در روز قیامت در صف اعوان ظلمه (همکاران ستمگران) بخوانندت؟![360].

حضور امام(علیه السلام) در شهر حیره، شهری که نزدیك کوفه بود، چشم همه امّت را به سوی خود کشید. مردم همه به سوی آن حضرت هجوم بردند تا از چشمه دانش های آن حضرت سیراب شده و از راهنمایی های آن حضرت بهره مند گردند. تا جایی که محمّد بن معروفِ هلالی گوید: من برای دیدار جعفر بن محمّد(علیه السلام) به حیره رفتم. جمعیّت آنقدر زیاد بود که امام صادق(علیه السلام)در روز چهارم مرا دید و به نزد خود خواند[361].

چنین گردهمایی مردمی بزرگی که همه به شایستگی امام(علیه السلام) و داناتر بودن آن حضرت از همه اهل زمان خود ایمان داشته و حضور مستمرّ آنان گرداگرد امام صادق(علیه السلام) حکومت عبّاسی را نسبت به این پدیده، حسّاس و خشمگین می کرد. امّا امام(علیه السلام) به خاطر حفظ راهی که درباره شیعه و امّت اسلام در پیش گرفته بود و دفاع کردن از اسلام، با شیوه ای ملایم با ابوالعبّاس سفّاح برخورد کرد. از حذیفة بن منصور روایت شده که گفت: در حیره نزد امام صادق(علیه السلام)بودم که فرستاده

---

۳۵۸. مناقب آل ابی طالب ۳ / ٦٧.

۳۵۹. وسائل الشيعة ٦ / ۱۳۰.

۳٦۰. وسائل الشيعة ٦ / ۱۲۸.

۳٦۱. فرحة الغری/ ٥۹.

ابوالعبّاس سفّاح که در آن زمان خلیفه بود به نزد آن حضرت آمد و آن حضرت را دعوت کرد. آن حضرت دستور داد روپوشی برای آن حضرت آوردند که یك روی آن سیاه و روی دیگر آن سفید بود. حضرت آن را پوشیدند و فرمودند: آگاه باشید که من این لباس را می پوشم در حالی که می دانم لباس اهل جهنّم است[٣٦٢].

مردی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که امام صادق(علیه السلام) فرمود: «در حیره بر ابوالعبّاس سفّاح داخل شدم. **ابوالعبّاس گفت: یا اباعبدالله، چه می گویی در روزه امروز؟** گفتم: این واگذار به عمل امام است. اگر تو روزه بگیری ما روزه می گیریم و اگر تو افطار کنی، ما افطار می کنیم. پس ابوالعبّاس گفت: **ای غلام سفره را بیاور. من هم با او** خوردم در حالی که به خدا سوگند می دانستم که آن روز روزی از روزهای ماه رمضان است. من یك روز از روزه ماه رمضان را افطار کردم و قضای آن بر من آسانتر است از اینکه سرم بریده شود و دیگر در زمین کسی خدا را عبادت نکند»[٣٦٣].

از دیگر سوی امام(علیه السلام) نسبت به قتل عام امویان انتقاد کرده و از سفّاح خواست حال که حکومت را از دست آنان درآورده از کشتار آنان دست بدارد. سفّاح بسیار شگفت زده و متعجّب شد که دید امام صادق(علیه السلام) در برابر کینه توزترین دشمنان خود که انواع ستم ها را بر سر اهل بیت(علیهم السلام)ریخته اند چنین موضعی گرفته است. چرا که موضع گیری امام صادق(علیه السلام) هیچگاه از روی عصبیّت جاهلی و روح تشفّی (انتقام جویی و خنك کردن دل) نبوده است[٣٦٤].

پی آمد پدیده جمع شدن گرداگرد امام(علیه السلام) و استفاده از علوم او در اقدامات عبّاسیان در محدود کردن آن حضرت منعکس گردید شدت این فشار و سختگیری را در این روایت ملاحظه کنید:

هارون بن خارجه روایت می کند: مردی از اصحاب ما همسر خود را سه طلاقه کرد. از اصحاب سؤال کرد. گفتند اشکالی ندارد (سه طلاق واقع نشده و می تواند رجوع کند). امّا همسر او گفت من تا از امام صادق(علیه السلام) سؤال نکنی راضی نمی شوم. در آن زمان امام صادق(علیه السلام) در حیره بوده و روزگار خلافت ابوالعبّاس سفّاح بود. راوی گوید من به حیره رفتم. امّا چون خلیفه مردم را از داخل شدن بر امام صادق(علیه السلام)منع کرده بود نتوانستم با آن حضرت صحبت کنم. منتظر بودم که چگونه راهی

---

٣٦٢. کافی ٦ / ٤٤٩، بحارالانوار ٤٧ / ٤٥.
٣٦٣. کافی ٤ / ٨٣.
٣٦٤. حیاة الامام جعفر الصّادق ٧ / ٨٠.

برای دیدار آن حضرت پیدا کنم. ناگاه دیدم که مردی از سواد که منطقه ای در عراق می باشد یا روستایی در اطراف کوفه، با جبّه ای پشمین مشغول فروختن خیار است. به او گفتم همه این خیارها چند؟ گفت: یك درهم. من درهمی به او دادم و خیارها را از او گرفتم و گفتم جبّه پشمینه ات را به من بده. آن جبّه را پوشیدم و صدا زدم که چه کسی از من خیار می خرد؟ و به امام صادق(علیه السلام)نزدیك شدم. ناگاه دیدم غلامی از گوشه ای صدا زد که آهای خیار فروش! وقتی که به او نزدیك شدم گفت چه راه خوبی برای برآوردن حاجت خود پیدا کردی؟

گفتم من مبتلا شده ام. قضیه ام این است که همسرم را در یك مجلس سه طلاقه کردم. از یاران هم مذهب سؤال کردم. گفتند: اشکالی ندارد و سه طلاقه واقع نشده. امّا زن راضی نشده و می گوید باید از امام صادق(علیه السلام)سؤال کنی. گفت: «به سمت خانواده خود بازگرد که بر تو چیزی نیست»[٣٦٥].

امام زیرکی عبّاسیان و قدرت سیاسی شان را دیده بود که توانسته بودند به مدد آن بر دشمنان اموی خود پیروزی قاطعی به دست آورند و می دانست که نوك پیکان این معرکه و میدان به زودی به سوی آن حضرت و اصحاب او منتقل خواهد شد. چرا که آنان نقطه ثقل و خطر داخلی واقعی بودند که عبّاسیان از آن وحشت داشتند. همچنان که آن حضرت ملاحظه می کردند که شالوده مردمی بزرگی که اکنون در تایید آن حضرت برخواسته است به زودی باعث از بین رفتن این حرکت خواهد شد. چرا که آن ها به دستورات و راهنمایی های جدید مجهّز نشده اند. چرا که وسعت دایره یاران آن حضرت اجازه داده بود که بعضی از افراد سودجو خود را داخل سلك یاران امام کنند که تنها هدف آنان سیاست بازی و امید دست یابی به موقعیت مناسب در آینده سیاسی جامعه بوده است.

امام(علیه السلام) توده مردمی که اطراف آن حضرت را گرفته بودند را به چند قسمت تقسیم کردند. آن حضرت فرموده اند: مردم درباره ما سه دسته اند. دسته ای که ما را دوست می دارند و منتظر قائم ما هستند تا از نصیب دنیوی بهره مند شوند. این همان پیروی سیاسی ـ و نه قلبی ـ از تشیّع است که چنین افرادی به طمع موقعیّت های سیاسی آینده به سراغ امام آمده اند، و فعالیّت این گروه را امام صادق(علیه السلام) چنین تحلیل می کند که: این افراد از نظر کلام و گفتار خوب صحبت می کنند، کلام ما را حفظ می کنند، امّا وقتی پای عمل در کار می آید، از انجام دادن کارهای ما کوتاهی می کنند. خداوند آنان را به جهنّم خواهد برد.

---

٣٦٥. الخرائج و الجرائح ٢ / ٦٤٢، بحارالانوار ٤٧ / ١٧١.

امام(علیه السلام) به فرقه دوّم که آنان نیز از تأییدکنندگان حرکت امام و از دوستداران امام هستند، امّا دنبال منافع و هدف های مادّی و دنیوی هستند نیز این گونه اشاره کرده است: آنان ما را دوست می دارند، کلام ما را می شنوند، و از انجام کارهایی که ما می گوییم کوتاهی نمی کنند این حرکت و فعالیّت آن هاست. امّا هدف آن ها چیست؟ امام(علیه السلام)می فرماید: تا آنکه به بهانه وابستگی به ما مردم را بچاپند. پس خداوند شکم های آنان را پر از آتش کرده و گرسنگی و تشنگی را بر آنان مسلّط می کند.

و بالاخره امام به گروه مخلص اشاره کرده و فرموده است: امّا فرقه ای هستند که ما را دوست می دارند، کلام ما را حفظ می کنند، امر ما را اطاعت کرده و با کارهای ما مخالفت نمی کنند، آن ها از ما و ما از آنانیم(٣٦٦).

آینده از جدالی سخت خبر می داد که قصد ریشه کنی حرکت امام(علیه السلام)را داشت. این کار را داوود بن علی در مدینه آغاز کرد و از علامت های آن سخت گیری بر امام صادق(علیه السلام) در شهر حیره بود. امام صادق(علیه السلام) ناچار بود که در راه فرهنگ سازی و مجهّز کردن شیعیان به اصولی که ضامن بقای آن ها در آینده بوده و آنان را قادر به پیگیری فعّالیت سازنده و همزیستی مسالمت آمیز با سایر امّت بنماید ـ مانند اصل تقیّه و کتمان سرّ ـ به فعالیّت بپردازد. تا اینکه اهداف شیعه بر ظالمان مخفی مانده و التزام به این اصول صحّت معتقدات و احکام شرعی آنان را تضمین کند. لذا می بینیم که امام(علیه السلام)در مقام تربیت یاران خاصّ خود می فرماید:

خداوند رحمت کند بنده ای را که دانش محرمانه ما را بشنود و آن را زیر پای خود به خاك سپارد. به خدا که من به بدان شما از دامپزشکان نسبت به چهار پایان داناتر هستم. بدان شما آن کسانی هستند که قرآن را دیر به دیر می خوانند و نماز را در آخر وقت به جای آورده، زبانشان را نگاه نمی دارند، بدان که چون حسن بن علی(علیهما السلام) را با ضرب نیزه مجروح کرده و مردم درباره حکومتش اختلاف کردند، کار را به معاویه واگذار کرد. در این هنگام شیعه به او گفتند: السّلام علیك یا مذلّ المؤمنین، سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را خار کردی. فرمود: من مؤمنان را خار نکردم. بلکه آنان را عزیز ساختم. چون که من دیدم شما نیروی مقاومت در برابر هواداران معاویه را ندارید، کار را به او واگذار کردم تا من و شما در میان آن ها سالم بمانیم. چنانکه آن عالم کشتی را معیوب کرد تا اصل کشتی برای صاحبانش بماند. کار من نیز با شما این چنین است تا در میان آن ها سالم بمانیم. [اشاره به مسأله حضرت موسی و خضر و سوار شدن آن ها به کشتی دارد](٣٦٧).

---

٣٦٦. تحف العقول ٥١٤، بحارالانوار ٧٨ / ٣٨٠.

٣٦٧. تحف العقول ٣٠٧، بحارالانوار ٧٨ / ٢٨٦.

امام صادق(علیه السلام) در اینجا خود را به امام مجتبی(علیه السلام) كه برای باقی ماندن و پیگیری كردن كار خود از اسلوب تقیّه به عنوان یك روش دفاعی در برابر معاویه استفاده كرد تشبیه كرده و مثال می زند. امام حسن مجتبی(علیه السلام) با معاویه بر سر اصول و احكام مصالحه نكرد. بلكه به خاطر حفظ همین اصول و احكام و به رسمیّت شناخته شدن شیعیان آن حضرت و اعتراف دستگاه معاویه به حقوق غصب شده اهل بیت و باز شدن مجال تبلیغاتی برای پیروان خود دست به چنین كاری زد.

از همین جاست كه اهمیّت تثبیت اصول شیعه و تربیت شیعه بر آن اصول آشكار می گردد. البتّه وجوب عمل به این اصول نه به این خاطر است كه این اصول مخصوص نخبگان از مردم است. بلكه به این اعتبار كه اصول كلّی اسلامی و شرعی هستند كه بر حسب نصوص ثابت در قرآن و سنّت واجب گردیده اند. لكن شرایط بد روزگار جلوی اظهار آن ها را گرفته و فهمیدن آن ها را مشكل می كرده است. چرا كه این اصول در خدمت حكّام نبوده، بلكه با سیاست آن ها در معارضه بوده است.

امام(علیه السلام) نقش تقیّه را این گونه توصیف فرموده است:

دین خود را با تقیّه حفظ كرده و زنده نگاه دارید. همانا كسی كه تقیّه نكند ایمان ندارد. شما در میان مردم مانند زنبور عسل در میان پرندگان آسمان هستید. اگر پرندگان بدانند كه در شكم زنبور عسل چیست هیچ زنبور عسلی را باقی نگذاشته همه آن ها را می خورند. اگر مردم بدانند كه در دل شما كه محبّ ما اهل بیت هستید، چه چیزی هست، شما را با زبان های خود می خورند و در آشكار و پنهان تضعیفتان می كنند. خداوند آن بنده خود را از میان شما رحمت كند كه بر ولایت ما باشد[٣٦٨].

و پس از اینكه امام(علیه السلام) این اصل را با سفارشات و راهنمایی های متعدّد بیان كرد، برای جلوگیری از كج فهمی و بد پیاده كردن این اصل فعالیّت های تربیتی عملی نیز انجام دادند. امام(علیه السلام) از اینكه ممكن است تقیّه در موارد پیاده شدن اسباب سستی، ضعف، ترس، سازش، خواری مؤمنان و ضایع شدن شریعت و احكام آن باشد، فرموده است:

زمین بدون وجود عالمی از ما باقی نمی ماند، پس هنگامی كه تقیّه به مسأله خون و خونریزی رسید، تقیّه ای وجود ندارد. و به خدا سوگند كه اگر به یاری ما دعوت شدید و بگویید ما شما را یاری نمی كنیم چون ما تقیّه می كنیم، این تقیّه نیست. و هر آینه تقیّه در نزد شما از پدر و مادرتان محبوبتر

---

٣٦٨. وسائل الشیعة ١١ / ٤٦١.

است و اگر قائم ما قیام نماید احتیاجی به یاری خواستن از شما ندارد و در میان بسیاری از شما که اهل نفاق هستند حدود الهی را جاری خواهد کرد[۳۶۹].

و برای اینکه بیشتر با روش های تربیتی امام صادق(علیه السلام) برای به کمال رسانیدن این اصل حسّاس در عرصه روابط بین مؤمنین و بر حذر داشتن آنان از اینکه اصل تقیّه به جدایی میان مؤمنین کشیده شود روایت اسحاق بن عمّار صیرفی را می خوانیم. اسحاق گوید: در شرایطی بر امام صادق(علیه السلام)داخل شدم که سلام کردن بر شیعیان را در مسجد کوفه به خاطر تقیّه شدیدی که داشتیم ترك کرده بودم. امام صادق(علیه السلام) به من فرمودند: «ای اسحاق، از کی تا به حال این قدر با برادران خود جفا کار شده ای؟ بر آن ها می گذری و به آنان سلام نمی کنی؟!».

به امام عرض کردم: این به خاطر تقیّه ای بود که می کردم.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

ترك سلام از وظایف حال تقیّه تو نیست. بدان که تقیّه در پخش کردن اسرار است، همانا که مؤمن هنگامی که از کنار مؤمنین می گذرد و به آنان سلام می کند، ملائکه چنین جواب سلام او را می دهند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد[۳۷۰].

همچنانکه امام صادق(علیه السلام) بر ضرورت پوشیده داشتن اسرار نیز تأکید کرده و آن را با ایمان و عقیده مرتبط دانسته است. آن حضرت افشای اسرار و پخش کردن آن میان مردم را بسیار مذمّت کرده تا جایی که فرموده است:

گناه کسی که اسرار را فاش کند به مانند گناه کسی که ما را با شمشیر بکشد نیست، بلکه گناهش سنگین تر است، بلکه گناهش سنگین تر است، بلکه گناهش سنگین تراست[۳۷۱].

همچنانکه امام صادق(علیه السلام) کسانی که اسرار را حفظ می کنند این گونه مدح و ستایش کرده است:

خداوند رحمت کند قومی را که همچون چراغ هدایت نوربخش بوده اند. آنان با کردار خود مردم را به سمت ما دعوت کردند و در این راه تمام توان خود را به کار گرفتند. اینان چون کسانی نیستند که رازهای ما را فاش می کنند[۳۷۲].

امام صادق(علیه السلام) این چنین بر اهمیّت کتمان تأکید کرده و در بیان ابعاد آن و رابطه اش با رسالت امام(علیه السلام) و نقش آن در به ثمر رسیدن رسالت امام و در مقابل

---

۳۶۹. وسائل الشیعة ۱۱/۴۸۳.
۳۷۰. کشف الغمّه ۲ / ۱۹۷.
۳۷۱. تحف العقول ۲۳۸ و به نقل از آن بحارالانوار ۷۸ / ۲۸۸.
۳۷۲. بحارالانوار ۷۸ / ۲۸۰ به نقل از تحف العقول ۲۲۱.

مضرّات افشای سرّ و پخش اسرار که باعث سخت شدن راه و از دست دادن فرصت های پیروزی و به تأخیر افتادن آن است به ابن نعمان چنین فرموده اند:

ای پسر نعمان، عالم نمی تواند هر چه می داند به تو بگوید. زیرا آن سرّ خداست که به جبرئیل سپرده و جبرئیل آن را به محمّد(صلی الله علیه وآله) سپرده و محمّد(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام)سپرده و علی(علیه السلام) به حسن(علیه السلام) سپرده و حسن(علیه السلام) به حسین(علیه السلام) سپرده و حسین(علیه السلام)به علی(علیه السلام) سپرده، و علی(علیه السلام) به محمّد(صلی الله علیه وآله) سپرده و محمّد(صلی الله علیه وآله) آن را به هر که خواسته سپرده. شتاب نکنید، به خدا سوگند این امر نزدیك شده بود، ـ سه مرتبه این را تکرار فرمود ـ شما آن را فاش کردید و خدا آن را به تأخیر انداخت. به خدا شما را دیگر رازی و نقشه محرمانه ای نیست جز اینکه دشمن شما به آن داناتراست[۳۷۳].

حضور در دستگاه حکومتی

از دیگر گام هایی که امام صادق(علیه السلام) در این مرحله برداشته و برای آن برنامه ای عملی طرح کردند حضور محدود در دستگاه حاکمه با هدف حفظ مسیر اسلامی از تحریف و دفاع از کیان تشیّع از طریق به دست آوردن اطّلاعات و برنامه ها و موضع گیری هایی که حکّام در فکر آن بودند بود. تا بوسیله این کار امام(علیه السلام) به آسانی بتواند خطرها را دفع کرده و توطئه ها را خنثی نماید. همچنین امام(علیه السلام) به واسطه این سری فعالیّت ها می توانست جلوی بعضی از ظلم ها را گرفته و به محرومین خدماتی برساند. برای همین است که می بینیم امام(علیه السلام) پیامی شفاهی به بعضی از شیعیان فرستاده که متضمّن بعضی از راهنمایی ها و هشدارهایی برای کسانی است که در این عرصه به فعالیّت می پردازند که این پیام در جواب نامه یك شیعه که از امام(علیه السلام) در این رابطه توضیحاتی خواسته بود بیان شده است. در نامه آن شیعه آمده است: حاجت من این است که مرا راهنمایی کنی که چگونه با این سلطان مدارا کنم و چگونه امر خود را تدبیر نمایم همچنان که به دعای شما حاجتمندم. امام(علیه السلام)به فرستاده او فرمودند:

به او بگو: از اینکه سلطان به ماهیّت واقعی تو پی ببرد بر حذر باش. به همین خاطر در انتخاب کارگزاران از جانب او بر او خرده مگیر، اگر چه در انتخاب آنان اشتباه کرده باشد. کسانی که سلطان از آن ها دوری می کند برای انجام کارها انتخاب نکن. اگر چه آنان از نظر عهد و پیمان یا

---

۳۷۳. تحف العقول ۲۲۸ و به نقل از آن بحارالانوار ۷۸ / ۲۸۹.

خویشاوندی با تو نزدیك باشند. چرا كه كار اوّل او را به تو نزدیك می كند و دوّمی او را از تو می رنجاند. امّا تو حالت میانه به خود بگیر و كسانی كه از جانب او یا برای او انتخاب می شوند اگر عیبی دارند فقط عیب آن ها را گوشزد كن. همچنین از تعریف و تمجید بیش از حدّ آن ها بپرهیز. همچنین از مخالفت شدید با كسانی كه پادشاه آن ها را از خود رانده است بپرهیز [چرا كه ممكن است روزی دوباره به قدرت برسند و با تو سر ناسازگاری گیرند] و اگر حیله ای می جویی در حیله جویی خود بسیار حساب شده عمل كن .

تا آنجا كه فرمودند:

مبادا كه خیرخواهی برای سلطان تو را به دشمنی با نزدیكان و اطرافیان او بكشاند. چرا كه چنین خیرخواهی از حقوق او بر تو نیست. و لكن بیشترین حقّی كه او دارد و به سلامت تو نیز نزدیكتر است، این است كه به اندازه توان خود دشمنی شان را برنینگیزی و آن ها را با خود خوب نگهداری[٣٧٤].

چنین فعالیّت هایی در زمان امام كاظم(علیه السلام) به شكل قابل ملاحظه ای بروز كرد. در حالی كه می بینیم امام صادق(علیه السلام) شیعیان را از این كار برحذر داشته و همكاری با ظالمان و داخل شدن در سازمان ها و دوایر آنان را به خاطر حفظ وجود اسلامی از ضایع شدن و تحریف حرام كرده بود. از آن حضرت آمده است كه: «حكّام جور را حتّی در ساختن مسجد هم یاری نكنید»[٣٧٥] و به بعضی از اصحاب خود فرموده است: ای عذافر، من شنیده ام كه تو با ابوایّوب و ربیع همكاری داری. پس چگونه است حال تو اگر در روز قیامت در صف اعوان ظلمه (همكاران ستمگران) بخوانندت؟![٣٧٦].

امام صادق(علیه السلام) **اعتقاد به امام مهدی**(علیه السلام) **را محكم می كند**

از اصولی كه امام صادق(علیه السلام) سعی در رسوخ آن در دل و جان شیعیان داشته و در ادامه نقش مشتركی بوده كه ائمّه قبل از او نیز ایفا كرده بودند، مسأله رهبری جهانی حضرت مهدی(علیه السلام) است كه به عنوان امتداد شرعی رهبری رسول اكرم(صلی الله علیه وآله)می باشد. چرا كه این همان چیزی است كه می تواند بر حسب تفسیر اسلامی از تاریخ كه تأكید بر این دارد كه وراثت زمین به صالحان از بندگان خدا می رسد اهداف پیامبران و امامان را برآورده سازد. خداوند متعال فرموده است: (**وَ لَقَدْ**

---

٣٧٤. نزهة النّاظر ١١٤، مستدرك الوسائل ١٢ / ١٨٨.
٣٧٥. وسائل الشیعة ١٧ / ١٨٠ ح ٨ به نقل از شیخ طوسی، تهذیب الاحكام.
٣٧٦. همان ١٧ / ١٧٨ ح ٣ به نقل از كافی.

كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ اْلأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ)؛ و در حقيقت، در زبور پس از تورات نوشتيم كه زمين را بندگان شايسته ما به ارث خواهند برد[۳۷۷].

رسوخ تفكّر امام مهدى(عليه السلام) و تربيت شيعيان بر اعتقاد دائم به اين امام بزرگوار، انسان شيعى انقلابى را اميدوار ساخته و قدرت صبر و مقاومت و عدم سازش با باطل را به او اعطا مى كند، امام صادق(عليه السلام) مى فرمودند: هنگامى كه قائم مهدى قيام كند، زمينى باقى نمى ماند مگر اينكه در آن شهادت لا اله الاّ اللّه و محمّد رسول اللّه اعلام مى شود[۳۷۸].

و ايمان به قضيّه امام مهدى(عليه السلام) انسان مسلمان را در كنار اميد به امدادهاى غيبى به اين مسأله آگاه مى كند كه هدف هايى كه او براى آن سعى و تلاش مى كند به زودى محقّق خواهد شد و اگرچه طول بكشد، بالاخره پيروزى از آن او خواهد بود، عبداللّه بن عطاء مكّى از امام صادق(عليه السلام) پرسيد كه روش امام مهدى(عليه السلام) چگونه است؟ امام صادق(عليه السلام) فرمودند: آن حضرت به گونه اى عمل مى كند كه رسول خدا(صلى الله عليه وآله) همانگونه عمل مى كرده است. او آنچه كه قبل از او بوده ويران مى سازد همچنانكه رسول خدا(صلى الله عليه وآله) امور مربوط به جاهليّت را ويران ساخت، و اسلام را از سر مى گيرد[۳۷۹].

اين حقيقت تاريخى اعتقاد شيعه را به اينكه تلاشش در آينده اى نزديك جزئى از حركت بزرگ الهى خواهد شد و با تلاش پيگير خود به هدف نزديكتر خواهد گرديد، بيشتر مى كرد. او به اين باور مى رسيد كه ظلم و ستم و ناگوارى كه شيعه و مسلمانان متحمّل آن مى گردند به زودى از بين خواهد رفت، زمانى كه اصحاب حقّ از ظالمان و ستمگران انتقام بستانند و عدالت تمام روى زمين را در بر گيرد.

---

۳۷۷. انبيا/ ۱۰۵.
۳۷۸. بحارالانوار ۵۲ / ۳٤۰.
۳۷۹. بحارالانوار ۵۲ / ۳۵۲.

بخش دوم

حکومت منصور و شهادت امام صادق(علیه السلام)

منصور و سختگیری بر امام صادق(علیه السلام)

هنگامی که در سال ١٣٦ هجری ابوجعفر منصور پس از برادرش ابوالعبّاس سفّاح حکومت را در دست گرفت، کینه پنهان خود بر امام صادق(علیه السلام)و اصحاب او از علویان و غیر علویان را آشکار ساخت. مورّخان درباره منصور گفته اند که او فرد نیرنگ بازی بود که در ریختن خون هیچگاه به خود تردید راه نمی داد. او در ستمگری بی پروا و در کشتار افسار گسیخته بود[٣٨٠].

ابن هبیره که یکی از معاصران اوست ابوجعفر منصور را این چنین توصیف می کند: من مردی را در جنگ یا صلح مکّارتر، نفرت انگیزتر و هوشیارتر از منصور ندیدم[٣٨١].

منصور دوانیقی به قتل ابومسلم خراسانی که او را دشمن می داشت مبادرت کرد در حالی که ابومسلم فرمانده اوّل انقلاب عبّاسی بود. منصور پس از توطئه چینی او را به آمدن به بغداد فریفت و وی را از تمام مناصب نظامی خلع کرد. هنگامی که ابومسلم خراسانی بر منصور داخل شد او با قساوت تمام با وی روبرو شد و کارهای او را یك یك بر او می شمرد و ابومسلم از او عذرخواهی می نمود.

سپس منصور به حسب توافقی که با محافظان خود داشت با صدای بلند شروع به کف زدن کرد و این کف زدن فرمان حمله بود. نگهبانان با شمشیرهای کشیده داخل شدند. ابومسلم به منصور گفت: مرا برای دفع دشمنان خود نگهدار. منصور فریاد کشید چه دشمنی دشمن تر از تو برای من؟!

منصور همین شیوه را درباره عموی خود عبدالله بن علی به انجام رسانید. او را فریفت و به او امان داد و هنگامی که او به نزد منصور آمد او را کشت[٣٨٢].

---

٣٨٠. الکامل فی التّاریخ ٤ / ٣٥٥.

٣٨١. تاریخ یعقوبی ٢ / ٣٩٩.

٣٨٢. تاریخ یعقوبی ٢ / ٣٦٩، تاریخ الامم و الملوك ٦ / ٢٦٦.

امّا برنامه ریزی شوم منصور بر ضدّ امام صادق(علیه السلام) و نهضت اسلامی او سه شاخه کلّی داشت.

شاخه اوّل

منصور در این شاخه روشی نرم و ملایم در پیش گرفت و سعی کرد تلاش های امام را با خود یکسو کرده و امام را در ضمن سیاست خلافت بنی عبّاس داخل کند. او به امام نامه نوشت و در آن آورد که: چرا به نزد ما نمی آیی هم چنانکه سایر مردم به نزد ما می آیند؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ او نوشت:

ما چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و تو از امور مربوط به آخرت چیزی نداری که ما به امید آن به نزد تو بیاییم، نه چنان نعمتی داری که برای تبریك آن به نزد تو بیاییم و نه آنچه داری بر خود عذاب و نقمت می شماری تا بیاییم و تو را بر آن تعزیت و تسلیت گوییم. پس چه کاری با تو داریم!؟

منصور به امام صادق(علیه السلام) نوشت: بیا و با ما هم صحبت باش تا ما را نصیحت کنی.

امام صادق(علیه السلام) در جواب او نوشت: هر کس که قصد دنیا داشته باشد تو را نصیحت نمی کند، و کسی که قصد آخرت داشته باشد با تو همنشینی نمی کند.

منصور پس از شنیدن جواب امام گفت: به خدا سوگند که امام صادق(علیه السلام)رتبه های مختلف مردم را برای من آشکار ساخت. آنان که دنیا می طلبند را از آنان که آخرت می جویند جدا کرد، و من می دانم که او از کسانی است که آخرت می جویند نه دنیا[۳۸۳].

نمونه دیگر شیوه هایی که منصور با امام صادق(علیه السلام) در این بخش در پیش گرفت، روایتی است که عبدالوهّاب از پدرش نقل می کند که گفت: ابوجعفر منصور به دنبال امام جعفر صادق(علیه السلام) فرستاد و دستور داد در کنار او فرشی گستردند و امام صادق(علیه السلام) را بر آن نشاند و سپس گفت: دو پسر من محمّد و مهدی را بیاورید. سپس منصور رو به امام صادق(علیه السلام) کرد و گفت: ای اباعبداللّه زمانی برای من حدیثی درباره صله رحم خواندی. آن را دوباره بگو تا مهدی آن را بشنود.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

---

۳۸۳. کشف الغمة ۲ / ۴۲۰ به نقل از تذکره ابن حمدون، و به نقل از آن بحارالانوار ۴۷ / ۱۸۴.

آری، پدرم از پدرش از جدّش از علی(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرموده است: هنگامی که مردی که صله رحم می کند و از عمر او سه سال باقی مانده است، خداوند متعال عمر او را سی سال می کند، و اگر از عمر او سی سال باقی مانده باشد و او قطع رحم کند، خداوند عمر او را به سه سال کاهش می دهد. سپس امام صادق(علیه السلام) این آیه شریف قرآن را تلاوت فرمود: **(یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ)**خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست[۳۸٤].

منصور گفت: ای اباعبدالله این حدیث خوبی است. امّا منظور من این حدیث نبود، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: آری، پدرم از پدرش از جدّش از علی(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرموده است: صله رحم شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند. اگر چه کسانی که این کار را انجام دهند از نیکان نباشند.

منصور گفت: ای اباعبدالله این حدیث هم خوب است. ولی منظور من این حدیث هم نبود.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: آری، پدرم از پدرش از جدّش از علی(علیه السلام) روایت می کند که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: صله رحم حساب را آسان و از مرگ بد جلوگیری می کند. منصور گفت: آری، منظورم این روایت بود[۳۸٥].

آری، پادشاهان از مرگ می ترسند، پس امام صادق(علیه السلام) بر این نکته انگشت گذاشته و آن را به صله رحم مربوط کردند تا قدری از کینه و فریبی که ذهن منصور را بر ضدّ امام و علویان از اهل بیت آن حضرت مشغول کرده بود بکاهند، به همین خاطر است که امام از طریق احادیث به این نکته اشاره کردند که طول عمر با صله رحم ارتباط دارد.

شاخه دوّم

در این مرحله منصور با شدّت تمام به سوی امام صادق(علیه السلام)موضع گیری کرد و جاسوس ها و خبرچین های خود را در اطراف امام منتشر ساخت که مراقب همه حرکات امام صادق (علیه السلام) بوده و همه فعالیّت های آن حضرت را زیر نظر داشتنند و آخرین خبرها را به منصور می رساندند. تا اینکه منصور بتواند از میان آن ها چیزی که مجوّز آزار رساندن به امام صادق(علیه السلام) و سخت گرفتن بر حرکت آن حضرت ـ که

---

۳۸٤. رعد/ ۳۹.

۳۸٥. امالی ابن الشّیخ ٤۸۰ ح ۱۰٤۹ و به نقل از آن بحارالانوار ٤٧ / ١٦٣، البرهان ٢ / ٢٩٩.

منصور خطر حقیقی را نسبت به سلطنت خود در آن می دید - پیدا کند تا در نتیجه، این گزارشات منجر به این شود که منصور اتّهاماتی را بر ضدّ امام صادق(علیه السلام)تهیه کرده و به وسیله آن اتّهامات بتواند برای به قتل رساندن آن حضرت مجوزی بیابد. این بخش از حرکت منصور نیز شامل روش های چندی است.

روش اوّل: از رزّام بن مسلم غلام خالد قصری روایت شده که گفت: ابوجعفر منصور مرا به مدینه فرستاد، او به من دستور داد هنگامی که به مدینه رفتم نامه ای را که به من داده بگشایم و آنچه را که در آن نوشته است عملی کنم. هنگامی که به نزدیکی های مدینه رسیدم، ناگاه دیدم چند سوار بر سر راه من آمدند و یکی از آن ها به نزد من آمد و گفت: ای رزّام از خدا بترس و در خون آل محمد شریك مشو. من کلام او را انکار کردم. او به من گفت: دوست تو نصف شب تو را طلبید و نامه ای نوشته و آن را در داخل قبای تو دوخت و به تو دستور داد که وقتی به مدینه رسیدی آن نامه را باز کنی و به آنچه در آن است عمل کنی.

رزّام گوید: من خود را از محمل به زیر انداختم و پاهای آن مرد را بوسیدم و گفتم: من گمان می داشتم که او صاحب و مولای من است، امّا آقای من، اکنون می بینم که تو آقا و مولای منی. حال چکار کنم؟ گفت: به سوی او برگرد و در مقابل او بایست و بیا. چرا که او مردی فراموشکار است و آنچه را که به تو گفته فراموش کرده. او از تو در این باره سؤالی نخواهد کرد. من نیز بازگشتم و او اصلا چیزی در این باره از من نپرسید. من در دل گفتم مولایم راست گفته است[۳۸۶].

و از مهاجر بن عمّار خزاعی روایت شده که گفت: منصور دوانیقی مرا به مدینه فرستاد و مال بسیاری به همراه من کرد و به من دستور داد که در نزد اهل بیت یعنی علویان تضرّع کنم[۳۸۷] و خود را به جمع آنان وارد سازم و آنچه می گویند حفظ کنم. مهاجر گوید: من در شب و روز در هنگام نماز در سمت قبله در کنجی از مسجد می نشستم.

او می گوید: به تدریج شروع به پول دادن به گدایانی که دور قبر بودند نمودم و بعد آرام آرام پا را فراتر گذاشته تا اینکه از آن پول ها به جوانانی از بنی حسن و سپس از پیرانی از بنی حسن پرداخت کردم تا اینکه آنان با من انس گرفتند و من رفیق سرّ آنان گردیدم.

---

۳۸۶. دلائل الامامه ۱۲۹، مدینة المعاجز ۳٦٤، اثبات الهداة ٥ / ٤٥٦.

۳۸۷. بنا به تعبیری که در دلائل الامامه آمده است اموال را بین آنان پخش کنم.

مهاجر گويد: هر وقت كه به امام صادق (عليه السلام) نزديك مى شدم، آن حضرت بسيار با ملاطفت و مهربانى با من رفتار كرده و مرا بزرگ مى داشت، تا اينكه روزى از روزها پس از آنكه كارم با بنى حسن تمام شد و آنچه مى خواستم از آنان به دست آوردم، به امام صادق(عليه السلام) نزديك شدم در حالى كه آن حضرت نماز مى خواند. هنگامى كه نماز آن حضرت تمام شد، رو به من كرده و فرمودند:

«اى مهاجر، جلو بيا ـ من تا آن روز هيچگاه به نام و كنيه خود در مدينه ناميده نشده بودم ـ امام به من فرمودند: برو و به رفيق خود بگو: جعفر به تو مى گويد: «اهل بيت و فاميل تو به كارهاى ديگر [كه تو برايشان انجام دهى]محتاج ترند تا اين كارى كه با آنان مى كنى. به سوى قومى جوان و محتاج مى آيى و با آنان حيله مى كنى، شايد يكى از آنان كلمه اى بگويد كه بتوانى به وسيله آن كلمه، خون او را بر خود مباح كنى، اگر به آنان رسيدگى و نيكى كنى و به آنان پول داده بى نيازشان سازى، به اين كار تو از آنچه از آنان مى خواهى محتاجترند.

مهاجر گويد: هنگامى كه به نزد منصور دوانيقى آمدم به او گفتم: من از نزد جادوگرى دروغگو و كاهن به نزد تو مى آيم و جريان را براى او تعريف كردم. منصور گفت: به خدا سوگند كه او راست مى گويد. آنان به غير اين كار محتاجترند، امّا بر حذر باش كه مبادا اين سخنان را انسانى از تو بشنود[٣٨٨].

روش دوّم: و از ديگر شيوه هايى كه منصور در راستاى سياست فشار بر امام صادق(عليه السلام) انجام مى داد، پررنگ كردن بعضى از شخصيّت هاى علمى بود تا آن ها را در برابر امام صادق(عليه السلام) علم كرده و شخصيّت علمى امام(عليه السلام) را پوشانده و با اين كار سياست خود را تقويت نموده و از ديگر سوى قداست و جاذبه مردمى امام را تضعيف كرده و در نتيجه وحدت كلمه جريان اسلامى را كه يك صدا اقرار به رهبرى و اعلميّت امام صادق(عليه السلام) داشتند، شكافته و در ميان آنان تفرقه و اختلاف ايجاد نمايد.

منصور اين گام را با موفقيّت برداشت. او بعضى از شاگردان امام صادق(عليه السلام)را جذب كرد. او با آنان با احترام و قدردانى برخورد كرد و از آنان در قبال مذهب امام و روش اسلامى اصيل آن حضرت، شخصيّت هايى ساخت.

ابوالقاسم بغّار در مسند ابى حنيفه نقل مى كند كه گفت: حسن بن زياد گويد از ابوحنيفه پرسيدم كه: فقيه ترين كسى كه ديدى كيست؟ ابوحنيفه پاسخ داد: جعفر بن محمّد،

---

٣٨٨. الخرائج و الجرائح ٢ / ٦٤٦، بحارالانوار ٤٧ / ١٧٢.

هنگامی که منصور دوانیقی امام صادق(علیه السلام) را به حضور خود طلبیده بود، کسی را به دنبال من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه، مردم بسیار فریفته جعفر بن محمّد شده اند. پس برای مقابله با او چند مسأله سخت آماده کن.

من چهل مسأله برای برخورد با امام(علیه السلام) آماده کردم. سپس ابوجعفر منصور به دنبال من فرستاد و من به حیره که ابوجعفر در آن زمان در آنجا اقامت داشت رفتم.

من در حالی بر منصور داخل شدم که جعفر بن محمّد در سمت راست او نشسته بود، هنگامی که نگاهم به امام صادق(علیه السلام) افتاد، از هیبت جعفر بن محمّد چنان حالتی به من دست داد که از دیدن ابوجعفر منصور آن حالت به من دست نمی داد. من به منصور سلام کردم. او به من اشاره کرد که بنشینم. من نشستم. سپس منصور رو به امام صادق(علیه السلام) کرد و گفت:

ای اباعبداللّه، این ابوحنیفه است. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: آری او را می شناسم. سپس منصور رو به من کرد و گفت: ای ابوحنیفه مسائل خود را با اباعبداللّه مطرح کن.

من شروع به طرح مسائل کردم و امام(علیه السلام) این گونه به من جواب می دادند: «شما در این مسأله این رأی را دارید. اهل مدینه در این مسأله این رأی را دارند و ما این چنین می گوییم». گاهی بود که نظر آن حضرت با نظر ما موافق بود. گاهی هم نظر آن حضرت با نظر اهل مدینه موافق بود، و گاهی نیز نظر آن حضرت با هر دوی ما مخالف بود. تا اینکه چهل مسأله تمام شد، و آن حضرت هیچکدام از آن چهل مسأله را خالی از جواب نگذاشت. سپس ابوحنیفه گفت: آیا چنین نیست که فقیه ترین مردم آن کسی است که اختلاف آراء مردم را بهتر بداند؟![۳۸۹].

روش سوّم: سیاست امام صادق(علیه السلام) در برابر حکومت منصور همان رویّه سابق که روش تغییر و اصلاح بود بوده و دارای ویژگی های مسالمت آمیز بود، از سابق هم به صورت غیر مستقیم به منصور فهمانده بود که درصدد برنامه ریزی برای انقلاب بر ضدّ او نیست. بلکه چندین بار به او تصریح کرده بود که چنین قصدی ندارد. امّا منصور مطمئنّ نبود که امام به حرکت و قیام دست نخواهد زد. این ظنّ منصور به خاطر بسیاری طرفداران و پیروان امام صادق(علیه السلام) بود.

---

۳۸۹. سیر اعلام النّبلاء ۵۴۳/۹، مناقب آل ابی طالب ٤ / ۲۷۷ به نقل از مسند ابوحنیفه تألیف ابوالقاسم بغّار.

در روایتی که اکنون می خوانیم، امام صادق(علیه السلام) از شكّ و شبهه هایی که منصور هنگام دیدار با امام صادق(علیه السلام) بر آن حضرت وارد کرده بود، سخن به میان آورده است:

حمران روایت می کند که وقتی در نزد امام صادق(علیه السلام) از بنی عبّاس و سوء ظنّ آنان نسبت به شیعه سخن به میان آمد فرمودند: «من همراه ابوجعفر منصور سیر می کردم و او سوار بر اسب در موکب خود حرکت می کرد. از جلو و پشت او اسبان در حرکت بوده و من در کنار او سوار بر درازگوش بودم. منصور به من گفت:

ای اباعبدالله، سزاوار است که تو از نیرو، پیروزی و عزّتی که خداوند به ما عطا کرده است مسرور و خوشحال باشی و هیچگاه به مردم نگویی که تو و اهل بیتت به خلافت سزاوارتر از ما هستی تا بدین وسیله ما را نسبت به خود و اهل بیتت تحریك نمایی.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: به منصور گفتم: هر کس چنین خبری از من به تو رسانده است دروغ گفته است. منصور گفت: آیا بر آنچه گفتی قسم می خوری؟

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: به منصور گفتم: مردم جادوگرانی هستند که دوست دارند قلب تو را نسبت به من چرکین کنند. به حرف آن ها گوش نده که ما به تو محتاج تریم تا تو به ما.

منصور به من گفت: آیا به یاد می آوری روزی که از تو پرسیدم آیا حکومت به ما می رسد؟ و تو گفتی: آری، حکومتی عریض و طویل و شدید، و شما همواره در امر خود مهلت داده خواهید شد و از نظر دنیوی در گشایش خواهید بود. تا این که خون حرامی از ما، در ماه حرام و سرزمین حرام بر زمین بریزید!

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: من دانستم که او حدیث را حفظ کرده است. پس به او گفتم: شاید خداوند تعالی تو را از ریختن آن خون حرام باز دارد. چرا که منظور من در نقل این حدیث، شخص تو نبوده بلکه مراد من، تنها نقل حدیث بوده. شاید کس دیگری از شما بنی عبّاس این کار را انجام دهد. پس از این، منصور سکوت کرد[۳۹۰].

شاخه سوّم

سیاست دیگر منصور در برابر امام صادق(علیه السلام) سیاست به حضور طلبیدن و برخورد آمیخته با تهمت و افترا یا به حضور طلبیدن های بدون سؤال و جواب بود. او

۳۹۰. روضه کافی ۳۱ حدیث امام صادق با منصور در موکب، و به نقل از آن بحارالانوار ۵۲ / ۲۵۵، اثبات الهداة ۵ / ۳۵۱.

قصد داشت از طریق این سیاست حرکت امام را مختل کرده و آن را تحت سیطره مراقبتی سازمان های اطّلاعاتی خود قرار دهد تا اینکه به عدم خطر از ناحیه امام(علیه السلام)مطمئنّ شود. وی همچنین با هدف ضربه زدن به شخصیت والای امام صادق(علیه السلام) از بعضی شیوه ها استفاده کرد. از جمله این روش ها این است:

۱. بشیر نبّال گوید: من بر بالای کوه صفا بودم و امام صادق(علیه السلام) نیز در آنجا حضور داشتند. آن حضرت از کوه به زیر آمده، من نیز از کوه به زیر آمدم، در این هنگام منصور دوانیقی که سوار بر درازگوشی بود پیش آمد. سپاهیان او در کنارش سوار بر اسب و شتر بودند. آنان به امام صادق(علیه السلام)فشار آوردند چنان که من ترسیدم اسب های آنان به امام صادق(علیه السلام)آسیبی برسانند. من پیش رفتم تا خود را سپر بلا ساخته و بین آن ها و امام صادق(علیه السلام) قرار گیرم. پیش خود می گفتم ای خدا، این بنده تو و بهترین مخلوقات تو در روی زمین است و این گروه پست تر از سگ هستند و قصد آزار او را دارند!

بشیر گوید: امام رو به من کرد و فرمود: «ای بشیر! عرض کردم: لبّیك. آن حضرت فرمودند: سر را بالا بگیر تا ببینی».

بشیر گوید: به خدا سوگند که ناگهان سپری از جانب خدا دیدم بزرگتر از آنکه من بتوانم توصیفش کنم.

بشیر گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: ای بشیر، ما از این قبیل چیزها که اکنون دیدی بهره مندیم. امّا مأمور شده ایم تا صبر کنیم. پس صبر کردیم»[۳۹۱].

۲. روایتی است که از مفضّل بن عمر وارد شده که گفت: منصور دوانیقی چند بار تصمیم به قتل امام صادق(علیه السلام) گرفت. او هنگامی که به دنبال آن حضرت می فرستاد و آن حضرت را به حضور می طلبید قطعاً تصمیم داشت تا آن حضرت را به قتل برساند، امّا وقتی که چشمش به آن حضرت می افتاد، ترس آن حضرت در دلش می افتاد و او را نمی کشت. امّا در عین حال مردم را از رفتن به نزد امام صادق(علیه السلام)منع کرده و امام صادق(علیه السلام) را نیز از دیدار عمومی با مردم جلوگیری می کرد، او امام صادق(علیه السلام) را تحت شدیدترین مراقبت ها قرار داد. تا جایی که اگر برای یکی از شیعیان مسأله ای دینی در امر زناشویی، طلاق، یا مسائل دیگر شرعی پیش می آمد و آن ها حکم آن مسئله را نمی دانستند، راهی برای رسیدن به امام

۳۹۱. الاصول الستّة عشر ۱۰۰، اثبات الهداة ۵ / ٤٦٥.

صادق(علیه السلام) و سؤال از او نمی یافتند و بسیار می شد که مرد همسر خود را ترك می گفت.

این مطلب بر شیعیان بسیار سخت آمده بود تا اینکه خداوند در دل منصور انداخت که از امام صادق(علیه السلام) بخواهد که هدیه ای به او بدهد که هیچ کس مانند آن را نداشته باشد. امام صادق(علیه السلام) عصایی را که از آن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و طول آن یك ذرع بود برای منصور به رسم هدیه فرستاد. منصور از دیدن این هدیه بسیار خوشحال شد و دستور داد آن را به چهار قسمت تقسیم کنند و هر تکه از آن را در جایی گذاشت.

سپس به امام صادق(علیه السلام) گفت: پاداش تو در نزد من جز این نیست که تو را آزاد بگذارم تا علم خود را برای پیروانت آشکار کنی و متعرّض تو و شیعیانت نگردم، پس بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای بنشین و برای مردم فتوا بده. امّا در شهری که من در آن هستم نباش، این مطلب باعث انتشار علوم بسیاری از امام صادق(علیه السلام)گردید(۳۹۲).

۳. و از عبدالله بن ابی لیلی روایت شده که گفت: من به همراه منصور دوانیقی در ربذه بودم. او به دنبال امام صادق(علیه السلام) فرستاده بود و حضرت را به نزد او آورده بودند. منصور به دنبال من نیز فرستاده و من را نیز دعوت کرده بود. هنگامی که به در سرای منصور رسیدم شنیدم که می گفت: زود باشید او را بیاورید. خدا مرا بکشد اگر او را نکشم. خدا زمین را از خون من سیراب سازد اگر زمین را از خون او سیراب نسازم.

من از حاجب سؤال کردم که منظور منصور در این کلام، چه کسی است؟ گفت: منظورش جعفر بن محمّد است. ناگاه دیدم جعفر بن محمّد را عدّه ای از مأموران خاصّ می آورند. امام صادق(علیه السلام) به در رسید. هنوز پرده را بالا نبرده بودند. دیدم لب های آن حضرت هنگام بالا رفتن پرده حرکت می کند و آن گاه داخل شد. هنگامی که چشم منصور به او افتاد گفت: خوش آمدی ای پسر عمو، خوش آمدی ای پسر رسول خدا، و همچنان آن حضرت را احترام کرده بالا می برد، تا اینکه آن حضرت را بر تشکچه خود نشاند، سپس گفت غذا بیاورند. من سر بلند کردم و شروع کردم به نگاه کردن به چهره آن حضرت. دیدم که منصور غذاها را لقمه لقمه خنك کرده و به آن

---

۳۹۲. مناقب ابن شهرآشوب ٤ / ۲۵۹، و به نقل از آن بحارالانوار ٤۷ / ۱۸۰.

حضرت می دهد. او حاجات آن حضرت را برآورد و دستور داد تا آن حضرت را برگردانند.

هنگامی که امام صادق(علیه السلام) از در خارج شد به او گفتم: تو می دانی که از پیروان و دوستان تو هستم و اینکه من به دخول در دستگاه بنی عبّاس مبتلا شده ام. من سخنان این مرد را شنیده ام که درباره تو چه می گفت. هنگامی که به در رسیدی دیدم که لب هایت حرکت می کند و شكّ ندارم که چیزی می گفتی. آنگاه دیدم که رفتار منصور با تو چگونه شد. حال اگر مایل هستی به من هم آن چیز را که گفتی بیاموز تا من هم هنگام داخل شدن در نزد او آن را بگویم.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «باشد، من هنگام ورود به نزد منصور گفتم: **ما شاء الله ، ما شاء الله ، لا يأتي بالخير إلاّ الله ، ما شاء الله ، ما شاء الله ، لا يصرف السوء إلاّ الله ... ;** هرچه خدا بخواهد، هرچه خدا بخوهد، جز خداوند متعال خیر نمی رساند، ما شاء الله ، ما شاء الله، جز خداوند متعال شر و بدی را از انسان بر نمی گرداند».

حرکت علویان به سمت برپایی نهضت

پس از آنکه منصور از طریق خبرهایی که از جاسوسانش به او می رسید اطمینان یافت که سادات حسنی برای نهضت بر علیه او برنامه ریزی می کنند منتظر موسم حج شد. هنگامی که موسم حج فرا رسید، او و درباریانش به سمت خانه خدا مسافرت کرد. پس از آنکه مناسك حجش را انجام داد به یثرب برگشت، عقبة بن مسلم جاسوسی که او برای مراقبت از حرکات آل حسن گماشته بود نیز همراه او بود. او قبل از سفر به عقبة بن مسلم این چنین سفارش کرد که چون بنی حسن که عبدالله محض نیز در میان آنان هست به نزد من آمدند، من آن ها را اکرام و بزرگداشت می کنم و می گویم برای ما غذا بیاورند. هنگامی که ما از غذا دست کشیدیم و به تو اشاره کردم، بیا و جلوی او بایست. عبدالله محض چشم خود را از تو برخواهد گرداند. تو دور بزن و با شست پایت به پشت او بزن تا کاملا متوجه تو شده و چشمش را برای دیدن تو بگشاید.

هنگامی که منصور به یثرب رسید، سادات حسنی او را استقبال کردند که عبدالله بن حسن در میان آنان بود. منصور عبدالله بن حسن را در کنار خود نشاند و گفت تا برای آن ها غذا بیاورند. آنان از آن غذا خوردند. پس عقبة بن مسلم وارد شد و آنچه منصور به او گفته بود انجام داده روبروی عبدالله نشست. عبدالله از دیدن او وحشت کرد و به منصور گفت: مرا ببخش که خدا تو را ببخشد.

منصور فریاد کشید: خدا مرا نبخشد اگر تو را ببخشم[۳۹۳].

سپس دستور داد عبداللّه بن حسن را با غل و زنجیر بسته به زندان بیاندازند. آنان عبداللّه را با جماعتی از علویان زنجیر کرده و در خانه مروان زندانی کردند.

آن ها از عبداللّه خواستند تا جای دو پسر خود محمّد نفس زکیّه و برادرش ابراهیم را به آن ها بگوید. امّا وی جای آن دو نفر را به آن ها نگفت و بر سر این کار نیز جان باخت.

عبداللّه محض عمق این فاجعه را به برادرزاده خود حسن بن زید این گونه گفته است: ای برادرزاده، به خدا سوگند که ابتلای من از ابتلای حضرت ابراهیم(علیه السلام)بزرگتر است. چرا که خداوند متعال به ابراهیم امر کرد تا فرزند خود را قربانی کند و این کار اطاعت خدا بود. امّا ابراهیم گفت: **(إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِين);** راستی که این همان آزمایش آشکار بود![۳۹٤]. امّا شما آمده اید و به من می گویید دو پسر خود را به این مرد بدهم تا او آن ها را بکشد که این کار معصیت خداوند نیز هست[۳۹٥].

سادات حسنی به مدّت سه سال در آن زندان باقی ماندند، در سال ۱٤۲ هجری منصور سفر دیگری به مکه کرد. منظور او از این سفر تدارك اوضاع در مدینه و جلوگیری از بالا رفتن قیام و انقلاب در آن شهر بود. او هنگامی که مناسك حج خود را تمام کرد به ربذه رفت که سه میل از مدینه فاصله دارد. پس از آنکه به آنجا رسید دستور داد تا سادات حسنی و علویان دیگری را که به همراه آنان زندانی شده بودند به ربذه بیاورند. عقبة بن مسلم کار خارج کردن آنان از زندان و بردنشان به ربذه را انجام داد.

پس از آنکه آنان را از زندان بیرون آوردند دست های آنان را با زنجیر بستند و آن ها را به مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آوردند. در آنجا مردم گرد آنان حلقه زدند و گریه کرده و تأسّف می خوردند. امّا سربازان به آنان ناسزا گفته و از مردم می خواستند تا به آن ها ناسزا بگویند.

امّا این خواسته مأموران از جانب مردم نتیجه عکس داشته و مردم شروع به ناسزا گفتن به عقبة بن مسلم و منصور دوانیقی کرده و بر علویان رحمت می فرستادند[۳۹٦].

موضع گیری امام صادق(علیه السلام) **در برابر آل حسن**

---

۳۹۳. الکامل فی التّاریخ ٤/۳۷۱.
۳۹٤. صاقات ۱۰٦.
۳۹٥. مقاتل الطالبیّین ۱۹۱ ـ ۱۹٤ تحقیق سیّد احمد صقر.
۳۹٦. مقاتل الطالبیّین ۲۲۰ ـ ۲۱۹.

امام صادق(علیه السلام) به عبداللّه بن حسن نامه ای نوشته است و در آن او را بر واقعه ای که نسبت به او و یارانش پیش آمده دلداری داده و امر به صبر نموده است.

اسحاق بن عمّار صیرفی روایت می کند که: امام صادق(علیه السلام) هنگامی که عبداللّه بن حسن و خاندانش را به صورت زندانی برده بودند نامه ای به او نوشته و او را از آنچه را که به او رسیده بود دلداری داد:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به جانشین صالح و ذرّیه پاك از فرزندان برادر و پسر عمویش: امّا بعد، اگر تو و خاندانت در آنچه بر سر شما آمده است تنها بوده اید، امّا در حزن و اندوه و ناراحتی و به درد آمدن دل تنها نبوده اید، من هم درد و شریك غم شما بوده ام. من از مصیبت هایی که بر سر شما آمده است همچون شما ناراحت و مصیبت زده هستم. امّا به دستور خداوند متعال که به متّقین دستور صبر و آرامش در هنگام نزول مصیبت داده است رجوع کرده ام. آنجا که خداوند در قرآن شریف به پیامبرش(صلی الله علیه وآله) فرموده است: (و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی)[۳۹۷]. و فرموده است: (پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [(علیه السلام)یونس] مباش، آنگاه که اندوه زده ندا درداد)[۳۹۸].

تا آنجا که امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

ای عمو و ای پسر عمو، بدان که خداوند متعال لحظه ای به گرفتاری اولیای خود در دنیا اعتنایی نمی کند و هیچ چیز در نزد خدا محبوبتر از این نیست که اولیای او در دنیا سختی و ناملایمات را ببینند و تحمّل و صبر پیشه کنند. و بدان که خداوند متعال به اینکه نعمت دنیا را به دشمنان خود بدهد لحظه ای اعتنا نمی کند و اگر این چنین نبود، دشمنان خدا اولیای او را نکشته، آنان را نترسانیده و مزاحم آنان نمی شدند، در حالی که دشمنان خدا در امنیّت و اطمینان به سر برده، همیشه دست بالا داشته و پیروزند. اگر این چنین نبود زکریّای پیغمبر کشته نمی شد و یحیای پیغمبر به خاطر زن بدکاری به ظلم و جور کشته نمی گردید. و اگر این چنین نبود جدّ تو علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) نیز چون به امر خدا قیام کرد، به ظلم و جور کشته نمی گردید یا عمویت حسین پسر فاطمه این چنین به کینه و دشمنی گرفتار نمی آمد[۳۹۹].

منصور خود نیز به سیاست ظالمانه اش بر ضدّ علویان که بر اساس کشتار و پراکنده ساختن ذرّیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پایه ریزی شده بود اعتراف کرده است.

---

۳۹۷. طور/ ٤٨.

۳۹۸. قلم/ ٤٨.

۳۹۹. اقبال الاعمال ۵۷۸، بحارالانوار ٤٧ / ۲۹۸.

آنجا که گفته است: من از ذریّه فاطمه زهرا هزار تن یا بیشتر را کشتم، امّا سیّد و مولای آنان جعفر بن محمّد را باقی گذاشتم[٤٠٠].

قیام محمّد بن عبداللّه (صاحب نفس زکیّه)

محمّد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علیّ ملقّب به صاحب نفس زکیّه، پیش از به حکومت رسیدن عبّاسیان به اتّفاق آراء همه بنی هاشم برای خلافت برگزیده شده بود. همین منصور دوانیقی در خدمت او بوده، لباس های او را مرتّب کرده و برای نزدیك کردن خود به او عنان اسبش را می گرفت. منصور به همراه برادرش ابوالعبّاس سفّاح دوبار با محمّد بن عبداللّه بیعت کرد. امّا پس از آنکه عبّاسیان حکومت را ربوده، شروع به استبداد کردند و ظلم آنان در میان جامعه منتشر شد، محمّد بن عبداللّه از کار آن ها ناراحت شد و مردم را به سوی خود خواند. مردم به سمت او گرایش پیدا کردند و او با برادرش ابراهیم مخفی شد و مبلّغان خود را به شهرهای اسلامی فرستاد تا مردم را به بیعت او بخوانند.

هنگامی که خبر شهادت عبداللّه محض پدر نفس زکیّه و سایر سادات حسنی که به همراه او بودند به محمّد رسید، او در مدینه قیام خود را آشکار کرد. مردم با او بیعت کردند. حتّی فقهای مدینه نیز از بیعت با او بسیار خوشحال شدند. هنگامی که کار او گسترش یافت به سمت اهل یمن و مکّه رفت و آنان نیز برای بیعت با او درنگ نکردند. محمّد در میان آنان به سخنرانی ایستاد و گفت:

امّا بعد. ای مردم، کار این طاغوت و دشمن خدا ابوجعفر منصور بر شما پوشیده نیست. او قصری به نام قبّه خضراء بنا نهاده و در ساختن آن با خداوند متعال عناد ورزیده و آن را برای کوچك کردن مقام کعبه بنا کرده است. بدانید که فرعون زمانی به عذاب خداوند گرفتار آمد که گفت من خداوند بلند مرتبه شما هستم. مردم، بدانید که سزاوارترین کس برای قیام به امر دین اسلام فرزندان مهاجران و انصار هستند که در راه اسلام از بذل تمام زندگی خود دریغ نکرده اند.

خداوندا، این گروه (بنی عبّاس) حلال تو را حرام کرده و حرامت را حلال کرده اند. آنان کسانی را که تو آنان را ترسانیده ای امان داده و آن کسانی که تو آنان را امان

---

٤٠٠. عبداللّه نعمه، الادب فی ظلّ التشیّع ١٦٣ به نقل از شرح قصیده شافعی از ابی فراس ١٦١.

داده ای ترسانیده اند. خداوندا عدد آن ها را کم کن. آنان را در حال پراکندگی بکش و از آنان یك تن را باقی مگذار[٤٠١].

هنگامی که خبر قیام او به منصور دوانیقی رسید، سپاهی را که چهارهزار سواره به فرماندهی عیسی بن موسی بود به سوی او فرستاد. ـ محمّد بن عبداللّه برای حفظ ساکنان شهر از دست اندازی سپاه منصور جنگ را به خارج شهر کشید ـ پس از آنکه جنگ میان دو سپاه در خارج مدینه درگرفت محمّد بن عبداللّه پس از متفرّق شدن سپاهش سخت مجروح شد و به زمین افتاد. در این هنگام حمید بن قحطبه جنایت پیشه پیشدستی کرد و سر مبارکش را از بدن جدا کرد[٤٠٢].

موضع امام صادق(علیه السلام) **در برابر قیام محمّد نفس زکیّه**

امام صادق(علیه السلام) عبداللّه بن حسن را از تبلیغات برای پسرش محمّد بر این اساس که او مهدی این امّت است بر حذر داشته و به او خبر داده بود که در آینده چه رویدادهایی به وقوع خواهد پیوست آن حضرت به او هشدار داده بود که این رویدادها به شهادت محمّد و برادرش ابراهیم منتهی شده و خلافت پس از ابوالعبّاس سفّاح به ابوجعفر منصور عبّاسی خواهد رسید.

همچنین هنگامی که پیش از آشکار شدن قیام محمّد نفس زکیّه از امام صادق(علیه السلام)درباره او و قیامش سؤال شد، آن حضرت پاسخ دادند: در نزد من دو کتاب موجود است که در آن اسم همه پیامبران و همه پادشاهانی که به پادشاهی می رسند نوشته است. به خدا قسم که نام محمّد بن عبداللّه در هیچ کدام از آن ها نیست[٤٠٣].

و هنگامی که محمّد بن عبداللّه (صاحب نفس زکیّه) قیام کرد، امام صادق(علیه السلام)مدینه را ترك کرده و به زمینی که در منطقه «فرع» داشت رفت و در آنجا بود تا کار قیام محمّد به اتمام رسیده او کشته شد و مردم آرام گرفته و امنیّت به مدینه بازگشت، آن گاه آن حضرت نیز به مدینه برگشتند[٤٠٤].

---

٤٠١. تاریخ الامم و الملوك ٦ / ١٨٨ ـ ١٨٩.
٤٠٢. یعقوبی ٢ / ٣٧٦، مسعودی ٣ / ٢٩٤ ـ ٢٩٦، الکامل فی التّاریخ به نقل از طبری ٥ / ٥٤٩.
٤٠٣. بحارالانوار ٢٦ /. ١١٥ به نقل از بصائرالدّرجات ١٦٩.
٤٠٤. کشف الغمّة ٢ / ١٦٢ و به نقل از آن بحارالانوار ٤٧ / ٥.

امام صادق(علیه السلام) **شیعه را برای ادامه راه خود آماده می کند**

برهه آخر از حیات امام صادق(علیه السلام) با حکومت منصور، برهه تشدید مراقبت های حکومت از حرکت امام بود و در خلال این برهه چندین عملیات ترور به انجام رسید. امام(علیه السلام) نیز می دانست که منصور بر قتل او تصمیم گرفته است. به همین خاطر بود که چندین فعالیّت را به انجام رساند تا خطّ شیعه را پس از خود برای پی گیری راه آماده سازد.

فعالیّت اوّل: امام صادق(علیه السلام) سعی کرد تا صفوف شیعه را به هم پیوسته و عمل و فعالیّت آن ها را متّحد کند. آن حضرت بر این نکته تأکید می کرد که اگر از طرف منصور کشته شده و به شهادت رسید، رهبری بعد از او به امام کاظم(علیه السلام)خواهد رسید. آن حضرت راه را بر سودجویان و مدّعیانی که منتظر سوء استفاده از فرصت ها بودند بست. چرا که اسماعیل پسر امام صادق(علیه السلام)که پیش از آن از دنیا رفته بود، زمینه مناسبی برای اندیشه تفرقه افکنی میان صف شیعیان بود. چرا که او فرزند بزرگتر و پرهیزگار امام صادق (علیه السلام) بود.

عجیب است که ما می بینیم ـ علیرغم تأکیدات مکرّر امام صادق(علیه السلام)ـ و حزن و اندوهی که امام صادق(علیه السلام) هنگام مرگ اسماعیل از خود نشان دادند و تصریحی که در برابر جمع بزرگی از اعیان شیعه از خود نشان دادند که اسماعیل از دنیا رفته و دفن شده است، باز می بینیم بعد از امام صادق(علیه السلام)بعضی ها قضیه اسماعیل را مورد سوء استفاده قرار داده و این گمان را انتشار دادند که امامت به اسماعیل می رسد و او نمرده، بلکه زنده است و در بصره قیام خواهد کرد و بعضی از مردم نیز او را در بصره دیده اند.

اینجاست که امام صادق(علیه السلام) چندین گام برای حلّ این مشکل که در آینده باعث تفرقه شیعه می شد برداشت.

۱. زرارة بن اعین گوید: امام صادق(علیه السلام)داوود بن کثیر رقی، حمران بن اعین و ابوبصیر را طلبید. مفضّل بن عمر نیز داخل شد و جماعتی به همراه او آمدند تا اینکه تعداد حاضران به سی نفر رسید. سپس امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «ای داوود، صورت اسماعیل را باز کن». داوود صورت اسماعیل را باز کرد، امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: «ای داوود، خوب در چهره او نگاه کن، ببین آیا او زنده است یا مرده؟» داوود گفت: البتّه مرده است. امام(علیه السلام)اسماعیل را به تك تك مردانی که در آنجا حضور داشتند نشان

داد و همگی آن ها را به شهادت طلبید. سپس فرمود: «خداوندا من شهادت می دهم». سپس دستور داد تا اسماعیل را غسل داده و کفن کردند.

سپس فرمود: «ای مفضّل، بند کفن از چهره اسماعیل باز کن». مفضّل چهره اسماعیل را گشاد، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «آیا این زنده است یا مرده؟ همه به او نگاه کنید». همه گفتند: ای آقای ما او مرده است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «آیا به این امر شهادت داده و کاملا یقین دارید؟»گفتند: آری و از کار امام صادق(علیه السلام) تعجّب کردند.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «خداوندا بر آن ها شاهد باش». سپس اسماعیل را به سمت قبر او بردند. هنگامی که او را داخل قبر گذاشتند، امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «ای مفضّل، صورتش را باز کن». مفضّل صورت او را باز کرد. امام صادق (علیه السلام) به جماعت حاضران فرمودند: «ببینید آیا او مرده است یا زنده؟»همه گفتند: ای ولیّ خدا او مرده است.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «خداوندا شاهد باش. همانا که در آینده ای نزدیك پیروان باطل به شكّ خواهند افتاد (**یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِم)؛** می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند». سپس امام صادق(علیه السلام) به موسی بن جعفر(علیه السلام)اشاره کرده و فرمودند: (**وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُون)؛** و حال آنكه خدا -گر چه کافران را ناخوش افتد- نور خود را کامل خواهد گردانید.

سپس خاك بر جنازه اسماعیل ریختند و سپس دوباره همان کلام را به آن جماعت تكرار کرده و فرمودند: «این میّتی که کفن شد و دفن شد در این قبر چه کسی بود؟» همگی گفتیم: پسر شما اسماعیل بود.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «خداوندا شاهد باش». سپس دست پسرش موسی را گرفت و فرمود: او حقّ است و حقّ با او و از او است. تا اینكه خداوند زمین را و آنچه بر آن است به میراث گیرد[۴۰۵].

۲. عنبسه عابد گوید: هنگامی که اسماعیل پسر جعفر بن محمّد(علیه السلام)از دنیا رفت و ما از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق(علیه السلام) نشسته و ما هم در دور آن حضرت نشستیم. آن حضرت سر به زیر داشتند. سپس سر برداشته و فرمودند:

---

۴۰۵. مناقب ابن شهرآشوب ۱ / ۳۲۷ به نقل از صدوق و به نقل از آن بحارالانوار ۴۷ / ۲۵۳.

ای مردم، این دنیا محلّ جدایی است و بنای کار این دنیا بر پیچیدگی است نه بر راه راست و مستقیم، علاوه بر اینکه جدایی از اشخاصی که با آنان انس داریم سوزشی است که درمان پیدا نمی کند و آتشی است که خاموش نمی شود، امّا برتری مردمان بر یکدیگر به رفتار نیکو و اندیشه درست است، پس هر که در مرگ برادر به عزا ننشیند برادرش روزی به عزایش خواهد نشست و هر پدری که داغ فرزند نبیند فرزندش روزی داغ او را خواهد دید.

سپس امام صادق(علیه السلام) به شعر ابی خراش هذلی در مرگ برادرش تمثّل فرمودند:

«مادر، گمان مدار که من او را فراموش کرده ام. نه چنین است، بلکه صبرم در فراغ او صبری نیکو است»[406].

۳. اسحاق بن عمّار گوید: برادرم اسماعیل دین و اعتقاد خود را به نزد امام صادق(علیه السلام) این چنین شرح کرد و گفت: من شهادت می دهم که خدایی جز اللّه نیست و اینکه محمّد فرستاده خداست و شما ـ یعنی ائمّه ـ یکی پس از دیگری امام من هستید تا اینکه به امام صادق(علیه السلام)رسیده و سپس گفت: و اسماعیل بعد از شما! امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «امّا اسماعیل، نه، او از ائمّه نیست»[407].

فعالیّت دوّم: علیرغم جنگ سردی که بین منصور و امام صادق(علیه السلام)بود، می بینیم که امام صادق(علیه السلام) برای اینکه امّت را حفظ کند و روح عدم پذیرش را در آنان زنده نگه دارد و حرکت آنان را تضمین نماید، به برقراری ارتباط با حکومت وقت می پرداخت. چرا که بیم آن داشت کارشکنی های منصور در شیعیان او حالتی از شکست در اجرای برنامه های آن حضرت ایجاد کند.

۱. روزی ابوجعفر منصور به امام صادق(علیه السلام) گفت: من می خواهم که مدینه را ویران کنم و نَفَس کشی در آن باقی نگذارم.

امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: ای امیرالمؤمنین!، من چاره ای جز خیرخواهی و نصیحت تو نمی بینم. اگر می خواهی نصیحت مرا بپذیر، اگر هم نخواستی نپذیر.

سپس امام صادق(علیه السلام) فرمودند: در پیشینیان تو سه نفر بودند و تو می توانی به هر کدام از آن ها که خواستی اقتدا کنی. ایّوب(علیه السلام) که مبتلا به بلاهای مختلف شد و صبر کرد، سلیمان(علیه السلام)

---

۴۰۶. کمال الدّین ۷۲ ـ ۷۳، امالی صدوق ۱۹۷ و به نقل از آن دو در بحارالانوار ۴۷ / ۲۴۵. ولا تحسبي أني تناسيت عهده *** ولكن صبري يا أميم جميل

۴۰۷. الغیبة ۲۲۴ و به نقل از آن بحارالانوار ۴۷ / ۲۶۱.

که نعمت دنیا به او داده شد و شکر کرد، و یوسف(علیه السلام) که قدرت بر انتقام پیدا کرد و گذشت کرد. منصور گفت: من نیز گذشت کردم[٤٠٨].

٢. عبداللّه بن سلیمان تمیمی گوید: هنگامی که محمّد و ابراهیم دو پسر عبداللّه بن حسن کشته شدند، مردی به نام شبّة بن عقّال به عنوان والی منصور به مدینه آمد. هنگامی که او به مدینه وارد شد برای خطبه نماز جمعه به مسجد رفته، بر منبر نشست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

امّا بعد، بدانید که علیّ بن ابی طالب وحدت صفوف مسلمین را در هم شکست. او با مؤمنین جنگید و حکومت را برای خود می خواست و آن را از اهلش بازداشت. بنابراین خداوند متعال حکومت را بر او حرام کرد و او را در غم و غصّه کشت. و این ها اولاد او هستند که در فساد دنباله رو او هستند آنان طالب ریاستی هستند که مستحقّ آن نیستند. آن ها در نقطه های مختلف زمین کشته شده و در خون خود غلتیده اند.

عبداللّه بن سلیمان گوید: این کلام او بر مردم بسیار گران آمد، امّا هیچ کس جرأت و جسارت این که کلمه ای لب به سخن بگشاید نداشت. ناگاه مردی به پا خاست که لباسی قومسی[٤٠٩] ضخیمی بر تن داشت، گفت: ما نیز خداوند را شکر می کنیم و بر محمّد خاتم پیامبران و سرور آنان درود می فرستیم، همچنین بر همه پیامبران خداوند درود می فرستیم. امّا آنچه که گفتی درباره خیر، ما اهل آن هستیم و امّا آنچه درباره ما بد گفتی، خودت و دوستت یعنی خلیفه به آن اولی و سزاوارتر هستید، ای که مرکب دیگران را می رانی و بر سر سفره آنان نان می خوری، زوزه کشان بازگرد.

سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا به شما نگویم که چه کسی در روز قیامت ترازوئی سبك دارد و زیانش آشکارتر است؟: او کسی است که آخرت خود را به دنیای شخصی دیگر بفروشد، و او همین فاسق است.

مردم ساکت شده و والی از مسجد خارج شد و دیگر کلمه ای سخن نگفت.

من پرسیدم این مرد که بود. گفتند این جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب(علیهم السلام) بود[٤١٠].

فعالیّت سوّم: این فعّالیّت امام صادق(علیه السلام) ارتباط برقرار کردن با شیعیان در این شرایط سخت و روش هایی بود که برای ارتباط با شیعیان به کار می گرفت.

---

٤٠٨. امالی طوسی ٥٠ ح ٦٦ و به نقل از آن بحارالانوار ١٨٤/٤٧ و ر.ك مناقب آل ابی طالب ٢٥١/٤، کشف الغمّة ٢ / ٤٢٠.

٤٠٩. قومس نام مکانی است .

٤١٠. امالی شیخ طوسی ٦٦، بحارالانوار ١٦٥/٤٧، حلیة الابرار ٢ / ٢١٥.

ما در بحث های سابق ذکر کردیم که امام صادق(علیه السلام) اصول اسلامی و کارهای اصلاحی خود را در دل و جان شیعیانش به صورت ملکه درمی آورد. مانند اصول تقیّه، کتمان سرّ، رابطه با نهضت حسینی و غیره. تا اینکه این اصول و فعالیّت ها وجود شیعه را از ضربات و برنامه ریزی های دشمنان حفظ کند.

روایتی که از پی می آید برای ما فعّالیّت سرّی امام را با اصحابش در این زمان تصویر می کند.

روایت شده است که ولید بن صبیح گفته: شبی در نزد امام صادق(علیه السلام)بودیم که دیدیم در خانه به صدا درآمد. امام صادق(علیه السلام) به کنیز خود فرمودند ببین چه کسی پشت در است؟ کنیز بیرون رفت و باز آمد و گفت: عموی شما عبدالله بن علی است. حضرت فرمودند او را داخل کن و به ما گفتند داخل اطاق دیگر شوید. ما داخل اطاق شدیم و در آن اطاق تاریك احساس کردیم کس دیگری نیز در آن اطاق هست و گمان کردیم که شاید یکی از زنان آن حضرت باشد، لذا به یکدیگر چسبیدیم. هنگامی که عبدالله بن علی داخل شد، رو به امام صادق(علیه السلام)کرد و از گفتن حرف های زشت نسبت به امام صادق(علیه السلام)فروگذار نکرد. سپس او بیرون رفت و ما نیز از آن اطاق بیرون آمدیم. امام صادق(علیه السلام)حدیث خود را از همان جا که قطع کرده بود با ما از سر گرفت.

یکی از ما به آن حضرت گفت: این مرد حرف های زشت و ناپسندی به شما زد که ما گمان نمی کردیم کسی چنین حرف هایی را به کسی بزند. حتّی یکی از ما خواست خارج شده و او را بکشد.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: آرام باش. شما در آنچه بین ما می گذرد، دخالت نکنید.

هنگامی که پاسی از شب گذشت، باز در را کوبیدند. امام صادق(علیه السلام)به کنیز خود فرمودند ببین چه کسی پشت در است؟ آن کنیز خارج شد و چون بازگشت گفت: عموی شما عبدالله بن علی است. امام صادق(علیه السلام) به ما فرمودند: به همان جایی که بودید برگردید، سپس اجازه ورود به او دادند.

ناگاه دیدیم که عبدالله بن علی(علیه السلام) به ضجّه و گریه و ناله داخل شد و می گفت: برادرزاده مرا ببخش که خدا تو را ببخشد، از من درگذر که خدا از تو درگذرد.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: خداوند تو را بیامرزد ای عمو. چه چیزی تو را به این کار وادار کرده است؟

عبداللّه گفت: من هنگامی كه برای خواب به رختخواب رفتم ديدم كه دو مرد سياه به نزد من آمده و مرا دستگير كرده با زنجير بستند. يكی از آن دو به ديگری گفت او را به سمت آتش ببر. پس مرا بردند. در بين راه رسول خدا(صلی الله عليه وآله)را ديدم. گفتم ای پيامبر خدا، من ديگر آن كار كه انجام دادم تكرار نخواهم كرد. رسول خدا به آن ها امر كردند تا مرا آزاد كردند و من هنوز درد آن زنجير را احساس می كنم.

امام صادق(عليه السلام) به او فرمودند: وصيّت كن.

عبداللّه گفت: به چه چيزی وصيّت كنم؟ مالی ندارم و زن و فرزند فراوان داشته و قرض دارم.

امام صادق(عليه السلام) به او فرمودند: قرض تو بر گردن من و خانواده ات همچون خانواده من هستند. پس وصيّت كن.

ما از مدينه خارج نشديم مگر اينكه ديديم عبداللّه بن علی مرده است. ابوعبداللّه(عليه السلام)خانواده او را به خانواده خود ملحق كرده، دينش را پرداخت و دختر خود را به همسری پسر او درآورد[٤١١].

البتّه آنچه بيشتر به ذهن می آيد اين است كه اين نوع از فعاليّت های امام صادق(عليه السلام)بيشتر در ايّام منصور بوده، چرا كه در ايّام منصور جاسوس های فراوانی حركت امام صادق(عليه السلام) را زير نظر داشتند كه امام(عليه السلام)مجبور می شد تا اجتماعات خانه خود را اين گونه سرّی برقرار نمايد تا بتواند نقش الهی خود را در رابطه با امّت از طريق نخبگان صالحی كه برای ايفای اين نقش موفّق شده بودند به انجام برساند.

محاصره امام صادق(عليه السلام) **اندكی قبل از شهادت**

منصور فشارهای خود را بر امام صادق(عليه السلام) بيشتر كرده، خود را آماده به شهادت رساندن آن حضرت می كرد.

فضل بن ربيع از پدرش روايت می كند كه گفت: منصور مرا خواست و گفت: جعفر بن محمّد در سلطنت من فتنه ايجاد می كند. خداوند مرا بكشد اگر او را نكشم. من به نزد امام صادق(عليه السلام) رفتم و گفتم: اميرالمؤمنين را اجابت كن. آن حضرت وضو گرفته و لباس نو پوشيدند.

---

٤١١. الخرائج و الجرائح ٢ / ٦١٩ و به نقل از آن بحارالانوار ٤٧ / ٩٦، اثبات الهداة ٥ / ٤١٠ ح ١٤٣.

من آن حضرت را به نزد منصور آورده اجازه دخول گرفتم. منصور گفت: او را داخل كن كه خداوند مرا بكشد اگر او را نكشم.

هنگامى كه چشم منصور به آن حضرت افتاد از جاى خود برخاسته به استقبال امام صادق(عليه السلام) آمد و گفت: اى مرد عرصه پرهيزكارى و اى كسى كه از هر گونه خيانت و نيرنگى مبرّا هستى، خوش آمدى اى برادر و پسر عموى من.

پس آن حضرت را بر تخت خود نشاند و رو به آن حضرت كرده حال آن حضرت را جويا شد. و سپس گفت:

حاجت خود را از من بخواه، امام صادق(عليه السلام) فرمودند: حقوق اهل مكّه و مدينه مدّتى است كه به تأخير انداخته، دستور بده تا به آنان بدهند.

گفت: انجام مى دهم. سپس گفت: اى كنيز، آن تحفه را بياور. كنيز يك روغن دان (غاليه دان) شيشه اى كه در آن روغن خوشبو بود آورده، او به دست خود آن را پيچيده و به حضرت داد. حضرت بيرون آمد و من به دنبال او آمدم. عرض كردم: اى پسر پيامبر خدا، من تو را در حالى آوردم كه شك نداشتم او تو را مى كشد. امّا او كارى كرد كه ديدى اما ديدم كه لب هاى تو در هنگام دخول حركت مى كرد. چه چيز مى گفتى؟

آن حضرت فرمودند: «گفتم: **اللّهم احرسني بعينك التي لاتنام ، واكنفني بركنك الذي لا يرام ، واحفظني بقدرتك عليّ ، ولا تهلكني وانت رجائي»;** خداوندا، مرا به آن چشمت كه هرگز خواب بدان راه ندارد حراست كن و مرا با تكيه گاه تزلزل ناپذيرت حمايت كن. با قدرتى كه بر من دارى نگهداريم كن و در حالى كه اميدم به تو است هلاكم مكن[412].

اين اوّلين بارى نبود كه منصور به دنبال امام صادق(عليه السلام) مى فرستاد. بلكه او بارها اين كار را كرده بود و هر بار نيز قصد كشتن آن حضرت را داشته است[413]. در حديثى كه در پى مى آيد، امام صادق(عليه السلام) عمق فاجعه اى كه در آن شرايط با آن رودررو بوده و آزارى كه منصور بر آن حضرت وارد مى كرده است اين گونه تصوير نموده است. عنبسه نقل نموده است: از امام صادق(عليه السلام)شنيدم كه مى فرمود:

من تنهايى و به ستوه آمدنم از مردم مدينه را به نزد خداوند شكوى مى كنم. تا آن هنگام كه شما ياران، نزد من بياييد و من از ديدارتان شادمان گردم، اى كاش كه اين طاغوت به من اجازه مى داد

---

۴۱۲. سير اعلام النّبلاء ٦ / ٢٢٦، ملحقات احقاق الحقّ ١٩ / ٥١٣، فرج بعد از شدّت ٧٠ به نقل از تذكره ابن جوزى ٣٠٨، ٣٠٩ با سند.

۴۱۳. كافى ٢ / ٥٥٩ و ٦ / ٤٤٥ و به نقل از آن الخرائج و الجرائح ٢ / ١٩٥، تاريخ مدينة الدّمشق ١٩ / ٥١٦.

تا من در طائف ساختمانی اختیار کرده در آن ساکن شده و شما یارانم را در آن ساکن می کردم و به او تضمین می دادم که از جانب ما هیچ مشکلی برای او ایجاد نخواهد شد[٤١٤].

امام صادق(علیه السلام) **در ملکوت اعلی**

در زمان منصور دوانیقی بلاها و محنت ها یکی پس از دیگری بر نواده پیامبر و شخصیّت بزرگ اندیشه اسلامی امام صادق(علیه السلام) باریدن گرفت. آن حضرت انواع محنت ها و بلایایی که علویان متحمّل آن می شدند یا خود آن حضرت متحمّل آن فشارها و بدرفتاری ها می شدند به چشم می دیدند. طاغوت زمان گاه و بیگاه آن حضرت را به حضور خود می طلبید و با ناسزاگویی و تهدید با آن حضرت برخورد می کرد. او احترام مقام علمی و بزرگی سنّی امام صادق(علیه السلام)، همچنین روگردانی آن حضرت از دنیا و میل آن حضرت به عبادت و نشر علم را وقعی نمی نهاد. در نظر او امام يك شبح ترسناك جلوه می کرد. اکنون به طور ایجاز آخرین مراحل زندگی امام و شرح وفات و شهادت آن حضرت را بیان می داریم.

امام صادق(علیه السلام) نزديك شدن مرگ خود را به مردم اعلام کرد. آن حضرت به آن ها گفت که وعده دیدار پروردگار نزديك شده است. از آن جمله روایات این است:

الف ـ شهاب بن عبد ربّه گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: حال تو چگونه است هنگامی که محمّد بن سلیمان خبر مرگ مرا به تو بدهد؟ شهاب گوید: به خدا قسم که من تا آن زمان نمی دانستم که محمّد بن سلیمان کیست. امّا روزی در بصره نزد والی آن شهر به نام محمّد بن سلیمان بودم. ناگاه نامه ای را به من نشان داد و گفت: ای شهاب، خداوند تو را و ما را در مصیبت پیشوایت جعفر بن محمّد اجر دهد. شهاب گوید: من به یاد کلام امام(علیه السلام)افتادم و گریه راه گلوی مرا بست[٤١٥].

ب ـ امام صادق(علیه السلام) خبر نزديك شدن مرگ خود را به منصور هم دادند. هنگامی که منصور دوانیقی قصد کشتن آن حضرت را کرد امام صادق(علیه السلام) به او فرمودند: با من مدارا کن، پس به خدا سوگند که روزهای زیادی از مصاحبت من و تو باقی نمانده است، سپس آن حضرت از نزد منصور بیرون رفت، ناگهان منصور به عیسی بن علی گفت: به پا خیز و برو از او بپرس آیا مرگ من نزديك شده است یا او؟

---

٤١٤. کافی ٨ / ٢١٥، رجال کشّی ٣٦٥، بحارالانوار ٤٧ / ٨٥.

٤١٥. اختیار معرفة الرّجال ٤١٤ ح ٧٨١، دلائل الامامة ١٣٨، اعلام الوری ١ / ٥٢٢، مناقب آل ابی طالب ٢٤٢/٤.

عیسی رفت و به امام صادق(علیه السلام) رسید و سخن منصور را برای آن حضرت بازگو کرد، امام(علیه السلام) به او فرمودند: **«نه، مرگ من نزدیك شده است»**[٤١٦].

زمانی نگذشت که این خبر امام(علیه السلام) به حقیقت پیوست و مرگ آن حضرت فرا رسید.

امام صادق(علیه السلام) همچون استخوانی در گلوی طاغوت زمان، منصور دوانیقی بود. او از وجود امام صادق(علیه السلام) احساس تنگی و ناراحتی می کرد. وی این مطلب را به دوست و صاحب اسرار خود محمّد بن عبداللّه اسکندری این گونه بیان کرد:

محمّد بن عبداللّه اسکندری گوید: بر منصور وارد شدم و او را غمگین یافتم، به او گفتم: در چه فکری هستی؟

منصور پاسخ داد: ای محمّد، از اولاد فاطمه صد و اندی کشته شده اند ـ البتّه همه آن ها را خود منصور به قتل رسانده بود ـ امّا آقا و امامشان هنوز باقی مانده است.

گفتم: منظور تو چه کسی است؟

منصور پاسخ داد: جعفر بن محمّد صادق.

محمّد سعی بسیاری کرد تا منصور را از این تصمیم منصرف کند. وی به منصور گفت: جعفر بن محمّد مردی است که از شدّت عبادت ضعیف شده و اشتغال به عبادت خدا وی را از طلب ملك و خلافت روگردان کرده است.

امّا منصور کلام او را نپذیرفت و به او گفت: ای محمّد، می دانی که می دانم که تو او را قبول داشته و به امامت او اعتقاد داری. امّا بدان که سلطنت عقیم است[٤١٧].

منصور دوانیقی دایره فشار را بر امام صادق(علیه السلام) تنگتر کرد. او منزل آن حضرت را با جاسوس های فراوان احاطه کرد. آنان هر کاری که از امام صادق(علیه السلام) صادر می شد ثبت و ضبط کرده و به منصور گزارش می دادند.از امام صادق(علیه السلام) درباره مشکلاتی که از این فشارها متحمّل می گردید این گونه روایت شده است که فرمود:

سلامتی کمیاب شده، تا جایی که راه بدست آوردن سلامتی مخفی شده است. امّا اگر در این زمانه سلامتی پیدا شود در گمنامی است و اگر در گمنامی پیدا نشد شاید که در سکوت پیدا شود، سعادتمند کسی است که در نفس خود خلوتی بیابد که به خود مشغول شود[٤١٨].

---

٤١٦. مهج الدّعوات/ ٢٣١.

٤١٧. مهج الدّعوات/ ٢٤٧.

٤١٨. حیاة الامام موسی بن جعفر ١ / ٤١٢.

امّا منصور بی اعتنا به ننگ و آتش جهنّم مصمّم بر قتل امام(علیه السلام) شد[۴۱۹].

او سمّ مهلکی را برای حاکم مدینه فرستاد و او نیز آن سم را به امام صادق(علیه السلام)نوشانید، هنگامی که امام از آن سم خوردند اعضای دستگاه گوارش آن حضرت پاره پاره شد و آن حضرت با دردهای سخت دست به گریبان شده و دیگر یقین کردند که به آخرین مراحل حیات و زندگی شریف خود نزدیك شده اند.

هنگامی که امام(علیه السلام) نزدیك شدن مرگ را احساس کردند شروع به وصیّت کردند که از میان آن وصیّت ها به چند فقره از آن اشاره می کنیم:

الف ـ آن حضرت وصیّت کردند که به حسن بن علی معروف به افطس هفتاد دینار بپردازند، کسی به آن حضرت گفت: آیا بر مردی که با شمشیر به تو حمله کرده است، پول می بخشی؟ امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «وای بر تو، آیا قرآن نمی خوانی؟!که می فرماید: **(وَ الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ);** و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند[۴۲۰].

امام صادق(علیه السلام) بالاترین حدّ پایبندی را به دین اسلام داشته و به تمام ارزش ها و اهداف این دین بزرگ ایمان داشته اند. آن حضرت از عواطف و هواهای نفسانی به دور بودند. آن حضرت در آخر عمر شریف خود به نیکویی کردن به مردی وصیّت می کنند که قصد کشتن آن حضرت را داشته است. چرا که احسان به آن شخص مستلزم انجام فریضه واجب صله رحم است که خداوند متعال همگان را به آن سفارش کرده است.

ب ـ آن حضرت وصایای خاصّی نیز داشته اند. ایشان امر امامت مردم را به پنج نفر واگذار کردند که عبارت از: منصور دوانیقی، محمّد بن سلیمان، عبداللّه، فرزند بزرگوارشان امام موسی بن جعفر(علیه السلام) و همسر گرامی آن حضرت بانو حمیده بودند.

امام(علیه السلام) این وصیّت را برای حفظ و نگهداری امام کاظم(علیه السلام) از حیله و دشمنی حکومت ستمگر بیان فرمودند که به زودی نیز اندکی بعد از وفات آن حضرت سرّ این کار معلوم شد، آنجا که منصور به عامل یثرب نامه ای نوشت و دستور داد تا وصیّ امام(علیه السلام) را به قتل برساند، حاکم یثرب در جواب نامه منصور نوشت او به

---

۴۱۹. نورالابصار/ ۱۳۳، الاتحاف بحبّ الاشراف/ ٥٤، سبائك الذّهب/ ۷۲.

۴۲۰. غیبت طوسی/ ۱۹۷، بحارالانوار ٤۷ / ۲۷٦.

پنج نفر وصیّت کرده است که تو هم یکی از آن ها هستی. منصور در جواب او گفت: راهی برای کشتن این عدّه وجود ندارد[٤٢١].

ج ـ آن حضرت تمام وصایای واقعی خود را به فرزندش امام کاظم(علیه السلام)نموده و آن حضرت را به تجهیز و غسل و تکفین و نماز خواندن بر جنازه خود سفارش کردند. همچنین او را به عنوان امام بعد از خود منصوب کردند و به دنبال عدّه ای از خواصّ شیعه فرستاده و آن ها را به اطاعت و پیروی از آن حضرت دستور دادند.

د ـ آن حضرت بی بی حمیده همسر گرامی شان را طلبیده و به او دستور دادند تا گروهی از همسایگان و دوستان و پیروان آن حضرت را در نزد او حاضر کنند. سپس به آن ها فرمودند: همانا که شفاعت ما به کسی که نماز را سبك بشمارد نمی رسد[٤٢٢].

مرگ به زودی به نواده خاندان نبوّت و رهبر نهضت فکری اسلام نزدیك می شد. در آخرین لحظات حیات نیز امام صادق(علیه السلام) اهل بیت خود را به مکارم اخلاق و صفات نیکو سفارش کرده و آن ها را از مخالفت با اوامر و احکام الهی بر حذر می داشت. آن حضرت همچنین سوره ها و آیاتی از قرآن کریم را زیر لب تلاوت می فرمود. سپس آخرین نگاه را بر فرزند برومند خود امام موسی کاظم(علیه السلام)انداخته و روح پاکیزه اش به سوی پروردگارش پرکشید.

شهادت امام صادق(علیه السلام) از مهمترین حوادثی بود که عالم اسلام در آن زمان به آن امتحان شد. مرگ آن حضرت سرتاسر دیار اسلامی را در آن زمان به لرزه انداخت. از خانه هاشمیان صدای شیون و ناله برخاست و مردم با عجله به سمت خانه امام(علیه السلام) حرکت کردند. بعضی از آن ها بهت زده و بعضی دیگر حال گریه و نوحه برای فقدان از دست رفته بزرگی داشتند که پناه و ملجأ همه مسلمانان بود.

امام موسی کاظم(علیه السلام) با قلبی مجروح شروع به تجهیز جسد مطهّر پدر نمود. او جنازه پدر را غسل داده و او را با دو پارچه شَطَوی[٤٢٣] که آن حضرت به آن ها احرام می بست ، همچنین پیراهن و عمّامه ای که از امام زین العابدین(علیه السلام)بود کفن نموده و در انتها آن را با بُردی که خود امام موسی کاظم(علیه السلام) به چهل دینار خریداری کرد پیچید، و بعد از فراق از تجهیز، بر امام صادق(علیه السلام)نماز خواند و صدها نفر از مسلمانان در این نماز به آن حضرت اقتدا کردند.

---

٤٢١. کافی ١ / ٣١٠، ر.ك مناقب آل ابی طالب ٤ / ٣٤٥.

٤٢٢. بحارالانوار ٤٧ / ٢ به نقل از عقاب الاعمال صدوق ٢٧٢ چاپ تهران، انتشارات صدوق.

٤٢٣. منسوب به روستایی در مصر به نام شطا .

سپس جسد مقدّس امام صادق(علیه السلام) را بر سر دست و در هاله ای از تکبیر به سمت بقیع تشییع کردند. در این حال مردم غرق در گریه بودند. آنان فضائل و برکات امام(علیه السلام) را بر امّت و توان علمی ای که به جامعه بخشید و شامل همه انواع علوم بود با یکدیگر یاد می کردند. جسد مطهّر را به بقیع مقدّس برده و در منزل ابدی در کنار جدّش امام زین العابدین(علیه السلام) و پدرش امام محمّد باقر(علیه السلام) به خاك سپرده و به همراه او علم و حلم و هر چه باعث شرافت هر انسانی می باشد به خاك سپردند[٤٢٤].

اکنون مناسب است که کلام را در این باب به مرثیه ای که ابوهریره عجلی که از اصحاب آن حضرت بوده است ختم کنیم که گفت:

در حالی که آنان می رفتند و او را بر دوش و شانه های خود حمل می کردند، به آن ها می گویم: آیا می دانید که چه چیزی را به سوی خاك می برید، فردا خاك پاشان بر آن قبر خاك خواهند پاشید اما سزاوار است این خاك ها را بر فرق سر خود بریزند[٤٢٥].

بخش سوّم

میراث امام صادق(علیه السلام)

مدّت زمان طولانی که امام صادق(علیه السلام) برای استوار کردن ستون های راه و روش و طریق اهل بیت(علیهم السلام) و ترسیم خطّ مشی های کلّی آن به فعالیّت پرداخت تقریباً به سی و پنج سال می رسد.

امتیاز این دوره این بود که معاصر با پایان دولت امویان و آغاز دولت عبّاسی و زمانه ای بوده که هر دو دولت از نظر سیاسی در حالت ضعف بوده و در نتیجه فرصت منحصر به فرد و ممتازی برای انتشار بیداری و فرهنگ اصیل اسلامی به دست آمده بود. از اینجا است که پیروان اهل بیت را به عنوان پیروان و شیعه جعفر بن محمّد صادق می شناسند و شیعیان را جعفری می نامند و این نامگذاری دلیلی تاریخی و مفهومی فرهنگی دارد.

---

٤٢٤. باقر شریف القرشی عصر الامام الصّادق ١٦٧ ـ ١٧٠.

٤٢٥. جوهری، مقتضب الاثر فی النّص علی الائمّة الاثنی عشر ٥٢.

از همین جا است که می توان سرّ عظمت میراث بزرگی را که امام صادق(علیه السلام)برای ما به جا گذاشته و میزان وسعت و غنای کمّی و کیفی آنرا دریافت. از دیگر سوی می توان به فراوانی شاگردانی که به دست امام صادق(علیه السلام)تربیت شده و میراث آن حضرت را حمل کرده و برای نسل های آینده نقل کردند نیز اشاره کرد. استاد محمّد حسین مظفّر در کتاب الامام الصّادق در اینجا به نقل بعضی از اعترافات و تصریحاتی که راویان بزرگ اهل سنّت و علمای آن ها درباره فضیلت امام صادق(علیه السلام)و رجوع ائمّه مذاهب اهل سنّت و اهل حدیث به ایشان آورده اند نقل نموده است.

روات امام صادق(علیه السلام) چهارهزار نفر یا بیشتر بوده اند، که این مطلب را چند بار نیز گفته ایم، شیخ مفید «طاب ثراه» در ارشاد می گوید: اصحاب حدیث نام راویان راستگویی که از امام صادق(علیه السلام) روایت نقل کرده و آراء و افکار و مقامات مختلفی داشتند جمع نموده و عدد آن ها به چهارهزار مرد بالغ شد[٤٢٦]. طبق نقل ابن شهرآشوب آن کسی که نام این راویان را جمع آوری کرده، ابن عقده بوده است. دیگری افزوده که ابن عقده برای هر کدام از این اشخاص روایتی نیز که از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده اند ذکر نموده است، علاّمه طبرسی در اعلام الوری نیز به عدد آن ها اشاره کرده است، همچنان که محقق حلی در معتبر و شیخ طوسی «طاب رمسه»در کتاب رجال خود نیز از آنان نام برده است.

البتّه بسیاری راویان باعث بلندی و جلالت قدر امام صادق(علیه السلام)نمی شود، بلکه این راویان هستند که با روایت کردن از آن حضرت فضیلت و بلندی مرتبه را کسب می کنند. آری، این امر نشان دهنده میزان بلند مرتبگی علمی آن حضرت و اتّفاق نظر همه طالبان دانش و فضیلت با وجود تمام اختلافاتی که در گفتار و کردار داشتند بر فضیلت آن حضرت است.

بزرگان اهل سنّت که از امام صادق (علیه السلام) **کسب علم کرده اند**

عده ای از بزرگان و پیشوایان اهل سنّت از امام صادق(علیه السلام) کسب علم کرده اند. البتّه کسب دانش آنان از امام صادق(علیه السلام) مانند شاگرد و استادهای معمولی نبوده است. بلکه آنچنان که شیخ سلیمان در ینابیع و نووی در تهذیب الاسماء و لغات آورده است، این گونه بوده که آن ها بر امامت و جلالت و بزرگواری آن حضرت اتّفاق

---

٤٢٦. ارشاد مفید/ ٢٧١.

نظر داشته اند. بلكه آنچنان كه شافعى در مطالب السؤول آورده است، اينان كسب دانش خود از امام صادق(عليه السلام) را منقبت و شرافتى براى خود دانسته و فضيلتى مى دانسته اند كه به دست آورده بودند، اكنون ما تعدادى از اين پيشوايان اهل سنت را ذكر مى كنيم.

ابوحنيفه: از ميان آنان است ابوحنيفه نعمان بن ثابت بن زوطى كه از موالى بوده، اصل او از كابل و در كوفه به دنيا آمده است. او در كوفه بزرگ شده، درس خوانده و در كوفه داراى حوزه درس بوده است. وى از كوفه به بغداد منتقل شد و در سال ۱۵۰ هجرى در همان شهر از دنيا رفت. قبر او هم اكنون در بغداد معروف است. او امام يكى از مذاهب چهارگانه اهل سنّت است و شرح حال او مشهورتر از آن است كه ما بخواهيم ذكر كنيم.

امّا كسب علم او از محضر امام صادق(عليه السلام) نيز معروف است. از جمله كسانى كه اين مطلب را ذكر كرده اند مى توان به شبلنجى در نورالابصار، ابن حجر در صواعق، شيخ سليمان در ينابيع، ابن صبّاغ در الفصول و غيره اشاره كرد. آلوسى در مختصر تحفه اثناعشريه صفحه ۸ مى نويسد: اين ابوحنيفه است كه در ميان اهل سنّت با صداى بلند افتخار مى كند كه: «اگر آن دو سال نبود نعمان هلاك شده بود». مراد ابوحنيفه آن دو سالى است كه در طول آن با امام صادق(عليه السلام) همنشين بوده و از آن حضرت كسب فيض مى نمود.

مالك بن انس: و از جمله آنان مالك بن انس مدنى امام يكى ديگر از مذاهب اربعه اهل سنّت است، ابن نديم در فهرست مى نويسد: او ابن ابى عامر از قبيله حمير بوده و از قبيله بنى تيم بن مرّه از شاخه هاى قريش شمرده مى شود. بنا به روايتى حمل او در شكم مادر سه سال به طول انجاميده است، ابن نديم اضافه مى كند: از مالك بن انس نزد جعفر بن سليمان عبّاسى كه والى مدينه بود سعايت كردند و گفتند كه او بيعت شما را قبول ندارد. او مالك بن انس را طلبيد، او را برهنه كرده و شلاّق زد و او را آنقدر كشيدند كه كتف او در رفت. وى در سال ۱۷۹ هجرى در سنّ ۸٤ سالگى درگذشته و مثل همين مطالب را نيز ابن خلّكان در شرح حال او آورده است.

امّا كسب دانش مالك بن انس نزد امام صادق(عليه السلام) معلوم و مشهور است. از جمله كسانى كه به اين مطلب اشاره كرده اند مى توان به نووى در تهذيب، شبلنجى در نورالابصار، سبط در تذكره، شافعى در مطالب، ابن حجر در صواعق، شيخ سليمان در ينابيع، ابونعيم در حليه، ابن صبّاغ در فصول، و سايرين اشاره كرد.

سفیان ثوری: و از آن جمله سفیان بن سعید مسروق ثوری کوفی است که چندین بار به بغداد وارد شده و از امام صادق(علیه السلام) روایاتی نقل کرده و امام صادق(علیه السلام)سفارش های گرانبهایی به او فرمودند که در قسمت وصایا گذشت[۴۲۷]، او با امام صادق(علیه السلام) درباره زهد و پارسایی مناظره ای داشته است. وی به بصره رفته و در سال ۱۶۱ هجری در بصره از دنیا رفته است. ولادتش در سال نود و اندی بوده و گفته شده که او در زمان قیام زید شهید در سپاه هشام بن عبدالملك بوده است.

علم آموزی او از امام صادق(علیه السلام) در کتاب های تهذیب، نورالابصار، تذکره، مطالب، صواعق، ینابیع، حلیه، الفصول المهمّه و غیره آمده و رجالی های شیعه او را از اصحاب امام صادق(علیه السلام) ذکر نموده اند.

سفیان بن عیینه: و از جمله آنان سفیان بن عیینة بن ابی عمران کوفی مکّی است که در کوفه در سال ۱۰۷ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۹۸ هجری در مکّه دار فانی را وداع گفته است. او در حال جوانی در زمان ابوحنیفه به کوفه داخل شد.

علم آموزی او از امام صادق(علیه السلام) نیز در کتاب های تهذیب، نورالابصار، مطالب، صواعق، ینابیع، حلیه، الفصول و کتاب های دیگر ذکر شده و رجالی های شیعه او را نیز از شیعه دانسته اند.

یحیی بن سعید انصاری: و از جمله آنان است یحیی بن سعید بن قیس انصاری از بنی النجّار که از تابعین بوده است. او از طرف منصور قاضی مدینه بوده و سپس به منصب قاضی القضاة گماشته شده است، او در سال ۱۴۳ هجری در شهر هاشمیّه از دنیا رفته است.

درباره روایت کردن او از امام صادق(علیه السلام) به همان کتاب هایی که قبلا ذکر کرده ایم مراجعه کنید. رجالیّون شیعه او را نیز از شیعه دانسته اند.

ابن جریج: و از جمله آنان است عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریح مکّی که از بسیاری از دانشمندان استماع روایت کرده است. او از آن دسته علمای عامّه است که قائل به حلیّت متعه هستند. در طریق صدوق در باب ما یقبل من الدّعاوی بغیر بیّنه و در کافی در باب ما احلّ اللّه من المتعه سؤال کسی از امام صادق(علیه السلام) درباره متعه آمده است که امام صادق(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: عبدالملك بن جریج را ملاقات کن و از او درباره این مسأله سؤال کن. چرا که او در این باره دانش فراوانی دارد، آن مرد به نزد عبدالملك بن

---

۴۲۷. ظاهرا چون این عبارت از استاد مظفر است منظور کتاب خود ایشان باشد نه کتاب حاضر.

جریج رفت و او درباره مسأله متعه و حلیّت آن احادیث و مطالب علمی بسیاری بر آن شخص املا نمود.

ابن خلّکان گوید: عبدالملك یکی از دانشمندان مشهور است. ولادت او در سال ۸۰ هجری بوده، او در بغداد به نزد ابوجعفر منصور رفته و در سال ۱٤۹ یا ۱۵۰ هجری دار فانی را وداع گفته است.

همان کتاب هایی که قبلا ذکر کرده ایم کسب دانش او از محضر امام صادق(علیه السلام)را ذکر کرده و مصادر رجالی شیعه نیز او را ذکر نموده اند.

قطّان: و از آنان است ابوسعید یحیی بن سعید قطّان بصری که از ائمّه حدیث بوده بلکه محدّث زمان خود شناخته می شده است. صاحبان صحاح ستّه و دیگر عالمان اهل سنّت به کلام او استدلال و احتجاج می کنند، او در سال ۱۹۸ هجری وفات کرده است. ابن قتیبه او را در رجال شیعه آورده است. امّا خود شیعه او را از رجال خود نمی دانند.

تهذیب، ینابیع و غیر این دو کتاب از منابع اهل سنّت او را از اصحاب و یاران امام صادق(علیه السلام) دانسته و از میان شیعه نیز شیخ ابن داوود، نجاشی و دیگران نیز او را از اطرافیان امام صادق(علیه السلام) ذکر نموده اند.

محمّد بن اسحاق: و از جمله آنان محمّد بن اسحاق بن یسار صاحب المغازی و السّیر است که مدنی بوده در مکّه ساکن گردیده است. ابن خلّکان از وی بسیار تعریف کرده است. میان محمّد بن اسحاق و مالك بن انس دشمنی بوده و هر کدام از آن دو دیگری را مذمّت می نموده است. محمّد بن اسحاق در شهر حیره بر منصور وارد شد و کتاب مغازی را برای او نوشت. وی به بغداد آمد و در سال ۱۵۱ هجری بنا بر نقل مشهور در همان شهر از دنیا رفت. علم آموزی او از امام صادق(علیه السلام) در کتاب های تهذیب، ینابیع و غیر این دو کتاب از میان اهل سنّت ذکر شده. شیخ در کتاب رجال، علاّمه در خلاصه، کشّی در کتاب رجال و دیگران از شیعه نیز او را ذکر کرده اند.

شعبة بن حجّاج: و از آنان است شعبة بن حجّاج ازدی که از ائمّه و مشاهیر اهل سنّت می باشد. وی فتوا داد که قیام به همراه ابراهیم بن عبداللّه بن حسن واجب است. عدّه ای نیز معتقدند که او خود از کسانی بوده است که از اصحاب حدیث به همراه ابراهیم بن عبداللّه خروج کرده است.

گروهی از اهل سنّت همچون صاحب تهذیب، صواعق، حلیه، ینابیع، فصول، تذکره و دیگران او را از اصحاب امام صادق(علیه السلام) شمرده اند و کتاب های شیعی نیز او را جزو اصحاب امام صادق(علیه السلام) ذکر کرده اند.

ایّوب سجستانی: و از جمله این افراد ایّوب بن ابی تمیمه سجستانی بصری است که بعضی هم نام او را سختیانی گفته اند. امّا سجستانی مشهورتر است. وی غلام عمّار بن یاسر بوده و او را در ردیف بزرگان از فقهاء تابعین برشمرده اند. وی در سال ۱۳۱ هجری در بصره در سنّ ٦٥ سالگی به مرض طاعون از دنیا رفته است.

از اهل سنّت در نورالابصار، تذکره، مطالب، صواعق، حلیه، فصول و غیره و از میان شیعه کتاب های رجالی شیعه، همه او را از اصحاب امام صادق(علیه السلام)دانسته اند.

این ها بعضی از بزرگان اهل سنّت و فقهای مشهور آنان بودند که نسبت شاگردی امام صادق(علیه السلام) به آن ها داده شده است. البتّه بعضی از علما مانند ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، افراد دیگری را نیز جزء آنان دانسته اند. مضافاً به اینکه دیگران نیز با کلماتی نظیر «و غیرهم» یا «ما سوی ذلك» که همین معنای و غیره را می رساند، نیز عدّه دیگری را به این گروه ملحق کرده اند[٤٢٨] [٤٢٩].

به دلیل عنایت بیش از حدّ امام صادق(علیه السلام) به رشته هایی از علوم طبیعی که نمونه هایی از آن را در خلال بحث های این کتاب پیشتر دیده ایم، می توان گفت که تمدّن امروز انسانی ـ یا تمدّن اروپا ـ مدیون میراث علمی امام صادق(علیه السلام)است.

میراث علمی و حدیثی که دانشمندان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) از امام صادق(علیه السلام)نقل و جمع آوری نموده اند به تنهایی هم از حیث کمّیّت و هم از حیث پرداختن به رشته های مختلف علوم انسانی و طبیعی، بیشتر از میراث حدیثی هر کدام از معصومین(علیهم السلام) می باشد.

ما در بحث های سابق این کتاب مانند دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام) یا جمعیّت صالحان، مقداری از احادیث شریف آن حضرت را ذکر نموده ایم. امّا برای استفاده

---

٤٢٨. محمّد حسین مظفر، الامام الصّادق(علیه السلام) ۱۲۷ ـ ۱۳۰.

٤٢٩. به رغم اعترافات عالمان اهل سنّت و تحسین امام صادق(علیه السلام) توسّط آنان و اعتراف به این مطلب که پیشوایان مذاهب و علمای بزرگ آنان به دست امام صادق(علیه السلام) پرورش یافته و راویان آنقدر از احادیث او نقل کرده اند که شرق و غرب را پر کرده است، می بینیم بخاری صاحب صحیح بخاری که از خوارج، فاسقان و افراد مجهول هم روایت نقل می کند، حتّی یك حدیث هم از امام جعفر بن محمّد صادق(علیه السلام)روایت نقل نکرده است.

بیشتر و ایجاد وحدت سیاق با سایر جلدهای این مجموعه، اکنون دسته دیگری از روایات و میراث علمی امام صادق(علیه السلام) را که در مسائل مختلف معرفت اسلامی جمع آوری نموده ایم بیان می کنیم:

منابع و آثار شناخت

۱. از علی بن حکم از هشام از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

«لمّا خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال له: أدبر فأدبر، فقال: وعزّتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحبُّ إليّ منك، بك آخذ، وبك اعطي وعليك اُثيب»؛

هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به حرف آورد، سپس به او گفت: رو به من کن. عقل رو کرد. سپس به او گفت: برگرد. عقل برگشت. خداوند فرمود: به عزّت و جلالم هیچ چیزی را نیافریده ام که در نزد من از تو محبوب تر باشد. به وسیله تو مؤاخذه می کنم، به وسیله تو عطا می کنم و بر مبنای تو ثواب می دهم[۴۳۰].

۲. از عبدالله بن سنان روایت شده است که گفت: از امام جعفر بن محمّد(علیه السلام)سؤال کردم: ملائکه برترند یا بنی آدم؟ امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرموده است: خداوند در ملائکه عقل را بدون شهوت آفریده و در حیوانات شهوت را بدون عقل آفریده و در بنی آدم هر دوی اینها را آفریده است. پس هر کس عقل او بر شهوتش غالب شود، او از ملائکه برتر و هر کس شهوت او بر عقلش فائق آید، او از حیوانات پست تراست[۴۳۱].

۳. از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق(علیه السلام)فرمودند:

«حجّة الله على العباد النبيّ، والحجّة فيما بين العباد وبين الله العقل»؛

حجّت خدا بر بندگان پیامبران اند و حجّت میان بندگان و خدا عقل است[۴۳۲].

---

۴۳۰. المحاسن ۱ / ۱۹۲، مصابیح الظلم، باب ۱، باب العقل، ح ۷.
۴۳۱. علل الشّرایع ۱ / ٤، باب ٦.
۴۳۲. کافی ۱ / ۲۵، کتاب العقل و الجهل ۲۲.

انبیا و امامان

۱. از ابوحمزه ثمالی روایت شده است که امام صادق(علیه السلام)فرمودند: از ریاست بپرهیز و از این که پیروی کورکورانه دیگران را بنمایی نیز بپرهیز ـ تا آنجا که فرمودند: از این بپرهیز که بدون دلیل کسی را پیشوای خود گردانی و هر چه او می گوید تصدیق کنی[۴۳۳].

۲. از فضیل روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام)درباره کلام خداوند متعال: (**إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ**)؛ [ای پیامبر،] تو فقط هشدار دهنده ای، و برای هر قومی رهبری است ، پرسیدم؟ امام صادق(علیه السلام)پاسخ دادند: هر امامی برای قرنی که در آن زندگی می کند هدایت کننده است[۴۳۴].

۳. از عمّار ساباطی روایت شده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام)پرسیدم: آیا امام علم غیب می داند؟ امام (علیه السلام) پاسخ دادند: نه، ولی اگر بخواند چیزی را بداند، خداوند علم آن را به او می دهد[۴۳۵].

۴. و از بریدة بن معاویه از امام صادق(علیه السلام) یا باقر(علیه السلام) در تفسیر قول خداوند متعال (**وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**)؛ و تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند، روایت شده که فرموده اند: پس رسول خدا بالاترین راسخان در علم است. خداوند به او تمام آنچه را که از تنزیل و تأویل فرو فرستاده، تعلیم کرده است. خداوند هیچگاه چیزی را فرو نمی فرستد مگر این که علم او را به پیامبر و اوصیائی که بعد از او می آید تعلیم می کند. تا آنجایی که فرمودند: قرآن خاصّ و عامّ، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و این راسخان در علم هستند که فرق آن ها را می دانند[۴۳۶].

اسلام و ایمان

۱. از جمیل بن صالح روایت شده است که گفت: به امام صادق (علیه السلام)عرض کردم: به من خبر بده از اسلام و ایمان که آیا باهم فرق می کنند؟ امام صادق (علیه السلام)پاسخ دادند: ایمان با اسلام مشارکت دارد. امّا اسلام با ایمان مشارکت ندارد .

عرض کردم: این دو را برای من توصیف نمائید. آن حضرت فرمودند:

«الإسلام شهادة أن لا إله إلاّ الله والتصديق برسول الله(صلى الله عليه وآله)**، به حقنت الدماء وعليه جرت المناكح والمواريث وعلى ظاهره جماعة الناس ، والإيمان الهدى**

---

۴۳۳. معانی الاخبار ۱ / ۱٦٤، باب معنی وطء اعقاب الرّجال.

۴۳۴. کافی ۱ / ۱۹۱، کتاب الحجّه، باب انّ الائمّه(علیهم السلام) هم الهداة، ح ۱.

۴۳۵. کافی ۲۵۷/۱، کتاب الحجّه، باب نادر فیه ذکر الغیب، ح ٤.

۴۳٦. کافی ۲۱۳/۱، کتاب الحجّه باب انّ الراسخین فی العلم هم الائمّه(علیهم السلام)، ح ۲.

وما ثبت في القلوب من صفة الإسلام وما ظهر من العمل ، والإيمان أرفع من الإسلام بدرجة»؛

اسلام این است که شهادت به وحدانیّت خداوند داده و رسول خداوند را تصدیق نمایید. بوسیله این کار خون ها حفظ شده و ازدواج و میراث بر همین اساس صورت می گیرد و بسیاری از مردم بر همین ظاهر اسلام مانده اند. امّا ایمان عبارت است از هدایت و آنچه را که در دل ها از اوصاف اسلام ثبت شده و در مرحله عمل از انسان مؤمن به ظهور می رسد. پس ایمان یك درجه از اسلام بالاتر است(٤٣٧).

٢. از عبدالرّحیم قصیر روایت شده که گفت: نامه ای به وسیله عبدالملك بن اعین به سوی امام صادق(علیه السلام) فرستاده و از ایشان درباره حقیقت ایمان سؤال کردم. آن حضرت در نامه ای که به وسیله همان شخص برای من فرستادند، این چنین پاسخ دادند:

خدایت رحمت کند که از ایمان سؤال کرده ای، ایمان اقرار به زبان و پیمان قلبی و عمل کردن به آن پیمان بوسیله اعضا و جوارح است. ایمان دارای اجزائی است که هر کدام به یکدیگر پیوسته اند. و ایمان، اسلام و کفر سه خانه اند[یا سه دایره تو در تو که هرگاه کسی از دایره ایمان بیرون رفت هنوز در دایره اسلام باقی است و هرگاه از دایره اسلام بیرون رفت وارد دایره کفر می شود و رابطه این سه از باب عموم و خصوص مطلق است] گاه می شود که بنده خدا قبل از آنکه مؤمن باشد مسلمان است. اما نمی شود که مؤمن باشد امّا مسلمان نباشد. پس اسلام قبل از ایمان و ایمان با اسلام شریك است(٤٣٨).

٣. عبدالله بن مسکان از یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) نقل می کند که گفت: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: اسلام چیست؟ امام صادق(علیه السلام)پاسخ دادند: دین خدا. نام دین خدا اسلام است و این دین قبل از این که شما به وجود بیایید و اکنون که وجود دارید و بعد از شما ثابت و برقرار است. هر کس به دین خدا اقرار نماید مسلمان است. امّا کسی که به دستورات خداوند متعال عمل کند، مؤمن است(٤٣٩).

تفقّه در دین

١. از عبدالله بن الرّحمن زید از پدرش از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که گفت:

---

٤٣٧. کافی ٢ / ٢٥، کتاب الایمان و الکفر، باب انّ الایمان یشارك الاسلام، ح ١.

٤٣٨. کافی ٢ / ٢٧، کتاب الایمان و الکفر، باب انّ الاسلام قبل الایمان، ح ١.

٤٣٩. کافی ٢ / ٣٨، کتاب الایمان و الکفر، باب ٣٠ باب انّ الایمان مبثوث لجوارح البدن کلّها، ح ٤.

«قال رسول الله(صلى الله عليه وآله)**: طلب العلم فريضة على كل مسلم ، ألا وأن الله يحب بغاة العلم»؛**

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرموده است: به دنبال علم رفتن بر هر مسلمانى واجب است، آگاه باشيد كه خداوند آنان را كه راه دانش را برگزيده اند دوست دارد[٤٤٠].

٢. از ابوجعفر احول از امام صادق(عليه السلام) روايت شده كه فرمود:

«لا يسع الناس حتّى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم . ويسعهم أن يأخذوا بما يقول وإن كان تقيّة»؛

مردم بايد بپرسند و تفكّر و تفقّه كنند و امام خود را بشناسند. نه اينكه آنچه را كه او مى گويد اگرچه از روى تقيّه باشد به آن عمل كنند[٤٤١].

٣. از جميل از امام صادق(عليه السلام) روايت شده كه گفت: شنيدم امام صادق(عليه السلام)مى فرمود:

«يغدو الناس على ثلاثة أصناف: عالم ومتعلم وغثاء، فنحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء»؛

مردم بر سه دسته اند. دانشمند، دانشجو و گروه بى ارزشى كه به خار و خاشاك مانند، ما دانشمندانيم و شيعيان ما دانشجو و ديگر مردمان خار و خاشاك اند[٤٤٢].

٤. از ابى البخترى از امام صادق(عليه السلام) روايت شده كه فرمود:

همانا دانشمندان ميراث داران پيامبران اند و اين بدان سبب است كه پيامبران درهم و دينارى از خود به ارث نگذاشته اند. بلكه آنان احاديث خود را به جا گذاشته اند. پس هر كس از آن احاديث استفاده كند بهره شايانى برده است. پس بنگريد كه دانش خود را از چه كسى مى گيريد؟ همانا كه در ميان ما اهل بيت در هر نسلى جانشينان عادلى هستند كه تحريف غاليان و جعل دروغگويان و تأويل نادانان را از آن احاديث دور مى كنند[٤٤٣].

منابع تشريع اسلامى

---

٤٤٠. كافى ١ / ٣٠، كتاب فضل العلم، باب ١، باب فرض علم، ح ١.
٤٤١. كافى ١ / ٤٠، كتاب فضل العلم، باب ٩ باب سؤال عالم و تذاكره، ح ٤.
٤٤٢. كافى ١ / ٣٤، كتاب فضل العلم، باب ٣، باب اصناف النّاس، ح ٤.
٤٤٣. كافى ١ / ٣٢ كتاب فضل العلم باب ٢، باب فضل العلماء، ح ٢.

۱. از حمّاد از امام صادق(علیه السلام) **روایت شده که فرمود:** هیچ چیزی نیست مگر اینکه در باره آن یا در قرآن و یا در سنّت حکمی آمده است[٤٤٤].

۲. از مزارم از اباعبدالله امام صادق(علیه السلام) **روایت شده است که فرمود:**

خداوند تبارك و تعالی قرآن را نازل کرده و در آن همه چیز را بیان داشته است. به خدا قسم که خداوند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیاز داشته باشند باقی نگذاشته مگر اینکه آن را در قرآن فرو فرستاده است تا اینکه بندگان خدا نتوانند بگویند ای کاش که درباره این مسأله در قرآن آیه ای بود[٤٤٥].

۳. از معلّی بن خنیس روایت شده که گفت: امام صادق(علیه السلام)**فرمود:**

هیچ مسأله ای نیست که دو نفر در او اختلاف داشته باشند مگر اینکه اصل آن در کتاب خدا موجوداست. امّا عقل مردمان به درك آن نمی رسد[٤٤٦].

علم ائمّه(علیهم السلام)

۱. عبدالاعلی بن اعین روایت کند که: از امام صادق(علیه السلام) **شنیدم که می فرمود:**

من از پیامبر به وجود آمده و به کتاب خدا دانا هستم که در آن جریان پیدایش مخلوقات و هرچه تا روز قیامت به وقوع خواهد پیوست، اخبار آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آنچه واقع شده و می شود ذکر شده است من همان گونه که به کف دست خود نگاه می کنم نسبت به قرآن کریم آشنا هستم و خداوند می فرماید: (فیه تبیان کل شيء در آن روشنگری برای هر چیز است)[٤٤٧].

۲. ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) **روایت می کند که فرمود:** رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به حضرت علی(علیه السلام) هزار باب از علوم گشود که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می شود، **تا اینکه فرمود:** صحیفه جامعه، در نزد ما موجود است که نامه ای است به طول هفتاد ذراع رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، که به املاء پیغمبر اکرم و از دهان مبارك آن حضرت و به خطّ حضرت علی(علیه السلام) بوده و به دست خود آن حضرت نوشته و در آن تمام حلال، حرام و هر چه را که مردم به آن احتیاج پیدا می کنند، حتّی أرش خدش یعنی میزان دیه خراشی که بر انسان وارد می شود یا خسارتی که از خراش بر اموال مردم واجب می گردد نیز ذکر شده است.

---

٤٤٤. کافی ۱ / ٥۹، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ٤.
٤٤٥. کافی ۱ / ٥۹، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ۱.
٤٤٦. همان مصدر ۱ / ٦۰، ح ٦.
٤٤٧. کافی ۱ / ٦۱، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ۸.
البته آیه شریفه در متن روایت به همین ترتیب آمده است، اما این آیه در قرآن به این صورت آمده است«**وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است... بر تو نازل کردیم»**
نحل/ ۸۲.

ابوبصیر گوید: آن حضرت دست خود را به سوی من دراز کرد و گفت: اجازه می دهی ای ابامحمّد؟ عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، من به شما تعلّق دارم. هر کار می خواهید انجام بدهید. آن حضرت با دست خود مرا لمس کرد و سپس فرمود: در آن صحیفه جامعه حتّی خسارت این مقدار فشار نیز آمده است ـ آن حضرت گویا قدری ناراحت شده بود ـ[٤٤٨].

٣. از حسین بن ابی العلاء روایت شده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام)شنیدم که می فرمود: همانا که جفر سپید در نزد من است به حضرت عرض کردم در آن چه چیزی است؟ آن حضرت فرمود: زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، همه حلال و حرام ها و مصحف فاطمه. و من گمان نمی کنم که قرآن هم در آن باشد، و در آن چیزهایی است که مردم به سمت ما احتیاج پیدا می کنند، امّا ما به سمت کسی احتیاج پیدا نمی کنیم. حتّی در آن دیه نواختن یك تازیانه، نیم تازیانه یا یك چهارم تازیانه و حتی اَرْش خَدْش [دیه خراشیدگی] نیز هست[٤٤٩].

راه های انحرافی

١. امام صادق(علیه السلام) فرمودند: قیاس و رأی را رها کن که آنچه را گروهی درباره دین خدا گفته اند، دلیلی آشکاری ندارد[٤٥٠].

٢. ابی شیبه خراسانی گوید از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«إن أصحاب المقاییس طلبوا العلم بالمقاییس، فلم تزدهم المقاییس من الحق إلاّ بعداً، وان دین الله لا یصاب بالمقاییس»;

صاحبان قیاس، دانش را با قیاس طلب کرده اند. امّا آن قیاس آن ها را فقط از حقّ دورتر کرد. چرا که دین خداوند با قیاس به دست نمی آید[٤٥١].

٣. در نامه ای که امام صادق(علیه السلام) برای معتقدان به رأی و قیاس نوشته اند آمده است:

آنان می گویند: ما جز آنچه را که عقل و فهم ما درك می کند، چیز دیگری را قبول نداریم، پس خداوند متعال آن ها را به این روزی که گرفتار آمده اند مبتلا ساخته است. آن ها را وانهاده و رها کرده است، تا آنجا که بنده نفس خود گشته و خود خبر ندارند. اگر خداوند از کار آن ها راضی بود،

---

٤٤٨. کافی ١ / ٢٣٨، کتاب الحجّة، بابٌ فیه ذکر الصّحیفه، ح ١.
٤٤٩. کافی ١ / ٢٤٠، کتاب الحجّه، باب فیه ذکر صحیفه، حدیث ٣.
٤٥٠. علل الشرایع ١ / ٨٨ باب ٨١، باب علّة المرارة فی الاذنین، ح ٤.
٤٥١. وسائل به نقل از کافی ٢٧ / ٤٣، قضاء، باب ٦، از ابواب صفات قاضی، ح ١٨.

دیگر برای آن ها پیامبر نمی فرستاد که در میان آنان داوری کرده و آنان را از این حالت باز دارد[٤٥٢].

٤. در وصیّت مفضّل بن عمر آمده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام)**شنیدم که می فرمود:** هر کس عمل خود را بر پایه شكّ یا ظنّ محکم کند، عمل او ارزشی نداشته و حبط می شود، همانا که حجّت خدا حجّتی روشن و آشکار است[٤٥٣].

٥. از مسعدة بن صدقه از امام صادق(علیه السلام) **از پدران بزرگوارش**(علیهم السلام)**روایت شده که فرمودند:** پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده است: از ظنّ و گمان بپرهیزید که همانا ظنّ و گمان دروغ ترین دروغ هاست[٤٥٤].

نمونه هایی از کج فهمی در مسائل دینی

١. عبدالمؤمن انصاری روایت کند که به امام صادق(علیه السلام) **عرض کردم: گروهی از رسول خدا روایت می کنند که فرمود:** «اختلاف اُمّتي رحمة»; اختلاف در میان امّت من رحمت است. **امام صادق**(علیه السلام)**فرمودند:** «راست می گویند»، **گفتم: اگر اختلاف در میان امّت رحمت است. پس اجتماع در میان امّت مایه عذاب است! امام صادق**(علیه السلام)**فرمودند:** این گونه که تو گمان کرده ای و آنان به آن راه رفته اند، نیست. منظور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)این آیه از قرآن کریم است: (پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟)**.** پس خداوند متعال آن ها را امر کرده تا به سمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بروند و دانش بیاموزند. سپس به سمت قوم و قبیله خود برگردند و آن دانش را به آنان بیاموزند، مراد از کلمه اختلاف، رفتن آن ها به شهرهاست نه اختلاف پیدا کردن در دین خدا. بلکه دین خدا یك دین بیشتر نیست[٤٥٥].

٢. اسماعیل بن مخلّد سرّاج گوید: این نامه از امام صادق(علیه السلام) **به سوی اصحابش صادر شد. او نامه را ذکر می کند تا آنجا که گوید:**

آنان در حالی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) قبل از وفات خود با آن ها عهد و پیمان کرده بود، می گویند پس از دنیا رفتن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ما می توانیم بر اساس آنچه را که رأی مردم بر آن

---

٤٥٢. محاسن ١ / ٢٠٩، کتاب مصابیح الظّلم، باب ٧، ح ٧٦.

٤٥٣. کافی ٢ / ٤٠٠، کتاب الایمان و الکفر، باب الشكّ، ح ٨.

٤٥٤. قرب الاسناد ٢٩، احادیث متفرّقه، ح ٩٤.

٤٥٥. معانی الاخبار ١٥٧ / ١ فی معنی قوله اختلاف امّتی رحمه.
البته آنان که با زبان عربی آشنایی دارند می دانند که کلمه اختلاف دارای دو معنی است و در لغت به معنی رفت و آمد نیز آمده است.

اجتماع کرده عمل کنیم. آنان در این کار مخالف خدا و رسول او هستند، پس هیچ کس جرأت بر خدا پیدا نکرده و ضلالتش آشکارتر از آنان که این چنین اعتقادی دارند نیست.

تا آنجا که فرمود: و همچنان که در زمان حیات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مردم اجازه نداشتند در مقابل کلام و نظر آن حضرت به هوا و هوس و رأی و قیاس خود عمل کنند، همچنین پس از رحلت آن حضرت نیز کسی اجازه ندارد تا به هوا و رأی و قیاس خود در مخالفت با آن حضرت عمل نماید. **سپس فرمودند:** از آثار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و سنّت او پیروی کنید و به آن ها تمسّك جویید و از هوا و هوس و آراء و عقاید عقلی خود پیروی نکنید. چرا که گمراهترین مردم در نزد خدا کسی است که بدون هدایت خداوندی به دنبال هوا و رأی خود می رود.

و همچنین فرمودند:

«أيّتها العصابة، عليكم بآثار رسول الله(صلى الله عليه وآله) **وسنّته، وآثار الأئمة الهداة من أهل بيت رسول الله**(صلى الله عليه وآله) **من بعده وسنتهم، فإنّه مَن أخذ بذلك فقد اهتدى ومَن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ...»؛**

ای جماعت، بر شما باد که آثار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و سنّت او و آثار ائمّه هدی از اهل بیت رسول خدا را پس از او دریابید. چرا که هر کس چنگ به ریسمان آنان بزند هدایت شده و هر کس این کار را ترك کرده و از او روگردان شود، گمراه می شود».

او این نامه را کاملا تا آخر ذکر کرده است[٤٥٦].

روش تفقّه در دین

۱. هشام بن سالم گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: حقّ خداوند بر بندگان چیست؟ آن حضرت فرمودند:

حقّ خداوند بر بندگان این است که آنچه را که می دانند بگویند و از آنچه نمی دانند خودداری کنند. اگر آنان چنین کنند حقّ خداوند را اداکنند[٤٥٧].

۲. هشام بن سالم از امام صادق(علیه السلام) روایت کند که فرمود:

«إنّما علينا أن نلقي إليكم الأصول وعليكم التفريع»؛

بر ماست که اصول را به شما بگوییم و بر شماست که طبق اصولی که ما به شما می گوییم فروعات را کشف کنید[٤٥٨].

---

٤٥٦. روضه کافی ۸ / ۲، کتاب الرّوضة، رسالة ابی عبدالله، ح ۱.
٤٥٧. محاسن ۱ / ۲۰٤، مصابیح الظّلم، باب ٤، حقّ الله عزّ و جلّ فی خلقه، ح ٥۳.
٤٥٨. سرائر ۳ / ٥٧٥، ما استطرفه من جامع البزنطی.

۳. ابن مسکان از حبیب نقل می کند که گفت: امام صادق(علیه السلام) به ما فرمودند:

کسی در نزد من محبوب تر از شما نیست، مردم به راه های مختلف رفته اند. بعضی از آن ها تابع هوا و هوس خود شده اند. بعضی از آن ها تابع آراء و نظرات عقلی خود گشتند. امّا شما تابع نظریه ای شده اید که ریشه دار است[٤٥٩].

٤. هشام روایت می کند که به امام صادق(علیه السلام) گفتند: از شما روایت شده که مراد از خمر و میسر و انصاب و ازلام در آیه شریف قرآن، بعضی از انسان ها هستند؟ امام صادق(علیه السلام)پاسخ دادند: خداوند هیچگاه خلق خود را با چیزهایی که نمی فهمند مورد خطاب قرار نمی دهد[٤٦٠].

٥. از عمر بن حنظله روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما در یك مسأله ای مانند دِیْن یا میراث اختلاف می کنند. تکلیف چیست؟ حضرت پاسخ دادند:

در میان خود گشته و کسی را پیدا کنند که حدیث ما را نقل می کند و در حلال و حرام ما نظر کرده، احکام ما را می داند. پس باید به حکم او راضی شوند که من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر او حکم ما را بیان کرد و یکی از آن دو نفر حکم او را قبول نکرد، حکم خداوند را سبك شمرده و حکم ما را ردّ کرده است و هر کس ما را ردّ کند خدا را ردّ کرده و این کار در حدّ شرك به خداست[٤٦١].

در ادامه همان حدیث عمر بن حنظله گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: اگر هر کدام از دوطرف دعوی یکی از اصحاب را که دارای همین صفاتی که شما فرمودید هست اختیار کنند و آن دو را در امر خود حکم قرار دهند، سپس آن دو در حکم اختلاف کنند تکلیف چیست؟

امام(علیه السلام) پاسخ دادند: حکم، حکم آن کسی است که از میان آن دو عادل تر، فقیه تر، راستگوتر و باتقواتر باشد و به حکم طرف مقابل اعتنا نمی شود.

خدمت آن حضرت عرض کردم: آن دو نفر هر دو عادل و در نزد اصحاب مورد قبول هستند و نمی توانیم هیچ کدام از آن ها را بر دیگری ترجیح دهیم. حال تکلیف چیست؟

---

٤٥٩. محاسن ١ / ٢٥٤، کتاب الصّفوه و النّور و الرّحمه، باب ٢٣، باب الاحواء، ح ٨٨، چاپ مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام).

٤٦٠. وسائل ١٧ / ١٦٧، باب ٣٥، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ١٣.

٤٦١. من لا یحضره الفقیه ٣ / ٨، القضایا و الاحکام، باب الاتّفاق علی عدلین فی الحکومه، ح ٣٢ و ٣٣.

حضرت پاسخ دادند: می بینیم در حکمی که صادر کرده اند، به چه روایتی از ما تمسك کرده اند؟ پس استناد هر کدام به روایتی بود که اصحاب شما بر آن اجماع کرده اند، حکم او را قبول کرده و روایتی را که نادر بوده و در نزد اصحاب مشهور نیست، کنار می گذاریم. چرا که آنچه مورد اتفاق نظر باشد، شكّ از آن برداشته می شود، عمر بن حنظله گوید:

به آن حضرت عرض کردم: اگر دو روایتی که آن دو نفر نقل می کنند هر دو مشهور باشند و از راویان ثقه نقل شده باشند تکلیف چیست؟

امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند: نگاه کنید که از میان این دو روایت کدام یك موافق با حکم قرآن و سنّت و مخالف با حکم عامّه یعنی غیر شیعه می باشد. آن را بگیرید و آنچه را که حکمش مخالف با حکم کتاب یا مخالف سنّت و یا موافق با عامّه است کنار بگذارید.

عرضه داشتم: خدا مرا فدایت کند. این گونه فرض می کنیم که این دو فقیه هر دو حکم را از کتاب و سنّت اخذ کرده اند. امّا می بینیم که یکی از این دو خبر موافق با عامّه و دیگری مخالف با عامّه است. به کدام یك باید عمل کنیم؟

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: راه رشد در آن روایتی است که مخالف با عامّه باشد.

عرضه داشتم: خداوند مرا قربانت کند، اگر هر دو خبر با نظر عامّه موافق بودند تکلیف چیست؟

آن حضرت پاسخ دادند: نگاه می کنیم که حاکمان و قاضیان عامّه به کدام یك از این دو روایت میل بیشتری دارند و آن را مورد استناد قرار می دهند، آن را ترك می کنیم و دیگری را اخذ می نماییم.

عرض کردم: اگر حکّام آن ها به هر دو خبر یکسان عمل کرده باشند تکلیف چیست؟

آن حضرت فرمودند: اگر کار به اینجا رسید، این مسأله را کنار بگذار تا امام خود را ببینی(٤٦٢)، همانا که توقف کردن در نزد امور شبهه ناك بسیار بهتر است از فرو رفتن در گرداب هلاکت(٤٦٣).

قواعد فقهی کلّی

١. موسی بن بکر گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: مردی یك روز، دو روز یا سه روز یا چهار روز یا بیشتر بیهوش می ماند. آیا او چه اندازه باید نمازش را قضا کند؟ امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند:

«ألا أخبرك بما يجمع لك هذه الأشياء كلّها؟ كلّما غلب الله عليه من أمر فالله أعذر لعبده»؛

---

٤٦٢. در بعضی از نسخ آمده است امام زمان خود را ببینی.

٤٦٣. کافی ١ / ٦٧، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح ١٠.

آیا تو را خبر ندهم به قاعده ای کلی که جواب همه این سؤال ها در آن باشد؟ خداوند عذر بندگانش را در همه امور غیر اختیاری می پذیرد[٤٦٤].

٢. از محمّد بن علیّ بن الحسین روایت است که گفت: امام صادق(علیه السلام)فرمودند:

«کلّ شيء مطلق حتّى يرد فيه نهي»؛

هر چیزی آزاد است تا اینکه در آن از جانب خدا نهیی برسد[٤٦٥].

٣. از داوود بن فرقد روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

اگر شما معنای کلام ما را بفهمید و درك کنید، فقیه ترین مردمید، چرا که هر کلمه ممکن است بر چند وجه معنای مختلفی پیدا کند، انسان اگر بخواهد می تواند کلام خود را به گونه ای تغییر بدهد که معنایش عوض شود ولی دروغ نباشد[٤٦٦].

٤. از ابی اسحاق ارجانی روایت مرفوعی نقل شده است که گفت: امام صادق(علیه السلام)فرموده اند: آیا می دانی چرا دستور می دهیم به روایاتی که مخالف با نظر اهل سنّت است عمل کنید؟ گفتم: نمی دانم، آن حضرت فرمودند: به این دلیل که حضرت علی(علیه السلام)در امر دین هر دستوری می دادند، امّت از روی کینه و عنادی که با آن حضرت داشته و می خواستند امر آن حضرت را باطل کنند، مخالف آن عمل می کردند. به همین خاطر می آمدند و از امیرالمؤمنین مسأله می پرسیدند، هنگامی که آن حضرت فتوا می داد، آن ها ضدّ آن را عمل می کردند تا مردم را به اشتباه بیندازند[٤٦٧].

٥. از منصور بن حازم روایت شده که گفت: امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: مردم در امر و نهی خدا واقع شده اند. امّا کسی که دارای عذر شرعی باشد، خداوند عذر او را می پذیرد[٤٦٨].

٦. از ابی بصیر روایت شده که گفت: از امام صادق(علیه السلام) سؤال کردم: آیا مهر یا جای سجده مریض را زن می تواند برای او نگاه دارد تا او بر آن سجده کند؟ آن حضرت فرمودند: این کار را نمی تواند انجام دهد، مگر اینکه به این کار مجبور باشد و در نزد او غیر از آن زن دیگری نباشد و هیچ حرامی نیست مگر اینکه در هنگام ضرورت و اضطرار خداوند آن را حلال کرده است[٤٦٩].

---

٤٦٤. خصال ٢ / ٦٤٤، ابواب مابعد الالف، ح ٢٤.
٤٦٥. فقيه ١ / ٣١٧، باب وصف الصّلاة... القنوت و استحبابه، ح ٩٣٧.
٤٦٦. معانی الاخبار ١ / ١، باب ١.
٤٦٧. علل الشرايع ٢ / ٥٣١، باب ٣١٥، العلّة التی من اجلها يجب الاخذ بخلافه...، ح ١.
٤٦٨. محاسن ١ / ٢٤٥، كتاب مصابيح الظّلم، باب ٢٦، باب الامر و النّهی، ح ٢٤٢.
٤٦٩. تهذيب ٣ / ١٧٧، باب ١٤، باب صلاة الغريق و المتوحّل و المضطرب بغير ذلك، ح ١.

۷. هشام بن سالم از امام صادق(علیه السلام) روایت کند که فرمود: خداوند متعال بسیار بزرگوارتر است از اینکه به مردم تکلیفی واگذار کند که آنان طاقت انجام آن را نداشته باشند و خداوند متعال عزیزتر از آن است که در حکومت و سلطنت او کاری اتّفاق بیافتد که خداوند آن را نخواسته باشد[۴۷۰].

۸ . عبدالاعلی مولی آل سام گوید: به امام صادق(علیه السلام)عرض کردم: زمین خوردم و ناخن دست من شکسته است و من بر آن مرهم نهاده ام. اکنون چگونه وضو بگیرم؟ آن حضرت پاسخ دادند: این حکم و اشباه و نظایر آن از این آیه شریف قرآن فهمیده می شود: (و در دین بر شما سختی قرار نداده است)بر روی همان مرهم دست بکش[۴۷۱].

۹. از عبداللّه بن سنان از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: هر چیز حلال و حرامی دارد. پس تا وقتی که حرام را به صورت مشخّص نشناخته ای که آن را کنار بگذاری، همه چیز برای تو حلال است[۴۷۲].

۱۰. از معاویة بن عمّار از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)هنگامی که از طواف و نماز طواف فارغ شد، فرمود: اکنون اعمال را از آنجا شروع کنید که خداوند متعال دستور به آن داده است. پس به کوه صفا برویم، خداوند متعال می فرماید: (در حقیقت، «صفا» و «مروه» از شعایر خداست)[۴۷۳].

۱۱. زکریّا بن یحیی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: آنچه را که خداوند دانش آن را از بندگان پنهان داشته است، آن حکم از بندگان برداشته شده است[۴۷۴].

۱۲. از حریز از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام) درباره حرام و حلال سؤال کردم. آن حضرت پاسخ دادند:

«حلال محمّد حلال الی یوم القیامة، وحرامه حرام الی یوم القیامة، لا یکون غیره ولا یجیء غیره»؛

حلال محمّد تا روز قیامت حلال، و حرام او تا روز قیامت حرام است، غیر از این نخواهد شد و نخواهد آمد[۴۷۵].

نمونه هایی از فقه امام صادق(علیه السلام)

۱. ابن اذینه از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که آن حضرت فرمودند: این ناصبیان چه چیز روایت می کنند؟ عرضه داشتم: خدا مرا قربانت کند. درباره چه موضوعی؟

---

۴۷۰. کافی ۱ / ۱۶۰، کتاب التّوحید، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین، ح ۱۴.
۴۷۱. تهذیب ۱ / ۳۶۳، باب ۱۶، بابٌ فی صفة الوضوء و الفرض منه، ح ۲۷.
۴۷۲. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۳۴۱، باب الذّبائح و المآکل، ح ۴۲۰۸.
۴۷۳. تهذیب ۵ / ۱۴۵، باب ۱۰، ح ۶.
۴۷۴. توحید ۳۱۴ / ۹، باب ۶۴، باب التّعریف و البیان و الحجّه و الهدایه.
۴۷۵. کافی ۱ / ۵۸، کتاب فضل العلم، باب البدع و الرأی و المقاییس، ح ۱۹.

آن حضرت فرمودند: درباره اذان و ركوع و سجودشان. گفتم: آنان مى گويند: ابىّ بن كعب در خواب ديده است، امام صادق(عليه السلام)فرمودند: آنان دروغ مى گويند. دين خدا عزيزتر از آن است كه در خواب ديده شود[يعنى احكام آن به وسيله خواب و رؤيا بيان شود][٤٧٦].

٢. از عيص بن قاسم روايت شده است كه امام صادق(عليه السلام) فرمودند:

هنگامى كه كسى در ماه رمضان به مسافرت مى رود، بايد روزه اش را افطار كند و فرموده است: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) از مدينه به سمت مكّه در ماه رمضان خارج شد، به همراه آنان مردم و پيادگان بودند. هنگامى كه به منطقه كراء غميم [كه سه ميل با مدينه فاصله داشت] رسيدند، كاسه اى آب خواستند. آن هنگام وقتى بين ظهر و عصر بود. آن حضرت آب را نوشيده و افطار كرده و مردم نيز به همراه آن حضرت افطار كردند. امّا عدّه اى بر روزه خود ماندند و آن ها را عصاة يا سرپيچى كنندگان ناميدند، درحالى كه هميشه بايد همه به آخرين دستور رسول خدا عمل كنند[٤٧٧].

٣. امام صادق(عليه السلام)فرموده اند: خداوند متعال آب را پاك كننده آفريد. هيچ چيزى آب را نجس نمى كند مگر اينكه رنگ، طعم يا بوى آب را تغيير دهد.

٤. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: هنگامى كه آب به قدر كر رسيد، چيزى او را نجس نمى كند.

٥. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: لباس خود را پس از آغشته شدن به بول هر حيوانى كه گوشتش خورده نمى شود، بشوييد.

٦. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: هنگامى كه چشم، گوش و قلب به خواب رفت، وضو واجب مى شود، گفته شد: اگر در كنار اين شخص خوابيده چيزى حركت كند و او متوجّه آن نشود حكمش چيست؟ امام صادق(عليه السلام) فرمودند: با اين چيزها وضو باطل نمى شود مگر اينكه يقين كند كه به خواب عميق فرو رفته است و شاهد آشكارى بر اين بيابد و الاّ بر يقين وضوئى كه داشته باقى است و هيچگاه يقين با شك نقض نمى شود و حتماً بايد يقين ديگرى يقين را از بين ببرد.

٧. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: وضو را جز حدث باطل نمى كند و خواب نيز حدث است.

٨. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: هنگامى كه در محلّ قضاى حاجت نشسته اى، اگر صداى اذان را شنيدى، زير لب آنچه را كه مؤذن مى گويد بگو و در آن حال ذكر خدا را فرو مگذار، چرا كه ياد خدا در هر حالى نيكوست.

٩. امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: اگر در وضوى خود شك كردى و شك تو پس از پايان وضو و مشغول شدن به كار ديگرى بود، شكّ تو قابل اعتنا نيست. شك در جايى قابل اعتناست كه هنوز آن كار تمام نشده باشد.

---

٤٧٦. كافى ٣ / ٤٨٢، كتاب الصّلاة، باب النّوادر.

٤٧٧. كافى ٤ / ١٢٧، كتاب الصّيام، باب كراهيّة الصّوم فى السّفر، ح ٥.

۱۰. از امام صادق(علیه السلام)درباره نشستن جنب در مساجد سؤال شد. امام صادق(علیه السلام)فرمودند: جایز نیست. امّا به غیر از مسجدالحرام و مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) می تواند از همه مسجدها عبورنماید.

۱۱. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: بر هر کسی که از اهل قبله باشد و بمیرد نماز میّت بخوانید و حساب او را به خدا واگذار کنید.

۱۲. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: هر چیزی که به غیر از خاك قبر بر بالای قبر بگذارند، بر میّت سنگینی می کند[٤٧٨].

۱۳. مردی به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: من لباس خود را به شخص غیر مسلمان ذمّی عاریه می دهم. می دانم که او شراب می خورد و از گوشت خوك استفاده می کند. هنگامی که او پیراهن مرا به من برمی گرداند قبل از اینکه آن را بپوشم و در آن نماز بخوانم، آیا واجب است که آن را بشویم؟ امام صادق(علیه السلام)پاسخ دادند: در آن نماز بخوان و آن را نشوی، بخاطر اینکه تو آن را به صورت پاك به او عاریه داده ای و الآن یقین نداری که آیا او آن را نجس کرده است یا نه. پس اگر در آن نماز بخوانی اشکالی ندارد مگر اینکه یقین به نجس بودن آن پیدا کنی.

١٤. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: هر نمازی دو وقت دارد و برترین آن ها اول وقت است.

۱٥. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: همانا که نافله به منزله هدیه ای است که به خداوند می دهی. پس هر زمانی که آن را بدهی قبول می شود.

١٦. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«السجود لا یجوز إلاّ علی الأرض أو علی ما أنبتت الأرض إلاّ ما أکل أو لبس»;

سجده جز بر زمین و یا آنچه از زمین می روید جایز نیست و آنچه از زمین می روید اگر خوردنی یا پوشیدنی باشد، باز هم سجده بر آن جایز نیست.

۱۷. و آن حضرت فرموده اند:

«مَن صلّی الصلوات الخمس جماعة، فظنّوا به کلّ خیر»;

هر کس که نمازهای پنجگانه اش را به جماعت بخواند، همه گونه ظنّ و گمان خوبی به اوببرید[٤٧٩].

۱۸. از امام صادق(علیه السلام) در رابطه با خواندن حمد و سوره توسّط مأموم در نماز جماعت سؤال شد. فرمودند: جایز نیست. چرا که امام(علیه السلام) ضامن قرائت مأمومین است. البتّه امام جماعت ضامن تمام نماز آن ها نیست، امّا ضامن قرائت می باشد.

---

٤٧٨. وسائل الشیعه ج ۲، ابواب الدّفن، باب ٣٦ « ; باب انّه یکره ان یوضع علی القبر من غیر ترابه»

٤٧٩. وسائل الشیعة ج ٥، کتاب الصّلاة، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱ (باب تأکّد استحبابها فی الفرائض و عدم وجوبها فیما ادل جمعة و العیدین).

۱۹. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: خداوند هیچ چیزی را بر این امّت شدیدتر از زکات واجب نکرده است که البتّه عموم مسلمانان درباره همین واجب الهی به هلاکت می افتند.

۲۰. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: هیچ مالی در خشکی و یا دریا از بین نمی رود مگر اینکه صاحب آن زکات را ضایع کرده است و هیچ پرنده ای به دام صیّاد نمی افتد مگر اینکه در تسبیح خداوند کوتاهی کرده باشد.

۲۱. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**إنّما فرض الله الصيام ليستوي به الغني والفقير**»؛ خداوند روزه را واجب کرده است تا غنیّ و فقیر در آن احساس تساوی کنند.

۲۲. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: در سفر روزه نیست مگر در آن سه روزی که خداوند متعال در حج گفته است[۴۸۰].

۲۳. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: اگر در روز قیامت روزه ماه رمضان را کامل بیاوری، دیگر درباره روزه از تو سؤالی نمی شود.

۲۴. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«**إن صوم شهر رمضان لم يفرض الله صيامه على أحد من الأمم قبلنا**»؛

خداوند روزه ماه رمضان را بر هیچ یك از امّت های سابق واجب نکرده است.

۲۵. از امام صادق(علیه السلام) در رابطه با آیه شریف قرآن: (**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**) ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید) سؤال شد. آن حضرت پاسخ دادند: خداوند متعال در امّت های سابق فقط روزه ماه رمضان را بر پیامبران آن امّت ها واجب کرده بود. امّا امّت ما را بر آنان فضیلت داده و روزه ماه رمضان را بر رسول و امّت، هر دو واجب کرده است.

۲۶. به امام صادق(علیه السلام) عرض شد: آیا شب قدر در همه سال ها موجود است؟ امام صادق(علیه السلام) پاسخ دادند: اگر شب قدر برداشته شود، قرآن از بین می رود.

۲۷. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: اگر مردم حج را ترك كنند، عذاب الهی بر آن ها نازل شده و دیگر مهلتی به آن ها داده نخواهد شد.

۲۸. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**لا يزال الدين قائماً ما قامت الكعبة**»؛ مادامی که کعبه در میان مسلمانان برپا است، دین هم برپا است.

۲۹. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

---

۴۸۰. وسائل الشيعة ابواب من يصحّ منه الصّوم، باب ۱۱ (باب عدم جواز صوم شهر من الواجب فی السّفر الاّ النّذر المعيّن سفراً و حضراً و ثلاثة ايّام...).

اگر مردم حج را ترك كنند، بر والی است كه آن ها را به رفتن بر حج و ماندن در كنار كعبه مجبور كند و اگر زیارت قبر پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) را ترك كنند، بر والی است كه آن ها را بر این كار مجبور نماید. اگر آن ها از نظر مالی امكانات رفتن به این سفر را ندارند، والی باید از بیت المال مسلمین به آن ها پول بدهد تا به این سفر روحانی بروند.

۳۰. **امام صادق**(علیه السلام)**فرموده اند:** كسی كه عمره به جا می آورد، در همه ماه های سال می تواند این كار را انجام بدهد. امّا بافضیلت ترین عمره، عمره ماه رجب است.

۳۱. **امام صادق**(علیه السلام) **فرموده اند:** رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در هر طواف واجب و مستحبّی حجرالاسود را استلام می فرموده اند.

نمونه هایی از اندرزهای امام صادق(علیه السلام)

۱. امام صادق(علیه السلام) **فرموده اند:**

كسی كه در یك شهر صدهزار نفری یا بیشتر، كسی پرهیزگارتر از او پیدا شود از شیعیان مورد پسند ما نیست.

۲. امام صادق(علیه السلام) **فرموده اند:**

هر خانواده ای كه از رفق و مدارا در امور برخوردار شده باشد، خداوند در رزق او وسعت داده است، و مدارا در اداره امور زندگانی بهتر از وسعت در مال است. مدارا باعث می شود كه صاحب آن هیچگاه درمانده نشود. امّا اسراف و تبذیر باعث می شود كه هیچ چیز برای انسان باقی نماند، خداوند متعال خود اهل مداراست و مدارا را دوست دارد[۴۸۱].

۳. **امام صادق**(علیه السلام) **به مردی فرمودند:**

به تو سفارش می كنم كه همیشه قبل از انجام هر كاری به عاقبت آن بیندیش. اگر عاقبتش خوب بود انجام بده و اگر دیدی به فتنه و شرّ منتهی می شود، از آن دست نگهدار.

۴. **امام صادق**(علیه السلام) **فرموده اند:**

هیچ رگی از انسان نمی گیرد، هیچ مریضی، سردرد و یا بدبختی به انسان روی نمی آورد مگر بخاطر گناهی كه انجام داده، و البتّه گناهانی كه خدا می بخشد و به آن ها مؤاخذه نمی كند بسیار بیشتر است.

۵. امام صادق(علیه السلام) **فرموده اند:** «**إن الذنب یحرم العبد الرزق**»**;** گناه بنده خدا را از روزی محروم می كند».

---

۴۸۱. وسائل الشیعه كتاب الجهاد ابواب جهاد النفس و ما یناسبه، باب ۲۷(باب استحباب الرفق فی الامور) .

و امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**لا صغيرة مع الاصرار ولا كبيرة مع الاستغفار»؛** گناه صغیره اگر دائمی شد دیگر صغیره نیست و گناه کبیره اگر با استغفار همراه شد، دیگر کبیره نیست و بخشیده می شود.

٦. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على من أمكنه ذلك ولم يخف على نفسه ولا على أصحابه»؛** امر به معروف و نهی از منکر بر هر کسی که امکان این کار را داشته باشد و بر جان خود و اصحاب خود نترسد واجب است.

٧. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: هر کس در موقع انجام کاری حضور داشته باشد امّا در دل از آن کار راضی نباشد، گویا که اصلا در آنجا حضور نداشته. امّا کسی که در موقع انجام کاری حضور نداشته امّا در دل به انجام آن راضی بوده، گویا که در آنجا حضور داشته و خود آن کار را انجام داده است.

٨ . امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: خداوند همه اختیارات مؤمن را به خودش واگذار کرده، امّا اختیار يك چيز را به او نداده، و آن این است که خود را خوار و ذلیل نماید.

٩. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**لا ينبغي للمؤمن أن يذلّ نفسه»؛** سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل کند، پرسیدند: چگونه خود را ذلیل می کند؟ امام صادق(علیه السلام)فرمودند: «**يتعرّض لما لا يطيق»؛** خود را در معرض کاری که توان انجام آن را ندارد قراربدهد.

١٠. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: اگر مردی سخن حقی را بگوید و کسانی به آن سخن حقّ عمل کنند، او به اندازه ای که آنان اجر و ثواب می برند، اجر و ثواب می برد، و همچنین اگر کسی کلمه گمراه کننده ای بگوید و عدّه ای را گمراه کند و طبق آن عمل کنند، همان مقدار از گناهی که آنان مرتکب می شوند، برای او نیز نوشته می شود.

١١. امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «**المسلمون عند شروطهم، إلاّ كل شرط خالف كتاب الله، فلا يجوز»؛** مسلمانان باید به شرط هایی که بین هم می گذارند پایبند و وفادار باشند، مگر هر شرطی که مخالف با کتاب خدا باشد که از اصل، گذاشتن چنین شرطی جایز نیست.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

فهرست

قسمت چهارم